

دانشگاه چندی شاپور و بازگشفتن سیراف



ترجمه و گردآوری:
اسماعیل نبی پور
دکتر ایرج نبی پور

نویسندگان:
محمد محفوظ سویلامز
دکتر دیوید وایت هوس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشگاه جندی شاپور و باز کشف سیراف

نویسندگان:

محمد محفوظ سویلمز
دکتر دیوید وایت هوس
دکتر ایرج نبی پور

مترجمین:

اسماعیل نبی پور
دکتر ایرج نبی پور



بنیاد رشد و اندیشه سازندگی
استان بوشهر



مرکز تحقیقات
زیست فناوری دریایی خلیج فارس



دانشگاه علوم پزشکی
و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر



جمهوری اسلامی ایران
وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی
معاونت آموزشی
کلان منطقه پنج



بنیاد ایرانشناسی
شعبه بوشهر

به نام خداوند اندیشه و خرد

دانشگاه جندی شاپور و بازگشای سیراف

نویسندگان: محمد محفوظ سویلمز، دکتر دیوید وایت هوس و دکتر ایرج نبی پور

مترجمین: اسماعیل نبی پور و دکتر ایرج نبی پور

ویراستار و صفحه‌آرا: دارا جوکار

ناشر: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۴۳۲-۸-۰

چاپ اول: بهار ۱۳۹۹

چاپ: نزهت

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه



بنیاد رشد و اندیشه سلامت
استان بوشهر



مرکز تحقیقات
ریاست فناوری دریایی خلیج فارس



دانشگاه علوم پزشکی
و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر



جمهوری اسلامی ایران
وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی
معاونت آموزشی
کلان منطقه پنج



بنیاد ایرانشناسی
شعبه بوشهر

بوشهر، خیابان معلم، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر

تقدیم به استاد عزیزم

جناب آقای دکتر عبدالکریم مشایخی

به پاس کوشش های بی همتایش

در پاسداشت یادمان های جاویدان خلیج فارس

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
فصل اول: دانشگاه جندی شاپور تاریخ، ساختار و عملکردهای آن.....	۵
مقدمه.....	۷
تاریخ دانشگاه جندی شاپور.....	۱۳
بخش‌های دانشگاه جندی شاپور.....	۱۹
دانشکده پزشکی و بیمارستان.....	۲۰
آزمایشگاه داروشناسی.....	۳۰
دارالعلم (خانه دانش) یا دارالترجمه (خانه ترجمه).....	۳۱
کتابخانه.....	۳۴
صدخانه.....	۳۵
فارغ التحصیلان جندی شاپور در بغداد.....	۳۶
نتیجه‌گیری.....	۴۳
منابع.....	۴۴
فصل دوم: بازکشف سیراف.....	۶۱
فصل سوم: بندر سیراف پیوند دهنده گفتمان مکتب پزشکی جندی شاپور با سرزمین‌های اقیانوس هند - آرام.....	۱۰۱
مقدمه.....	۱۰۳

مکتب پزشکی جندی شاپور در گفتمان با خاورزمین در دوران ساسانیان. ۱۰۷	
مکتب پزشکی جندی شاپور در گفتمان با سرزمین‌های اقیانوس هند - آرام	
در تمدن اسلامی..... ۱۱۵	
نتیجه‌گیری..... ۱۳۶	
منابع..... ۱۳۷	

پیشگفتار

به نام خالق دریاها

مهم‌ترین بندر ساسانی - اسلامی در خلیج فارس، بندر سیصد هزار نفری سیراف بود. ویرانه‌های بندر سیراف در ساحل خلیج فارس در ۲۳۰ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر واقع است. به سال ۸۵۰ میلادی، وقتی نام سیراف بر سر زبان‌ها بود، سیراف بندری مشهور بود که تجار زیادی در آن معاملات مهمی با جزایر و بنادر زنگبار، لامو، پومبا، کیلوا و سفاله در شرق آفریقا، هندوستان، مالزی، سوماترا و چین انجام می‌دادند. از عملکرد تاریخی بندر سیراف در گسترش دانش پزشکی در پهنه ایران زمین، نقش آن در انتقال دانش پزشکی هند به دانشکده پزشکی ساسانی جندی‌شاپور است. افزون بر انتقال طب آیورودایی و اندیشه‌های پزشکی هندوستان، بندر سیراف، چه پیش از اسلام و چه در تمدن اسلامی، مسیر مهمی برای گذر طب مصری و حوزه اسکندرانی به سوی دانشکده جندی‌شاپور بوده است. ارتباطات علمی و فرهنگی ایران و هند از سوی سیراف، تنها مسیر یک طرفه نبود؛ بلکه از طریق بازرگانان ایرانی و کشتی‌های اقیانوسی هندیان و چینی‌ها که در سیراف پهلو می‌گرفتند، کتب طبّی، داروهای

گیاهی و اندیشه‌های مکتب پزشکی جندی‌شاپور به خاورزمین انتقال می‌یافت. واردات و صادرات گیاهان دارویی و انبار این گیاهان در لنگرگاه بین‌المللی بندر سیراف، بارها توسط جغرافی‌دانان تاریخی سده‌های میانی گزارش شده است.

در یک فراگرد جامع، بندر ساسانی - اسلامی سیراف، در انتقال پایه‌های طب آیورودایی (هندی) و معرفی گیاهان دارویی هند و چین، مصر و شرق آفریقا به مکتب پزشکی رو به رشد جندی‌شاپور در دوران ساسانیان تلاش نموده و تا چند سده پس از افول ستاره درخشان شهر دانشگاهی جندی‌شاپور، با معرفی دستاوردهای آن در زمینه داروهای گیاهی و روش‌های درمانی در سرزمین‌های اقیانوس هند تا خاور دور، نقش بی‌همتایی را از خود نشان داد.

برای آشنایی از جایگاه دانش پزشکی در تمدن اسلامی و نقش آن در گسترش این دانش، پژوهشگران گرامی می‌توانند به کتاب‌های «مکتب پزشکی سیراف»^۱ و «پیش‌درآمدی بر تاریخ پزشکی خلیج فارس»^۲ مراجعه بفرمایند. آن چه این نوشتار بیشتر در جستجوی آن است، بیش از آن که به تبادلات علمی و فرهنگی در زمینه دانش پزشکی میان بندر سیراف و دانشگاه جندی‌شاپور و انتقال این دانش‌ها به خاور دور و شرق آفریقا بپردازد، تلاش می‌نماید تا رخنمودی از دانشگاه جندی‌شاپور و شهر

^۱ نبی‌پور ایرج. مکتب پزشکی سیراف. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر. ۱۳۸۴.

^۲ نبی‌پور ایرج. پیش‌درآمدی بر تاریخ پزشکی خلیج فارس. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر. ۱۳۸۶.

بندری سیراف را ترسیم نماید. بدین‌سان، فصل اول نوشتار که توسط محمد محفوظ سویلمز به رشتهٔ تحریر در آمده است، به پیشنهاد این حقیر توسط شادروان استاد اسماعیل نبی‌پور، به شیوایی مورد ترجمان قرار گرفت. گزینش این نوشتار به دلیل دید تحلیلی و جامع نویسنده نسبت به شهر جندی‌شاپور و عناصر موجود در پردیس دانشگاهی آن صورت گرفت که نه تنها مکانیسم شکل‌یابی آن را مورد کنکاش قرار می‌دهد بلکه در یک گذار پویا به نقش برجسته‌های جاودان آن می‌پردازد که بی‌شک نوشته‌ای را خلق نموده است که در فراتر از متون رایج مملو از ارجاعات کسل‌کننده، بسیار دلنشین است و خوانش آن ما را به تونل زمانی می‌کشانند تا بتوانیم در فضای بی‌همتای این شهر دانشگاهی، شگفتی‌های آن را لمس کنیم.

فصل دوم نوشتار، خطابه‌ای در خور ستایش از دکتر دیوید وایت‌هوس است که ایشان برای کنگرهٔ بین‌المللی سیراف که در سال ۱۳۸۴ در بوشهر برگزار شد، ارسال نمودند. ایشان ارائه و ترجمهٔ این خطابه را در کنگره به این حقیر افتخار دادند. یکتایی و بی‌همانندی این خطابه از آن جا است که دکتر دیوید وایت‌هوس، ریاست حفاری‌های باستان‌شناسی گروه انگلیسی - ایرانی را در بندر سیراف در فصول گوناگون، از سال ۱۹۶۶م، به عهده داشته‌اند و به زیبایی به توصیف عملکرد این شهر بندری در تمدن اسلامی پرداخته‌اند. متن این خطابه فارغ از اطلاعات پیچیده و فنی باستان‌شناسی، از سوی یکی از خبره‌ترین باستان‌شناسانی است که در

این شهر بندری کاوش کرده و برپایه یافته‌های باستان‌شناسی و علمی توانسته است شبکه تجاری خاور دور از راه اقیانوس هند، دریای عرب و خلیج فارس تا شرق دور و جایگاه تجاری و اجتماعی بندر سیراف را ترسیم نماید که بی‌شک این تصویر می‌تواند تکانه‌هایی بی‌همتایی را برای گشایش پژوهش‌های آینده و پاسخ‌دهی به پرسش‌های بی‌شماری که ذهن هر پژوهنده‌ای را مملو می‌سازند، فراهم آورد.

نویسنده بر خود لازم می‌داند که از تلاش‌های وصف‌ناپذیر عزیزان جناب آقای مهندس دارا جوکار در طراحی، ویراستاری و صفحه‌آرایی، سرکار خانم فاطمه مرزوقی در حروف‌چینی و سرکار خانم زهرا صفایی در کتابخانه مرکزی دانشگاه، قدردانی نماید.

دکتر ایرج نبی‌پور

عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران

گروه آینده‌نگاری، نظریه‌پردازی و رصد کلان سلامت

متخصص داخلی، فوق تخصص غدد درون‌ریز و متابولیسم

فصل اول

دانشگاه جندی شاپور

تاریخ، ساختار و عملکردهای آن

نویسنده: محمد محفوظ سویلمز

مترجم: اسماعیل نبی پور

مقدمه

شهر جندی شاپور همیشه مکانی متروک که امروزه می‌باشد، نبوده است. در آغاز خود، این شهر یکی از مراکز علمی مهم جهان بود. از روزهای نخستین آن، این نهاد بر پایهٔ بیانیهٔ سنگ نبشته‌ای که در ورودی آن بوده است چنین عملکردی داشته است: *”دانش و فضیلت بالاتر از زور بازو و شمشیر است“*. اما درخشندگی واقعی آن در نخستین روزهای خلفای عباسی وجود داشته است. از زمان حکمرانی هارون الرشید (متوفی ۸۰۹ م) سیاست رسمی آن بوده است که مدرسین تربیت یافتهٔ جندی شاپور به بغداد فرا خوانده شوند. برای نمونه، بیمارستان بغداد (دانشکدهٔ پزشکی) و بیت الحکمه توسط اساتید و فارغ‌التحصیلان جندی شاپور بنیان گذاشته شدند. در این مقاله، ما به دانشکدهٔ جندی شاپور می‌پردازیم. اما پیش از آن، اجازه دهید به شهر جندی شاپور بپردازیم. شهر جندی شاپور در سال ۲۶۰ م توسط شاپور اول امپراتور ساسانی، بنیان گذاشته شد. مکان این شهر در خوزستان بود (در منابع اولیهٔ مسلمانان، اهواز نامیده شده است). گرچه این شهر در بیرون از مرزهای جغرافیایی میان‌رودان (بین‌النهرین) جای داشت اما با این وجود متأثر از تمدن میان‌رودان بود. شاپور اول، ارتش روم را نزدیک اِدِسا (اورفای کنونی) شکست داد و سربازان رومی به

اسارت گرفته شده را که در میان آن‌ها امپراتور والریانوس و نیز پناهندگان شهر انطاکیه نیز بودند در این شهر نوبنیاد، استقرار داد (۱).

با وجود نام رسمی «وه از اندیو شاپور» این شهر توسط ساکنین خود به نام گندی شاپور شناخته می‌شد. از زمان بنیان آن، این شهر یکی از شهرهای مهم ساسانی بود. پنجاه سال بعد، شاپور دوم، آن را به عنوان شهر پایتختی امپراتور ساسانی اعلام نمود (۲). هنگامی که جانشین شاپور دوم، دربار خود را به شهر مدائن (تیسفون) انتقال داد، جندی شاپور اهمیت خود را حفظ کرد و به عنوان مرکز اداری ناحیه خوزستان پابرجا ماند (۳). اما تدریجاً این عملکرد را به شهر شوش واگذار نمود که در دو ایستگاه دورتر بود و با گذشت زمان نه تنها مرکز اداری خوزستان شد بلکه به دومین پایتخت امپراطوری بدل گردید. بدین سان، همانند امپراطوری روم، امپراطوری ساسانی، دو شهر پایتختی داشت (مدائن برای تابستان و شوش برای زمستان) (۴).

با وجودی که دیگر این شهر مرکز اداری خوزستان نبود، جندی شاپور به عنوان مرکز علم و فرهنگ پابرجا ماند و این جایگاه نیز از سوی خسرو اول ارج گذاشته شد. ساختار مدیریتی آن همانند دولت‌های مدرن فدرال بود. برای نمونه، حکمرانان محلی توسط ساکنین بومی برگزیده می‌شدند (۵). از این رو، ما می‌توانیم بیان کنیم که همان آزادی و فرصتی برای ساکنین خود در هر زمینه فراهم کرده بود که آتن معاصر با آن تدارک دیده بود. جمعیت شهر شامل اقوام و عناصر مذهبی متنوع بود یعنی دو

سیمایی که این شهر به دلیل برخورداری از آن‌ها عمده شهرت خود را مرهون است. بدون هیچ شکی، ساکنین اولیه آن رومی‌ها بودند زیرا این شهر در نخست برای امپراطور روم اسیر شده (یعنی والرینوس) و بسیاری از سربازان شکست خورده او، ساخته شده بود (۶). پس از تسخیر انطاکیه، ساکنین آن جابه‌جا شدند و در جندی‌شاپور استقرار داده شدند (۷). ما از تعداد افرادی که تبعید شدند اطلاع نداریم و نمی‌دانیم که آیا آن‌ها در سیمای جمعیتی مذکور محسوب شده بودند یا خیر. با توجه به افرادی که توسط شاپور دوم و خسرو اول در آن شهر استقرار داده شده بودند، ما می‌توانیم بیان داریم که شهر یک جمعیت نسبی چشمگیری را داشته است. در میان این مردمان، مدرسین آکادمی آتن نیز حضور داشتند که راه خود را به جندی‌شاپور در سال ۵۲۹ م باز کرده بودند یعنی درست پس از این که امپراطور ژوستینین، آکادمی آن‌ها را بست (۸). دومین قوم بزرگ شهر، پهلوی‌ها بودند. ما اطلاعات کافی پیرامون شمارگان آن‌ها نداریم ولی می‌توانیم برآورد کنیم که در نهایت آن‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی شهر شدند.

گروه قومی دیگر سربانی‌ها بودند. ما در مورد تعداد آن‌ها نمی‌دانیم همچنین از این که دقیقاً چه زمانی آن‌ها در جندی‌شاپور ساکن شدند، اطلاعی نداریم. اما از آنجا که جنگ میان شاپور اول و والرینوس در منطقه پرجمعیت سربانی روی داد، بعضی از جمعیت سربانی جندی‌شاپور، احتمالاً در هنگامی که شهر ساخته می‌شد، در آن جا ساکن شدند. ما بر این باور

هستیم که شمارگان چشمگیری از آن‌ها در سده پنجم میلادی به جندی‌شاپور آمدند زیرا بعضی از ساکنین سریانی، پزشکان شهر اورفا بودند. شهر اورفا جایگاهی را در میان مراکز برجسته پزشکی آن زمان دارا بود.

پیروان نسطوریوس اسقف قسطنطنیه (معروف به مسیحیان نسطوری)، که کلیسای کاتولیک انگ مرتد بودن را در شورای افسوس (۴۳۱ م)، به او داده بود نیز در ادسا ساکن شدند. پس از این که امپراطور زنون (متوفی ۴۹۱ م) آن‌ها را در سال ۴۸۹ م بیرون راند، بسیاری از آن‌ها در امپراطوری ساسانی متفرق و به ویژه در شهر نصیبین ساکن شدند و این در حالی بود که بعضی از آن‌ها نیز به جندی‌شاپور، منتقل گردیدند (۱۰). «مکتب اورفا» یکی از مراکز فرهنگی و عقلانی برجسته نسطوری بود. هنگامی که بسته شد، میراث آن به جندی‌شاپور انتقال یافت؛ تزییقی که این اجازه را به جندی‌شاپور داد تا یک سطح عقلانی برتر را به دست آورد.

سریانی‌ها که اکثر آن‌ها مسیحی بودند، نمایانگر متمدن‌ترین طبقه شهر (البته پس از رومی‌ها) بودند (۱۱). آن‌ها همچنین نقش برجسته‌ای را در تاریخ فرهنگی شهر ایفا نمودند زیرا اکثر خاندان آن‌ها (مانند خاندان سریانی بختیشوع)، در طی زمان اواخر ساسانی در ایران و در طی خلفای اموی و اوایل دوره خلفای عباسی، درگیر در علوم پزشکی بودند (۱۲). افزون بر این، آن‌ها اولین پروژه‌های ترجمانی را آغاز نمودند.

یک جامعه هندی نیز در جندی‌شاپور زندگی می‌کرد که ظاهراً در طی اواخر دوره ساسانی در آنجا ساکن شده بود. بر اساس منابع، خسرو

اول، وزیر خود برزویه را به هند گسیل نمود و او از آنجا با بازی شطرنج، کتاب کلیله و دمنه اثر بیدبا و تعدادی کتب پزشکی و احتمالاً بعضی از خاندان هندی، بازگشت (۱۴). این فرضیه از آنجا مورد تأیید قرار می‌گیرد که مدرسین هندی مانند «منکه هندی» که متون سانسکریت را به پهلوی ترجمه کرد و بر روی سموم پژوهش‌هایی را هدایت نمود در جندی‌شاپور حضور داشتند. کتاب سموم به عنوان کتابی جامع در دانشکده پزشکی جندی‌شاپور برای سال‌های متمادی مورد استفاد قرار گرفت. سپس ترجمه‌های منکه و نوشتارهای دانشگاهی، به عربی ترجمه شدند. به درخواست خاندان برمکی، هارون الرشید از منکه خواست که به بغداد بیاید. منکه در بغداد، کار معروف «سوسترا» را به عربی برای خالد که یکی از اعضاء خاندان برمکی بود ترجمه کرد. چنین نقل می‌شود که این ترجمه بعدها مورد استفاده پزشکان و اساتید جندی‌شاپور قرار گرفت (۱۵). بر این واقعیت که جندی‌شاپور و هندوستان از طریق راه تجاری به یکدیگر پیوسته بودند نیز می‌تواند بیانگر آن باشد که هم مدرسین و هم تجار در جندی‌شاپور ساکن بوده‌اند. خوزی‌ها، قوم دیگر ساکن در شهر بودند. همانگونه که مقدسی اشاره کرده است، جمعیت منطقه خوزستان، به ویژه ساکنین جندی‌شاپور، شوش و عسکر از خوزی‌ها تشکیل می‌شدند (۱۶). می‌توان چنین فرض نمود که خوزی‌ها بازماندگان ایلامی‌ها می‌باشند که بلافاصله پس از بنیان جندی‌شاپور در آن شهر، مستقر شده باشند. با دادن نام ملی خود به منطقه خوزستان به عنوان سرزمین‌شان، چنین به

نظر می‌رسد که خوزی‌ها ملت مستقلی بودند که از عرب‌ها، ایرانی‌ها، یهودیان و سریانی‌ها متمایز بودند؛ هر چند که در مورد زبان آن‌ها بحث‌هایی وجود دارد (۱۷). از نقطه نظر «شیریشوع بن قطرب» جندی‌شاپوری، مدرسین خوزی از زبان بومی خود در رسالات دانشگاهی خود استفاده می‌کردند (۱۸). این نشانگر آن است که آن‌ها زبان سریانی را به عنوان زبان ادبی خودشان برگزیده بودند زیرا آن‌ها زبان ادبی مربوط به خود را نداشتند. احتمالاً این دلیلی است که زبان خوزی پس از آن به تندی ناپدید گردید.

در روزگار کنونی، گویش فارسی در اطراف خوزستان حاوی واژگان وام گرفته از خوزی است که تنها بقایای بازمانده از این زبان ویژه است. خوزی‌ها می‌بایست از زبان سریانی استفاده کرده باشند زیرا زبان عبادی و نیایشی کلیسای نسطوری بود؛ درست مانند مسلمانان، به ویژه ایرانی‌ها و ترک‌ها که از زبان عربی به عنوان زبان ادبیات دینی خود به جای زبان بومی استفاده کردند. خوزی‌ها که جندی‌شاپور را نیلاط یا نیلاب (۱۹) می‌نامیدند، طبقه دیگر اندیشور شهر را شامل می‌شدند. در میان آن‌ها شیریشوع بن قطرب و شاپور بن سهل را می‌توانیم نام ببریم.

ما می‌دانیم که لرها در طی سده دوم اسلامی در جندی‌شاپور و ناحیه همسایه آن زندگی می‌کردند و آن‌ها نقش عمده‌ای را در نابودی شهر داشتند (۲۰). این واقعیت بیان می‌دارد که لرها در زمان نخستین تری در جندی‌شاپور و منطقه همجوار آن سکنی گزیده بودند.

منطقه واقع در جنوب شرقی دزفول و شوشتر که در نزدیکی آن خرابه‌های جندی شاپور برجای مانده‌اند، در اوایل قرون وسطی موسوم به «صحرای لر» بوده است (۲۱). گرچه لرها در جندی شاپور و منطقه همجوار آن زندگی نمی‌کرده‌اند، اما فاصله میان منطقه لرستان و جندی شاپور فقط دو ایستگاه بود (۲۲). بنابراین، ما می‌توانیم بیان داریم که یک ارتباط مستحکم اقتصادی - اجتماعی و تجاری میان آن دو برقرار بوده است.

تقریباً همه ساکنین جندی شاپور چند زبانی بودند. این را باید به خاطر داشت که همراه با پهلوی، یونانی و سریانی، زبان‌هایی همچون لری، عبری و خوزی نیز در بازارهای این شهر گویش می‌شده‌اند. این مردمان چندزبانی با زمینه‌های قومی و مذهبی متنوع، به گونه‌ای مدیریت می‌شدند تا بتوانند در صلح، همزیستی داشته باشند و ارتباطات خوبی نیز با یکدیگر برقرار سازند تا یک نمونه دلخواه از برهم‌کنش اجتماعی صلح‌آمیز و تحمل‌پذیر را ارائه دهند. هم‌اکنون، من نهادهای علمی معروفی که این مردمان ساختند را مورد بررسی قرار می‌دهم.

تاریخ دانشگاه جندی شاپور

دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که چه زمانی این دانشگاه بنیان یافت. در حالی که بعضی از پژوهشگران بر این ادعا هستند که دانشگاه در زمانی بنیان گذاشته شد که شهر ساخته شد، دیگران اظهار می‌دارند که در زمان سلطنت شاپور دوم بنیان یافت. گرچه شواهد کنونی به ما اجازه

نمی‌دهد که تاریخ بنیان یافتن دانشگاه را با شهر همبسته سازیم اما به سادگی می‌توان گفت که فعالیت‌های دانشگاهی که جندی‌شاپور به آن‌ها مشهور بود در زمان بسیار ابتدایی در این شهر آغاز گردیدند. همانگونه که توسط مانفرد اولمان بیان شده است، جمعیت جندی‌شاپور شامل مدرسین و پیشه‌وران بی‌شمار انطاکیه‌ای بود که در میان آن‌ها پزشکان و فلاسفه و همچنین امپراطور به اسارت گرفته شده روم «والریانوس» نیز حضور داشتند. از این رو، می‌توانیم برآورد سازیم که جندی‌شاپور به یک شکوفایی فرهنگی و اندیشوری، به ویژه در علوم تجربی (مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، ریاضیات)، در آن زمان نایل آمد (۲۳). گرچه جندی‌شاپور از زمان بنیان یافتن آن با علوم تجربی آشنا شده بود، اما شهرت این دانشگاه در گستره این علوم در زمان پسین‌تر روی داد. چنانچه به ابن‌ندیم، باور داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم که شهر در علوم پزشکی و فلسفه فقط پس از این که تئودروس، فیلسوف و پزشک یونانی به آنجا نقل مکان کرد، مشهور گشت (۲۴). تئودروس که یک پزشک معمولی نبود به عنوان پزشک درباری برای شاپور دوم خدمت کرد و چندین کتاب پیرامون علوم پزشکی نوشت که یکی از آن‌ها سرانجام به عربی ترجمه شد. شاپور دوم به تئودروس ارج نهاد، یک کلیسا برای وی در شهر ساخت و تعدادی از اسیران مسیحی را به خدمت او گماشت (۲۵).



تصویر ۱: نگاره‌ای تصویری از کتابخانه دانشگاه جندی شاپور (طرح از پروانه پاشا)

پیگیری بسیار عالمانه تئودوروس، این زمینه را برای این ادعا فراهم می‌سازد که دانشگاه جندی شاپور در زمان شاپور دوم ساخته شد. در میان پژوهندگانی که در این دیدگاه اشتراک دارند شرق‌شناسان مشهوری همچون جورج سارتون، محمد محمدی (که بر دیدگاه سارتون متکی است) و سید حسین نصر می‌باشند (۲۶). نصر ادعا می‌نماید که شاپور دوم نه تنها جندی شاپور را به عنوان پایتخت شهر خود پذیرفت و آن را توسعه داد بلکه در آنجا یک دانشگاه بزرگ ساخت که شامل یک دانشکده پزشکی نیز بود (۲۷). بر همین منوال، نخعی بیان می‌دارد که ۷ سال به طول انجامید تا دانشگاه ساخته شود و توسط شاپور دوم گشوده گردد. زمان کوتاهی بعد از این رویداد، حدود ۵۰۰۰ دانشجویان از ایران، روم، یونان،

سوریه، عربستان و هندوستان در مدرسه نام‌نویسی کردند، توسعه‌ای که جندی‌شاپور را به یک مرکز منطقه‌ای مهم علوم پزشکی بدل نمود (۲۸). هر چند که دلایل کافی وجود ندارد تا ادعاهای مذکور را حمایت کنند، اما این واقعیت که مدرسینی از مناطقی تا غرب در طی سلطنت خسرو اول آمده بودند تا در جندی‌شاپور سکنی گزینند، نشانگر آن است که دانشکده‌ای در آن شهر در آن زمان، پابرجا بوده است. چنانچه این‌گونه نباشد، پس چرا او آن‌ها را در آنجا سکنی داد؟ استقرار دادن این مدرسین در جندی‌شاپور و بازسازی دانشگاه شهر موجب گردیده‌اند که خسرو اول به عنوان سازنده نخست دانشگاه شناخته شود.

علاقه خسرو اول به فلسفه او را در غرب مشهور نموده بود. مدرسین آکادمی آتن پس از این که آکادمی آن‌ها در سال ۵۲۹م توسط امپراطور ژوستینین بسته شد راه خود را به سوی جندی‌شاپور گشودند. خسرو اول، مقدم مدرسین و فلاسفه برجسته‌ای همچون دمسقیوس، سنبلیقیوس، هرمیاس، پریسکیانوس، ایسیدوروس، یولامیوس و دیوجانوس را ارج نهاد. پس از سکنی دادن آن‌ها در جندی‌شاپور، او هر آنچه آن‌ها برای ادامه جریان پژوهندگی و آموزش خود نیاز داشتند را فراهم نمود. این مدرسین، دانشکده‌های شهر را بازسازی و احیاء نمودند و از آزادی فراوان در مطالعات خود بسیار شادمان شدند (۳۰). به عنوان پشتیبان مدرسین، خود امپراطور علاقه فراوانی را در فعالیت‌های آن‌ها داشت و در بحث‌ها و مجادله‌های فلسفی با آن‌ها، خود را درگیر می‌نمود. افزون بر این، او

بحث‌ها و پاسخ‌های فلاسفه به پرسش‌هایش را در بسیاری از کتب، نگارش نمود که یکی از آن‌ها به لاتین ترجمه شد که ترجمه ناقص آن تا زمان کنونی ما بقا یافته است (۳۱).

پس از شکست دادن ژوستینین، خسرو اول که پیرو فلسفه افلاطونی جدید بود، پیمان صلح بست و مقرر شد تمام فلاسفه‌ای که در جندی شاپور زندگی می‌کردند اجازه یافتند به سرزمین‌های خود در هر جا که تمایل داشتند بازگردند (۳۲). درست پس از این توافق‌نامه، مدرسینی که در جندی شاپور پناه جسته بودند این شانس بازگشت به خانه را برای خود سودمند یافتند. به هر حال دانشجویانی که آن‌ها طی چهار سال اقامت موقت در جندی شاپور آموزش داده بودند، تضمینی بود که دانشگاه با نشان آموزش، پابرجا خواهد ماند.

در زمان‌های باستان، تمایزی آشکار میان فلسفه و پزشکی وجود نداشت. این باور که توسط فلاسفه‌ای همچون جالینوس برقرار شده بود که یک پزشک هم‌زمان باید یک فیلسوف باشد، بسیار رایج بود. از آنجا که خسرو اول چنین دیدگاهی داشت، او به علوم پزشکی توجه فراوانی نشان داد و دانشگاه جندی شاپور را به یکی از مهم‌ترین مراکز پزشکی امپراطوری ساسانی تبدیل نمود. حداقل سالی یک بار، یک کنگره پزشکی برگزار می‌گردید و توسط «درستبد» رئیس اطباء دانشکده پزشکی هدایت می‌گردید (۳۳). این را باید به خاطر سپرد که این کنگره که خود امپراطور در آن شرکت می‌کرد، پزشکان کشورهای دیگر نیز حضور داشتند. چنین

رویدادی آنان را قادر می‌ساخت تا به تبادل دانش پیرامون تداخلات و شیوه‌های طبی برآیند.

اساساً دانشگاه جندی شاپور در شرق و غرب و همچنین در نزد اعراب چادرنشین، در آن زمان به خوبی شناخته شده بود. دانشجویان از حجاز جهت کسب آموزش پزشکی به جندی شاپور می‌آمدند و سپس جهت خدمت به مردمان خود به سرزمین مادری باز می‌گشتند. یکی از این مردان که در دوره پیش از اسلام به عنوان بزرگ‌ترین فیلسوف و پزشک سرزمین خود قلمداد می‌گردید، «حارث بن کلد» بود (۳۴). پس از آن زمان، پسر او به نام «نضر» یکی از برجسته‌ترین پزشکان حجاز شد (۳۵). جواد علی می‌گوید که نضر تعدادی کتاب در ایران خرید یعنی جایی که او آموزش پزشکی کسب کرد و آن‌ها را برای قبیله قریش، بازخوانی کرد (۳۶).

قفطی نقل می‌کند که نضر جایگاه مهمی را در جندی شاپور به دست آورده بود ولی به طائف بازگشت زیرا بسیار دلتنگ شده بود. او در نهایت یکی از مشهورترین پزشکان زمان خود شد (۳۷).

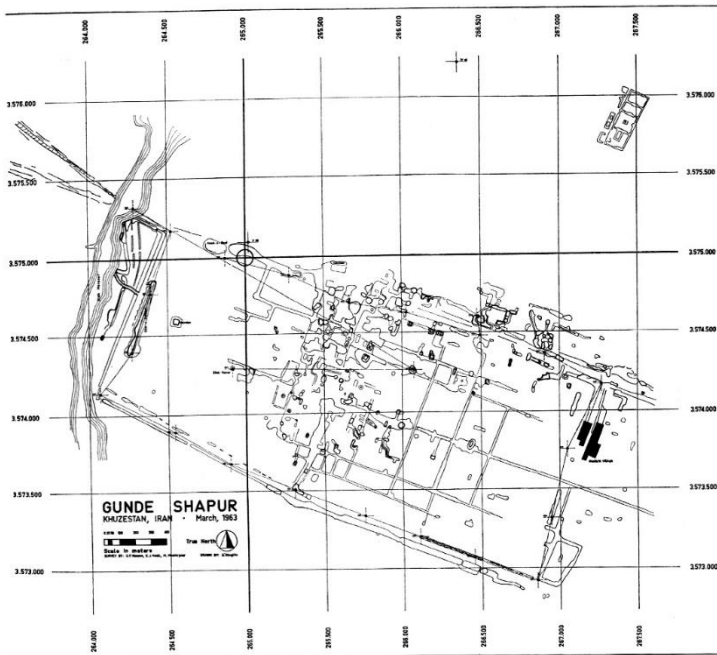
امپراطوری ساسانی پس از خسرو اول، چندین افت جدی را تجربه کرد. در یک طرف، چند بار توسط روم شرقی شکست خورد و در طرف دیگر درگیر کشمکش‌های بی‌رحمانه چالش‌های دودمانی گردید. در این زمان، بسیاری از نهادها یا آسیب دیدند و یا نابود گردیدند. به شکل شگفت‌آوری، دانشگاه جندی شاپور تا زمان از میان رفتن امپراطوری، به بقاء خود ادامه داد. پس از این که اعراب مسلمان، ایران را تسخیر کردند

(۳۸) آن‌ها در کوتاه زمانی به اهمیت این نهاد آموزشی پی بردند و در جستجوی بقای شکوه و جلال پیشین آن برآمدند(۳۹). آن‌ها همه نهادهای شهر را نگه داشتند (مانند بیمارستان، کتابخانه، دانشکده پزشکی و نیایشگاه‌ها) و مشاغلی را برای پزشکانی که در جندی شاپور آموزش دیده بودند، فراهم کردند. برای مثال، ابن عیسی الطیب النصرانی، به عنوان پزشک درباری معاویه خدمت می‌کرد و ابو حکم دمشقی و تیازوق نیز استخدام گردیدند (۴۰).

دانشگاه شکوه پیشین خود را در دوران خلفای عباسی از دست داد زیرا پزشکان آن به پایتخت (بغداد) مهاجرت کردند و مشاغلی را در نهادهای نوبنیاد آنجا یافتند. برای زمانی، دانشگاه جندی شاپور با سرمایه در چرخش خود تلاش نمود که بقا بیابد ولی در نهایت نتوانست با بغداد رقابت کند و فرو ریخت (۴۱).

بخش‌های دانشگاه جندی شاپور

با به دست آمدن آشنایی با دانشگاه جندی شاپور، من هم اکنون بخش‌های آن را مورد بررسی قرار می‌دهم: دانشکده پزشکی و بیمارستان، آزمایشگاه داروشناسی، دارالترجمه، کتابخانه و رصدخانه.



تصویر ۲: یک بازسازی ابتدایی بر اساس تصاویر هوایی از جندی شاپور

دانشکده پزشکی و بیمارستان

ما اطلاعاتی پیرامون ساختار فیزیکی بیمارستان و این که دقیقاً در کجای شهر واقع شده بود، نداریم زیرا هیچ حفاری باستان‌شناسی، در منطقه، تاکنون انجام نشده است. از این رو، ما با توضیح این که چگونه این دانشکده کار می‌کرده است، بسنده می‌نماییم. پژوهش‌های باستان‌شناسی می‌بایست در دهکده شاه‌آباد یعنی مکانی که خرابه‌های جندی شاپور قرار دارند، انجام شوند تا بتوانند بر طراحی شهر و معماری

آن نور تابانده و ما را قادر سازند تا دانشکده را توصیف کنیم.

بیمارستان توسط رئیس‌اطباء که به نام «درستبَد» یا «ایران درستبَد» موسوم بود، اداره می‌شد. این پزشک نه تنها مدیر دانشکده بود بلکه ریاست بیمارستان را نیز برعهده داشت. ابن مقفّع، اطلاعاتی در مورد برزویه که سرپزشک مشهور آن بوده است، به ثبت رسانده است، این عنوان فارسی را به عربی به صورت رئیس‌الاطباء الفارس (سرپزشکان ایرانی) ترجمه کرده است (۴۲). درستبَد، به عنوان داناترین و برجسته‌ترین پزشک کشور قلمداد می‌شد. در همان زمان، او پزشک شخصی امپراطور و سرپزشک دربار بود.

درستبَد از داشتن مسئولیت گسترده در بیمارستان برخوردار بود و فقط در برابر امپراطور پاسخگو بود. او قدرت تام در به کار بردن بودجه در چرخش بیمارستان داشت و اعضاء را برمی‌گزید و یا برکنار می‌کرد و اقدامات دیگری را که لازم می‌دانست به انجام می‌رساند. همانگونه که در دوران ساسانیان (مانند مورد برزویه) و سپس در زمان مسلمانان (مانند مورد جبرئیل) مشاهده شد، این پزشکان گاهی در امور سیاسی امپراطور نیز مداخله می‌کردند.

یک درجه چشمگیر از تخصص‌گرایی در بیمارستان جندی‌شاپور آشکار است. بر اساس منابع، هر پزشک برای بیماری‌هایی که تخصص داشت، مسئول بود. چنانچه یک بیمار به تخصص فراتری نیاز داشت، پزشکان شیوه‌ای را به کار می‌بردند که بسیار همانند مشاوره پزشکی است

که هم اکنون رایج می‌باشد. این نظام توسط جبرئیل و دیگر پزشکان در بیمارستان بغداد به کار برده می‌شد و پس از بیمارستان جندی شاپور، از آن الگوبرداری گردید (۴۳). بیمارستان، خوابگاه‌هایی را برای بیماران خود داشت و خدمات ۲۴ ساعته را ارائه می‌داد. منابع ما را مطلع می‌سازند که یک نظام چرخشی همانند آن که ما در بیمارستان‌های کنونی شاهد هستیم، وجود داشته است (۴۴).

افزون بر این، بسیاری از پزشکان اقوام و مذاهب گوناگون، با یکدیگر در بیمارستان کار می‌کردند.

برنامه آموزشی: گرچه ما هیچ اطلاعات مستقیمی نداریم که چند سال برنامه آموزشی دانشکده پزشکی جندی شاپور به طول می‌انجامید ولی ما یک گمان منطقی را می‌توانیم داشته باشیم؛ تقریباً سه سال. ما می‌توانیم این گمان را بر اساس این واقعیت که برنامه آموزشی از مدرسه نصیبین پیروی می‌کرده است، داشته باشیم (۴۵) زیرا این مدرسه بر دانشکده جندی شاپور نفوذ داشته و برنامه آموزشی آن سه سال به طول می‌انجامیده است.

افزون بر این، دانشکده‌های دیگر در جهان اسلام که پس از دانشکده پزشکی جندی شاپور شکل یافتند نیز برنامه آموزش سه ساله ارائه می‌دادند. سال اول آموزش همانند کلاس آماده‌سازی کنونی بود. دانشجویان به مطالعه ریاضیات، هندسه (۴۶)، منطق (۴۷) و دیگر دروس می‌پرداختند. ریاضیات و منطق، دو کلاس اساسی سال اول بودند (۴۸).

در سال‌های بعد، دانشجویان کتاب‌هایی همچون کتب یازده‌گانه بقراط، کتب نه‌گانه جالینوس و کتاب حشائش (گیاه‌داروها/ داروهای گیاهی) اثر دیوسقوریدس را آموزش می‌دیدند (۴۹).

دانشجویان مجبور بودند که این گستره‌ها را مطالعه کنند زیرا لازم داشتند که بدانند چگونه داروها را آماده سازند و چنانچه لازم بود بیمارستان‌های خود را اداره نمایند. زیرا این جای پرسش بود که چگونه یک پزشک که از ریاضیات چیزی نمی‌داند می‌تواند نسبت‌های درست اجزاء یک داروی مورد لزوم را بسازد و یا یک پزشک که در مورد هندسه نادان است چگونه می‌تواند بیمارستان خود را بسازد؟ در مورد منطق، به عنوان یکی از پایه‌هایی محسوب می‌شد که می‌توانست تفکر درست و علمی را تضمین نماید.

افزون بر منطق، فلسفه نیز تدریس می‌شد زیرا دانشکده پزشکی جندی‌شاپور و دیگر دانشکده‌های پزشکی که بر اساس آن شکل یافتن به صورت ژرفی تحت نفوذ آموزه‌های جالینوس بودند که ابراز نموده بود، یک پزشک باید در همان زمان، فیلسوف هم باشد. افزون بر این، رساله او در این مورد به صورت ژرفی بر پزشکان آن دوران نفوذ داشت و آنان را تشویق می‌نمود که به مطالعه فلسفه بپردازند (۵۱). یک نگاه سرسری در زندگی‌نامه این پزشکان نشان خواهد داد که همه آن‌ها به فلسفه علاقمند بودند و بعضی از آن‌ها حتی نظام‌های فلسفی را بنیان گذاشتند. ما باید توجه نشان دهیم که مدرسین دانشکده جندی‌شاپور و دانشجویان، توجه

بسیاری به آثار بقراط داشته‌اند و بدین سان جندی شاپور به «شهر بقراط» شهره گشت.

زبان آموزش: پژوهندگان در مورد این که چه زبانی به عنوان آموزش در دانشکده جندی شاپور استفاده می‌شده است، توافق نظر ندارند. بعضی بر این عقیده‌اند که این زبان، آرامی یا یونانی بوده است و پاره‌ای دیگر می‌گویند که زبان مورد استفاده پهلوی بوده است. برای نمونه، «احمد عیسی بیک» با برداشت از وجود جمعیت بزرگ سریانی شهر، بیان می‌دارد که تعداد چشمگیری از دروس به سریانی ارائه می‌شده است (۵۳). وجود اساتید یونانی و آموزش آن‌ها (عمدتاً پزشکی و فلسفه)، موجب گردیده است که بعضی از پژوهشگران بر این باور آیند که زبان علوم پزشکی، یونانی بوده است (۵۴). افزون بر این، این واقعیت که اساتید ایرانی بیشتر به داروشناسی علاقمند بودند به این ادعا دامن زده است که این بخش از آموزش دانشجویان عمدتاً به زبان پهلوی انجام می‌شده است (۵۵). آشکار است که وزیر خسرو اول، تعدادی کتاب و مدرسینی را از هندوستان آورد و این مدرسین در جندی شاپور به آموزش پرداختند. ولی آیا آن‌ها به سانسکریت یا پهلوی آموزش می‌دادند جای بحث است (۵۶). آنچه موجب گردید تا پژوهندگان بر این تصور آیند که این اساتید هندی به پهلوی آموزش می‌دادند این واقعیت است که کتب فارماکولوژی که به عربی ترجمه شدند شامل اصطلاحات پهلوی است تا سانسکریت یا دیگر زبان‌های هندی.

بر طبق پژوهشگرانی که ادعای پیشین را مورد حمایت قرار می‌دهند اگر اساتید هندی به سانسکریت تدریس می‌کردند، منطقی بود انتظار داشته باشیم که بعضی از اصطلاحات سانسکریت در میان آن‌ها بقا می‌یافت.

من فکر می‌کنم که این مناقشه پیرامون زبان آموزش را فقط در صورتی می‌توان حل نمود که بر دروس تدریسی تمرکز گردد. همانگونه که در بالا گفته شد، اساتید جندی‌شاپور دروسی مانند منطق، فلسفه، پزشکی، هندسه و داروشناسی را تدریس می‌کردند. در کلاس‌های پزشکی، کتاب‌های بقراط و جالینوس معمولاً تدریس می‌شد. از آن جا که بعضی از کتاب‌های آن‌ها به سریانی و پهلوی ترجمه شده بودند، مابقی به زبان اصلی یونانی برجای مانده‌اند. از این واقعیت این احتمال برمی‌خیزد که دانشجویان متون یونانی اصیل را مطالعه می‌کرده‌اند. بسیاری از مردم در جندی‌شاپور حداقل مقداری یونانی می‌دانستند زیرا این زبان در شهر از زمان آغاز دوره ساسانیان مورد استفاده بوده است. این دیدگاه از این واقعیت مورد حمایت قرار می‌گیرد که یونانی در کتیبه‌هایی که در زمان اردشیر، بنیان‌گذار دودمان ساسانیان، باز می‌گردند مورد استفاده قرار گرفته است (۵۷).

ساختار جمعیت‌شناسی شهر نشان می‌دهد که بسیاری از اعضای برجسته با زبان و فرهنگ یونانی آشنا شده بودند (۵۸). با در نظر گرفتن این واقعیت ما می‌توانیم بگوییم که زبان دانشکده پزشکی جندی‌شاپور برای آموزش، عمدتاً یونانی بوده است. از سوی دیگر، این واقعیت که

بسیاری از کتب پزشکی از یونانی به سریانی در زمان خسرو اول ترجمه شده بود (اساتید جندی شاپور نیز در میان مترجمان بودند) نشان می‌دهد که یک تقاضای جدی برای کتب مرجع به زبان سریانی وجود داشته است. این به معنای آن است که سریانی ممکن است در پاره‌ای از بخش‌های دانشکده مورد استفاد بوده است. به احتمال فراوان، آن دانشجویانی که یونانی می‌دانستند کتب فوق‌الذکر را به زبان اصیل یونانی مطالعه می‌کردند. در مورد زبان پهلوی، می‌توانیم بگوییم که این احتمال وجود دارد که از این زبان به صورت عمده در داروشناسی استفاده می‌شده است زیرا آثار موجود در گستره یا به زبان پهلوی نوشته شده یا به پهلوی ترجمه شده بودند.

در نتیجه‌گیری چنین می‌نماید که زبان آموزش در دانشکده جندی شاپور بستگی به حوزه‌ای داشته است که فرد مطالعه می‌کرده است. برای مثال، آموزش پزشکی عمدتاً به زبان یونانی بوده ولی گاهی به زبان سریانی نیز ارائه می‌شده است. با نگرش به فراوانی واژگان پهلوی در ترجمه‌های عربی متون داروشناسی پسین، می‌توان با قوت قلب گفت که زبان پهلوی به ویژه در داروشناسی کاربرد داشته است.

دانشجویان: ما اطلاعاتی در مورد هویت دقیق دانشجویان جندی شاپور، تعداد و شرایط زندگی آن‌ها نداریم. اما با این وجود، پیرامون این موارد، از مدرسه نصیبین که معاصر جندی شاپور بوده است اطلاعاتی داریم. ما فکر می‌کنیم که این اطلاعات را می‌توان در مورد جندی شاپور به کار برد زیرا این

مدرسه توسط اساتیدی بنیان گذاشته شد که از «ادِسا» بیرون رانده شده بودند و سپس در جندی شاپور سکنی گزیدند (۶۰).

حسین سلطانزاده ما را آگاه می‌سازد که حدود ۸۰۰ دانشجو وجود داشته است، آن‌ها اجبار به اطاعت از بعضی قوانین را داشته‌اند و مجبور بودند برای رفتن به هر جایی اجازه بیابند، تدریس دروس در کل روز به طول می‌انجامید، دانشجویان در حجره‌هایی کوچک در گروه‌هایی ده نفره زندگی می‌کردند و در نهایت برنامه آموزش، سه سال به طول می‌انجامید (۶۱). با در نظر گرفتن این اطلاعات، می‌توانیم ادعای نخعی را بپذیریم که مدرسه گنجایش تقریباً ۵۰۰۰ دانشجو را از بسیاری از سرزمین‌ها داشته است. این واقعیت که دانشجویان با اساتید خود در ویزیت‌های بیماران همراهی می‌کردند (۶۲)، نشان می‌دهد که خوابگاه‌های دانشجویان در نزدیکی یا مجاورت بیمارستان بوده‌اند و آن‌ها با بیماران در حالی که دروس تئوریک خود را دنبال می‌کردند، برهم‌کنش داشته‌اند. بعضی از منابع می‌گویند که دانشجویان مراقبت از بیماران را به نوبه خود در دست داشتند. بدین‌سان، چنین می‌نماید که یک نظام چرخشی همانند آن چه امروزه در بیمارستان‌های مدرن دیده می‌شود، وجود داشته است. همه این‌ها به معنای آن است که دانشجویان هر آنچه را در کلاس می‌آموختند در عمل، تجربه می‌کردند.

ما بایستی به ادعاهای مطرح شده ادوارد براون نیز بنگریم که به شکل غیرنقادانه‌ای اطلاعات قفطی را می‌پذیرد. با اتکا به برکناری حنین

ابن اسحاق توسط یوحنا ابن ماسویه از بیمارستان بغداد، براون مدعی است که اساتید جندی شاپور از آشکارسازی دانش پزشکی خود به بیگانگان خودداری می کردند (۶۳). اما به دشواری می توان از ابن ابی صعیه و یا عبارت ارائه شده توسط خود براون برداشت نمود. بر عکس، با وجودی که حنین از حیره بود، به او اجازه داده شد که وارد بیمارستان شود و او به عنوان داروساز کار کرد و در کلاس های ابن ماسویه حضور یافت. این موضوع، ادعای فوق الذکر را از اعتبار ساقط می کند.

با این وجود، حنین یک دانشجوی معمولی نبود. شخصیت کنجکاو و پرسش های پایان ناپذیر او در نهایت یوحنا را به گونه ای بر آشفته ساخت که او به حنین گفت که مطالعه علوم پزشکی را متوقف سازد و مانند دیگر حیره های خود را سرگرم تجارت سنگ های گرانبها کند. اما این را نمی توان چیزی بیش از یک بیان عصبانیت محسوب داشت زیرا دانشکده جندی شاپور بسیاری از خارجی ها را تعلیم داد که از میان آن ها حارث بن کلدۀ الثقفی را می توان نام برد. حارث یک بت پرست عرب از طایف بود که سالیانی را برای آموختن علوم پزشکی در جندی شاپور سپری نمود و در نهایت سیمای پزشکی ماهر را یافت. در نتیجه، به او اجازه داده شد تا به دربار امپراطور خسرو پرویز وارد شود.

اگر مردمان جندی شاپور یک خوی دشمنانه نسبت به بیگانگان می داشتند پس چرا به حارث اجازه دادند تا با آن ها بماند؟ افزون بر این، گرچه حنین در اصل اهل جندی شاپور نبود؛ او یک مسیحی سریانی بود.

مشهور است که سربانی‌ها یکدیگر را مورد حمایت قرار می‌دادند؛ همانگونه که با اقلیت‌های قومی چنین رویکردی رایج است. افزون بر این، گفتار ابن ابی اصیبعه در مورد بیوگرافی حنین که مردم جندی شاپور از آموزش هنرهای پزشکی خود به ویژه به تجار امتناع می‌ورزیدند، به یک وضعیت ویژه اشاره دارد (۶۴). علی‌رغم همه این‌ها، ادوارد براون، حنین را یک مترجم جندی شاپوری به حساب می‌آورد (۶۵). این همچنین بی‌اعتباری حنین ادعایی را نشان می‌دهد.

روح آزادی علمی شهر همچنین بر پایه این واقعیت مشاهده می‌گردد که بسیاری از مسیحیان نسطوری، مزدکیان ایرانی و هندو یا بودایی هندی با صلح و آرامش با یکدیگر تحصیل می‌کردند. این خود بیانگر آن است که دانشجویان الهیات را نمی‌خواندند و اساتید آن‌ها به شکل عادلانه‌ای بدون در نظر گرفتن قومیت یا زمینه مذهبی، با آن‌ها رفتار می‌کردند. از این دیدگاه، ما می‌توانیم بیان داریم که دانشکده جندی شاپور، با وجودی که ۱۵۰۰ سال قدمت دارد می‌تواند با نهادهای آموزشی مدرن، رقابت کند.

فرصت‌های استخدامی: دانشجویان که برنامه پزشکی سه ساله را به اتمام می‌رسانند می‌بایست یک امتحان جامع را پیش از فارغ‌التحصیلی بگذرانند. کسانی که این امتحان را می‌گذرانند گواهی‌ای دال بر شایستگی آن‌ها برای کار به عنوان پزشکانی که می‌توانستند در سراسر سرزمین کار کنند، دریافت می‌داشتند (۶۶). محمد می‌گوید که این امتحان صلاحیت، بسیار دشوار بود و فقط شایسته‌ترین کاندیداها از عهده گذران این امتحان

بر می‌آمدند (۶۷). همانگونه که رازی گزارش کرده است، نظام بیمارستانی جندی‌شاپور توسط دیگر نهادهای جهان اسلام پذیرفته و حفظ گردید. بر اساس برآوردهای او، امتحان صلاحیت، دوگانه بود. نخست کاندید امتحان در علوم ابتدایی (پیرامون اهمیت جراحی و دانش فیزیولوژی انسانی، منطق [به ویژه قیاس منطقی] و ادبیات) آزمون می‌شد. اگر او از عهده این امتحان بر می‌آمد، آنگاه از دانش حوزه‌ای که در آن تخصص یافته بود، مورد سنجش قرار گرفت (۶۸).

تمام پزشکانی که از دانشکده جندی‌شاپور فارغ‌التحصیل می‌شدند توسط حکمرانان ساسانی و سپس حکمرانان مسلمان، بسیار مورد ارج قرار می‌گرفتند. با در نظر گرفتن این موضوع، آن‌ها توسط هر دو گروه بسیار مورد تقاضا بوده و اکثراً به عنوان پزشکان شاهنشاهی، خدمت می‌کردند (۶۹).

آزمایشگاه داروشناسی

از ویژگی‌های دانشکده پزشکی جندی‌شاپور، آزمایشگاه داروشناسی آن بود. ابن ماسویه یکی از داروسازان برجسته دانشکده بود که از لحاظ عملی تنها فردی بود که هر چیزی را پیرامون این بخش نوشت. در زمان خلفای عباسی، او به بیمارستان بغداد آورده شد تا آزمایشگاه داروشناسی را هدایت کند (۷۰). وجود کتب دارویی، خود گواه مهمی از سطح بالای دانش و شایستگی داروسازان جندی‌شاپور می‌باشد. این کتب که توسط

پزشکان جندی شاپور نوشته شده بودند، در ادبیات پزشکی آن زمان به «قراباذین» معروف بودند.

این‌ها برای سده‌ها به عنوان کتب مرجع در بیمارستان‌ها و داروخانه‌های گوناگون در جهان اسلام مورد استفاده قرار گرفتند.

دارالعلم (خانه دانش) یا دارالترجمه (خانه ترجمه)

همانگونه که در بالا اشاره گردید، همچنین دانشگاه جندی شاپور شامل یک بخش بود که به ترجمه اختصاص داشت. این نهاد که در منابع پسین به «دارالعلم» مشهور بود، در کنار بیمارستان قرار داشت. در واقع، بسیاری از مترجمین، پزشکان بیمارستان بودند. بر اساس اطلاعات ارائه شده توسط ابن الندیم، نهضت ترجمه که از زمان ساسانیان آغاز شده بود محدود به فعالیت‌های علمی جندی شاپور (به ویژه در زمان‌های پسین‌تر) نبوده است. او بیان می‌دارد که اردشیر و پسرش شاپور اول، مقامات رسمی را به هندوستان، روم و سوریه جهت به دست آوردن کتبی که بعداً به پهلوی ترجمه شدند، اعزام نمود. چنانچه این‌ها صحت داشته باشند، باید گفت که نهضت ترجمه به زمان‌های باستان برمی‌گردد (۷۲). مسعودی توجه به این موضوع را فرا می‌خواند و مانند من نتیجه‌گیری می‌کند که وجود دیدگاه‌های ارسطو و افلاطون، عمدتاً به دلیل این ترجمه‌ها بوده است که رایج شدند (۷۳).

با وجود این ترجمه‌های اولیه پهلوی و کاربرد انحصاری زبان پهلوی

در تمام مکاتبات دولتی و کتیبه‌های مزدکی تا خسرو اول، این زبان نمی‌توانست زبان علمی باشد. اما پس از آن کلیسای نسطوری، مشارکت چشمگیری را در تبدیل زبان پهلوی به زبان ادبی نمود. چنین به نظر می‌آید که کلیسای نسطوری که یک شبکه به خوبی سامان یافته در سراسر امپراطوری بود، وابستگی مهمی را به زبان پهلوی داشت و تلاش می‌کرد تا روحانیون نیز این زبان را فرا گیرند. مسلماً، این بخشی از سرمایه‌گذاری آن‌ها در فعالیت‌های میسیونری مسیحی بود. بعضی از مستندات آن زمان اثبات می‌نمایند که پهلوی به یک زبان مذهبی کلیسای نسطوری که فعالیت آن در سرتاسر مرز گسترده‌ای که تا هندوستان جنوبی امتداد داشت، توسعه یافت (۷۴). با تلاش‌های پرسپاس این کلیسا، زبان پهلوی چنان غنا یافت و به زبان توسعه یافته‌ای تبدیل شد که می‌توانست ایده‌های پیچیده را بیان کرده و برای نوشتن کتب علمی به کار برده شود. در سایه تلاش‌های نسطوریان، زبان عربی نیز به یک زبان علمی تبدیل شد. با در نظر گرفتن این موضوع، شگفتی نخواهد بود که این مسیحیان توانستند اولین ترجمه‌های عربی متون پهلوی را تولید نمایند. افزون بر این، آن‌ها اولین کسانی بودند که اصطلاحات تکنیکی را ابداع کرده و در زبان عربی به کار بردند.

ممکن است چنین ادعا شود که نسطوریان در این فعالیت درگیر شدند تا اهداف و انتظارات میسیونری خود را به پیش ببرند، یا احتمالاً این تلاش را برای دفاع از مسیحیان که در سرتاسر جهان اسلام پراکنده

بودند، به انجام رساندند تا بتوانند تضمین‌گر محیطی باشند که آن‌ها آزادانه زندگی کرده و به ایمان خود بپردازند. پس از این که امپراطوری ساسانی رو به فنا رفت و مزدکی با اسلام جایگزین شد، پهلوی، زبان دینی و علمی ساسانی با زبان عربی به عنوان زبان اسلام و علوم اسلامی، جایگزین گردید. در دوران اسلامی، واقعاً هیچ چیزی به پهلوی نوشته نشد و متون پهلوی به ندرت حفظ گردید. بنابراین، فقط ترجمه‌های عربی این متون که کاملاً فقیر بودند تا زمان ما بقا یافتند.

در دورهٔ زبان پهلوی، به عنوان زبان علمی، بسیاری از کتب به این زبان ترجمه شدند. تقریباً هر پژوهشگری در این گستره، به ویژه اولمان، تمرکز ویژه‌ای بر روی این موضوع گذاشته است. اولمان بیان می‌دارد اکثر ترجمه‌هایی که در زمان سلطنت خسرو اول انجام شدند مربوط به پزشکی و فلسفه بودند (۷۵). با این وجود، آن‌ها اطلاعات راضی‌کننده‌ای پیرامون اسامی مترجمین، ارائه نمی‌دهند.

از این ترجمه‌ها، اولمان، ترجمه‌های زیر را ثبت نموده است:

کتب کشاورزی کاسیانوس باسوس اسکولاستیکوس (فسطیوس بن اسکوراسیکه، قرن ششم میلادی)، کتب ستاره‌شناسی ویتوس والنس (قرن دوم میلادی)، کتاب المجسطی بطلمیوس، کتاب Peri Antemballomenon (آداب الادویه) جالینوس، دربارهٔ شیوهٔ آماده‌سازی داروها (۷۶).

ترجمه‌هایی از سانسکریت نیز در این دوره پدید آمدند که در میان آن‌ها کتاب السموم (کتاب سم‌ها) شاناق است که به پهلوی با کمک

ابوحاتم بلخی ترجمه شد. پس از آن، همین کتاب به عربی از طریق میانجی‌گری عباس ابن سعید جوهری ترجمه شد. این کتاب که داروها و سموم را توضیح می‌دهد بعداً به صورت «کتاب شاناق فی سموم و تریاق» (کتاب شاناق دربارهٔ سموم و داروها) همراه با ترجمهٔ لاتین آن به چاپ رسید (برلین ۱۹۳۴) (۷۷).

کتابخانه

بر اساس نظر سلطان‌زاده، کتابخانهٔ دانشگاه جندی‌شاپور حاوی هزاران جلد کتاب نوشته شده به زبان‌های گوناگون بود. هر دوی دانشجویان و اساتید، از این کتاب‌ها استفاده می‌کردند (۷۸). بعضی از آن‌ها توسط فلاسفهٔ نوافلاطونی که از «اورفا»^۱ به جندی‌شاپور (پس از این که آکادمی آن‌ها بسته شد) آمده بودند، آورده شدند. محمدی اشاره می‌کند که بعضی از ترجمه‌ها که در زمان خسرو اول انجام شده بود برگرفته از این کتاب‌ها بوده‌اند. افزون بر این، آن‌ها به عنوان کتب مرجع در آموزش استفاده می‌شدند.

افزون بر دفترداران که نگهداری و مراقبت از کتاب‌ها را به انجام می‌رساندند، یک طبقه از کاتب‌های نسخه‌های خطی به نام «گشته دفتران» عهده‌دار نسخه‌برداری از کتب پزشکی، نجوم و فلسفه بودند. در معجم البلدان، یاقوت حموی بیان می‌دارد که شهر ریشهر به نسخه‌برداران

¹ Rakha

کتاب خود، مشهور بود (۸۰) همانگونه که محمدی اشاره می‌کند، اکثر این نسخه برداران احتمالاً نوعی ارتباط با دانشگاه جندی شاپور و کتابخانه آن داشته‌اند زیرا ریشهر در خوزستان واقع بود (نزدیک جندی شاپور) (۸۱). ریشهر احتمالاً برای این هدف در نظر گرفته شده بود زیرا کاغذ یا پاپيروس را تولید می‌کرد.

در نهایت، ما متوجه می‌شویم که بسیاری از کتب کتابخانه جندی شاپور به بغداد (پس از این که بیت الحکمه (خانه خرد) ساخته شد) انتقال یافتند و پژوهندگانی که در آنجا کار می‌کردند به شدت برای اولین ترجمه‌های خود به این کتاب‌ها وابسته بودند.

رصدخانه

رصدخانه دانشگاه (۸۲) نه تنها مکانی برای رصد اجسام سماوی بوده بلکه جایگاهی بود که نجوم و ریاضیات در آنجا تدریس می‌شد (۸۳). گرچه رصدخانه به عنوان ادامه‌ای از دارالتعلیم (خانه آموزش) بنیان یافت اما نقش بزرگ‌تری را ایفا می‌کرد و به شکلی قدرتمند بر پژوهش‌های نجوم بعدی اثر گذاشت (۸۴) برای نمونه، «وزیدگ» که کتابی پیرامون نجوم بوده و توسط بزرگمهر نوشته شده بود، در دوران اسلامی در دسترس بود. یکی دیگر از کتاب‌های او «کتاب فی مسائل الزیج» به عنوان کتاب جامع در مدارس اصفهان حتی در دوران صفویه استفاده گردید (۸۵). اما ما نمی‌توانیم همین موضوع را برای پژوهش انجام شده توسط مدرسه

اسکندریه، بیان کنیم.

از همه برتر آن که رصدخانه جندی شاپور با رصدخانه بغداد که پس از آن شکل یافته بود و با رصدخانه‌ای که بر بالای کوه قسیم در دمشق جای داشت، همکاری می‌کرد. زیج‌ها بر پایه اندازه‌گیری‌های انجام شده در هر یک از این سه رصدخانه ترسیم می‌شد (۸۶). ما باید ابومعشر محمد بن جعفر بلخی، یکی از مشهورترین اخترفیزیکدانان مسلمان را اضافه کنیم که زیج خود را بر پایه اندازه‌گیری‌های انجام شده در دانشگاه جندی شاپور انجام داد (۸۸).

فارغ التحصیلان جندی شاپور در بغداد

برهم‌کنش بغداد و جندی شاپور به بنیان خلفای عباسی بر می‌گردد. همانگونه که منابع نقل می‌کنند، در سال ۷۶۵م، منصور خلیفه عباسی، دچار یک بیماری معده‌ای شد. او از «ربی» وزیر و منشی دربار خود درخواست نمود تا پزشکان دربار را فراخواند. هنگامی که آن‌ها از درمان عاجز ماندند، او دستور داد یک پزشک ماهرتر را پیدا کنند. پس از این که آگاهی یافتند که جورجیس بن بختیشوع، درستید دانشکده پزشکی جندی شاپور، ماهرترین پزشک آن زمان است، منصور او را به بغداد فراخواند. نخست، این پزشک مشهور نمی‌خواست به آنجا برود، اما او نتوانست با پافشاری اشخاص برجسته جندی شاپور شامل حاکم و اسقف اعظم، مقاومت کند (۸۹).

در نهایت، به همراه شاگردان خود، ابراهیم و عیسی بن شهلا، به بغداد رفت و به عنوان پزشکان درباری به صورت دائم در آنجا ماندند (۹۰). این رویداد به خلق ارتباط قوی میان جندی شاپور و بغداد و همچنین به انتقال سنت پزشکی چند قرنی جندی شاپور به بغداد منتهی شد. توفیقات دانشگاهیان جندی شاپور، در انتشار معروفیت آن در بغداد، نقش ایفا نمود. برای مثال، در سال ۸۱۰م، هارون الرشید تصمیم گرفت بیمارستانی در بغداد بر الگوی جندی شاپور بر پا نماید. جبرئیل بن بختیشوع که بعدها به عنوان رئیس الاطباء بیمارستان خدمت کرد، برای این کار گماشته شد. افزون بر بنیان این بیمارستان جدید (۹۱)، جبرئیل، پزشکان، اساتید و داروسازان را از جندی شاپور وارد نمود و آن‌ها را به کار گماشت (۹۲). او همچنین «دهشتک»، استاد دانشکده پزشکی جندی شاپور را به عنوان مدیر دانشکده بغداد برگزید. اما دهشتک پس از شکایت از بودجه پایین بیمارستان، استعفا داد و به جای او [برادرزاده‌اش] میخائیل جایگزین شد (۹۳). اما میخائیل در زمانی کوتاه پس از آن نیز استعفا داد و با برادر بزرگ‌ترش به جندی شاپور برگشت. سپس، ماسویه، پدر فیلسوف مشهور «یوحنا بن ماسویه»، به عنوان رئیس الاطباء برگزیده شد.

بدون شک، دانشگاهیان جندی شاپور نقش چشمگیری در شکوفه دادن علوم فنی و فلسفی در جهان اسلام ایفا نمودند. برای مثال، به منظور انتقال دانش و فرهنگ پهلوی، هندی و یونانی به جهان اسلام، آن‌ها یک بیت الحکمه، الگو گرفته از دارالعلم جندی شاپور را نزدیک بیمارستان بغداد

بنیان گذاشتند (۹۴).

در این وضعیت، بسیاری از دانشگاهیان، هم اساتید جندی شاپور و هم دانشجویان آن‌ها، آثار علمی را به عربی ترجمه کردند. برای مثال، جورجیس پزشکی دربار منصور، کتب پهلوی، سریانی و یونانی را به عربی ترجمه کرد (۹۵). ماکس مایرهوف اشاره می‌کند که این ترجمه‌ها نه تنها توسط دانشگاهیان جندی شاپور که در بغداد مستقر شدند انجام شد بلکه توسط کسانی که در جندی شاپور ماندند نیز صورت گرفت. او سپس بیان می‌دارد که اعضاء گروه پیشین، نخستین ترجمه‌ها را تولید کردند (۹۶). افزون بر ترجمان آثار بی‌شمار، این دانشگاهیان به تدریس و تعلیم دانشجویان مبادرت نمودند. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین بخش‌ها که توسط دانشگاهیان جندی شاپور بنیان گذاشته شد از آن یوحنا بن ماسویه بود. بعضی از دانشجویان او که در میان آن‌ها ثابت بن قره، قسطا بن لوقا، حنین بن اسحاق، اسحاق بن حنین، حجاج بن یوسف بن مطار بودند بعداً به اولین فلاسفه اسلامی مشهور شدند. اکثر این دانشجویان که از حران بودند، نخست در یونانی و سریانی چیره دست شدند و سپس ترجمه آثار بقراط و جالینوس را به عربی آغاز کردند. بدون هیچ شکی، این ترجمه‌ها، بنیانی برای توسعه فلسفه اسلامی و علوم پزشکی را فراهم آوردند.

دانشگاهیان جندی شاپور یک بیت الحکمه بنیان گذاشتند و برای سال‌های زیادی آن را مدیریت نمودند. آن‌ها مقرر کردند که کتاب‌ها ترجمه شوند و مقدار چشمگیری از کار را خودشان به سرانجام رسانند.

در حالی که این کار را انجام می‌دادند، آن‌ها از مقدار زیادی از سنت ترجمه آغازین با خسرو اول حاکم خردمند ساسانی، سودمند شدند. پاره‌ای از متون که می‌بایست به عربی ترجمه شوند هم به پهلوی و سریانی توسط دانشگاهیان ساسانی ترجمه شده بودند. وجود کتب بی‌شمار پهلوی در کتابخانه بیت الحکمه را می‌توان با فعالیت‌های ترجمانی که توسط خسرو اول هدایت می‌شد، توضیح داد (۹۷). افزون بر این، این واقعیت که دودمان برمکی دیلمان که جداً به فلسفه و علم یونانی علاقمند بودند کنترل بغداد را به دست گرفتند موجب تقویت درگیر شدن دانشگاهیان جندی‌شاپور در ترجمه به عربی کتبی شدند که به علوم تجربی می‌پراختند (۹۸).

افزون به خدمات آن‌ها در ترجمه کتب پزشکی، داروسازی، فلسفه و منطق، دانشگاهیان جندی‌شاپور نقش چشمگیری را در توسعه علوم پزشکی با نوشتن کتب نوآورانه طبیبی ایفا نمودند. برای مثال، کارهایی همچون کتاب «کُنَّاش» جورجیس، کتاب «قوی الادویة المفردة» چهاربُخت و «قربادین» شاپور بن سهل (اولین دایرة‌المعارف علوم پزشکی و داروشناسی محسوب می‌شود) کاربرد طولانی‌ای به عنوان کتب مرجع در دانشکده‌های پزشکی جهان اسلام و داروخانه‌ها داشته‌اند. «النوادر الطیبیة» یوحنا بن ماسویه به عنوان یک کتاب جامع برای قرن‌ها استفاده می‌شد (۹۹). افزون بر این، «داغ‌العین» که به بیماری‌های چشم می‌پردازد به عنوان یک منبع برای مطالعات بعدی به کار آمد (۱۰۰). همچنین، اگر امکانات اقتصادی داشتند که انجام دهند، پزشکان جندی‌شاپور، دانشگاهیان را اجیر می‌کردند تا کتب

پزشکی را برای آنها ترجمه کنند.

در میان مترجمین فعال و حامیان مترجمین، افراد ذیل قرار داشتند:

- شیریشوع بن قطرب، مترجمینی که در بیت الحکمه بغداد کار می‌کردند را استخدام نمود. برای نمونه، او از حنین بن اسحاق درخواست نمود تا کتاب «فی الفرق» جالینوس را ترجمه کند. این کتابی است که دیدگاه‌های گوناگون دربارهٔ موضوع «جنس» را بحث می‌کند (۱۰۱).

- یوحنا بن ماسویه، حنین را برای ترجمهٔ کتب یونانی زیر به سریانی استخدام نمود: «فی العظام» (۱۲۰)، «فی النبض» (۱۰۳) «فی البحران» (۱۰۴)، «کتاب فیما وقع من الاختلاف فی التشريح» (۱۰۵)، «کتاب فی التشريح آلات الصوت» (۱۰۶)، «کتاب فی التشريح العين» (۱۰۷)، «کتاب فی حركة الصدر و الرئة» (۱۰۸)، «کتاب فی الصوت» (۱۰۹)، کتاب فی الادوية المفردة» (۱۱۰) و «کتاب فی الاخلاق» (۱۱۱).

- یحیی بن ماسویه که «کتاب فی ترتیب الادوية» را ترجمه کرد (۱۱۲).
- حنین همچنین «کتاب فی الاسطقسات علی رأی البقراط» جالینوس را به سریانی به درخواست بختیشوع بن جبرئیل، ترجمه کرد (۱۱۳). او همچنین «کتاب فی القوى الطبيعية» (۱۱۴)، فی العلل و الاعراض (۱۱۵)، فی تعريف علل الاعضاء الباطنة (۱۱۶)، فی الامتلاء (۱۱۷)، فی المرة السوداء (۱۱۸)،

کتاب فی افکار اراسِطَرطرس فی مداواة الامراض (۱۱۹)، کتاب فی تدبیر الامراض الحادة علی رأی بقراط (۱۲۰)، کتاب الحيلة لحفظ الصحة (۱۲۱)، تفسیرة لکتاب الفصول (۱۲۲)، کتاب فی التجربة الطبية (۱۲۳)، کتاب فی محنة افضل الاطباء (۱۲۴)، کیف يتعرف الانسان ذنوبه و عيوبه (۱۲۵).

- جبرئیل بن بختیشوع که کتاب «فی النبض» (۱۲۶)، «فی اصناف الحمیات» و کتاب «فی علاج التشریح» (۱۲۸) را ترجمه کرد.
- یوحنا بن بختیشوع: از این ترجمه‌ها، حنین «کتابه فی الادوية المقابلة للدواء» (۱۲۹) را ذکر می‌کند.

همان‌گونه که در نخست به آن اشاره شد، دانشگاه جندی‌شاپور شامل چندین بخش بود. به همین منوال، مجتمع بیت الحکمه بغداد که بر اساس الگوی جندی‌شاپور ساخته شد نیز شامل چندین بخش بود. به احتمال فراوان، بخش پزشکی در مجتمع قرار گرفت (۱۳۰). این واقعیت که بیت الحکمه و بیمارستان بغداد توسط دانشگاهیان تربیت یافته جندی‌شاپور مدیریت می‌شدند، این فرض را کاملاً محتمل می‌سازد. به همین منوال، جبرئیل و یوحنا، مدیران هر دوی بیت الحکمه و بیمارستان بودند. بدین‌سان، ما می‌توانیم استنباط کنیم که گرچه این دو نهاد یکی نبودند، آن‌ها در مجاورت یکدیگر ساخته شده بودند.

اساتید دانشگاه جندی‌شاپور به خوبی توسط خلفای عباسی پاداش داده می‌شدند. برای نمونه به جبرئیل بن بختیشوع ۱۰،۰۰۰ درهم در ماه پرداخت

می‌شد و لباس و کاغذ برای او فراهم می‌گردید و به او مقدار چشمگیری از منسوجات با کیفیت عالی داده می‌شد. افزون بر این، او ۵۰,۰۰۰ درهم در سال، در آغاز لنت (دوران چهل روزه از چهارشنبه خاکستری تا عید پاک که ایام روزه و استغفار در مسیحیت است)، دریافت می‌کرد و نیز به او هدایای ویژه‌ای در روزهای مقدس مسیحی داده می‌شد (۱۳۱).

در مقاله حبیب خان که به نظر می‌آید بدون دیدن عیون الانباء ابن ابی اصیبعه (یکی از مهم‌ترین کتب مرجع در تاریخ علوم پزشکی اسلامی)، نوشته باشد، اشاره می‌کند که خلفای عباسی مقادیر عظیمی پول در علوم پزشکی سرمایه‌گذاری کردند. اما او بیان می‌دارد که رئیس الاطباء فقط ۱۰۰۰ دینار در سال حقوق دریافت می‌کردند (۱۳۲). با این وجود، همانگونه که در بالا گفته شد، ابن ابی اصیبعه نقل می‌کند که به پزشکان (به ویژه رئیس الاطباء) بیش از آن پرداخت می‌شده است. افزون بر این، گرچه عنوان مقاله حبیب خان «بیمارستان‌های اولیه در جهان اسلام» است، نگارنده اطلاعاتی پیرامون اولین دانشکده پزشکی که پزشکان جندی‌شاپور در زمان هارون الرشید برپا نمودند، ارائه نمی‌دهد و فقط علوم پزشکی مسلمانان را از سال‌های نخستین اسلام ردیابی می‌کند (۱۳۳). بر خلاف این ادعا، منابع تقریباً در توافق کامل هستند که اگر ترتیبات بیمارستانی توسط ولید در دمشق را مستثنی کنیم، نخستین دانشکده پزشکی مسلمانان در بغداد توسط پزشک مشهور جبرئیل بن بختیشوع به درخواست هارون الرشید بنیان یافت.

نتیجه‌گیری

در یک فراگرد کلی، داستان جندی شاپور با نبردی آغاز می‌شود که ساسانیان، رومی‌ها را شکست داده و امپراطور روم، والرینوس و بسیاری از سربازان را اسیر می‌کنند. شاپور اول بنیان‌گذار جندی شاپور، آن‌ها را با مهاجران انطاکیه‌ای و پناهندگان، در جندی شاپور سکنی داد. این آغاز درخشان اندیشوری شهر را نشانه‌گذاری می‌کند. فلاسفه نوافلاطونی که بعدها آمدند نهادهای آموزشی و پژوهشی جندی شاپور را احیاء کردند و نقش مهمی در تبدیل شدن به یک مرکز عقلانی منطقه‌ای را ایفا نمودند. با شامل شدن پنج بخش (یک بیمارستان، یک دارالترجمه، یک کتابخانه، یک آزمایشگاه داروسازی و یک رصدخانه)، دانشگاه جندی شاپور دانش و معرفت را بر هر چیز دیگری ترجیح داد. در نتیجه، یک مأموریت مهم را با گسترش و توسعه دانش علمی برآورد نمود که یک بخش از میراث مشترک انسانی می‌باشد. حتی بعد از بنیان بغداد، اساتید آن استقرار در بغداد را ادامه دادند؛ گرچه مهاجرت ادامه‌دار آن‌ها موجب افت جندی شاپور و در نهایت، ناپدید شدن آن گردید، دانش و تجربه انباشت شده آن به شکوفایی در بغداد ادامه داد. افزون بر این، این فرار مغزها از جندی شاپور، خیزش و توسعه فلسفه اسلامی را تقویت نمود.

منابع

(۱) برای اطلاعات بیشتر پیرامون بنیان جندی‌شاپور و اولین ساکنینش، بنگرید،

Mehmet Mahfuz Söylemez, Bilimin Yitik Sehri Cündisapur (Jundishapur: The Lost City of Science) (Ankara: Arastirma Yayinlari, 2003), 24-28, 43-55.

(۲) ادوارد. جی. براون. طب اسلامی. ترجمه مسعود رجب نیا (تهران: ۱۳۵۱)، ۵۳؛ محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در اسلام. از ظهور اسلام تا حمله مغول. (تهران: انتشارات تهران، ۱۳۷۵)، ۵۰؛ محمد محمودی، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی (تهران: ۱۳۷۴)، ۲۳۱؛ بدیع الله دبیری‌نژاد جندی‌شاپور، (در جلسات مناظره دانشمندان در جندی‌شاپور، خسرو انوشیروان شخصاً شرکت می‌جست)، مجله هنر و مردم (تهران: ۱۳۵۱/۱۹۷۲)، ۲۰-۱۱۹: ۸.

(۳) علی سامی. «جندی‌شاپور»، هنر و مردم (تهران ۱۳۴۹/۱۹۷۰)، ۱۰: ۹؛ حسین قره‌قانلو، جندی‌شاپور، دایرة‌المعارف تشیع (تهران: ۱۳۷۵): ۵: ۴۷۴.

(۴) بنگرید

Muhammed Yahya Hashimi, "Davru Jundishapur fi sakafat al-'Arabiyah," Al-Dirasat al-Adabiyah (Beirut) 2, no. 2 (spring 1960): 190.

۵) بنگرید حسین علی ممتحن، نهضت علمی و ادبی ایران در روزگار خسرو انوشیروان. مجله بررسی‌های تاریخی (تهران) ۱۰، شماره ۵۶ (فروردین- اردیبهشت ۱۳۵۴): ۱۳۶.

۶) بنگرید حسین نخعی، پیشینه تاریخی شهر گندی‌شاپور، بررسی‌های تاریخی (تهران) ۱۶، شماره ۲ (خرداد و تیر ۱۳۵۷): طبری ادعا می‌نماید که شاپور، انطاکیه را در مدت کوتاهی بعد از نصیبین محاصره و تسخیر کرد و امپراطور روم را در آنجا اسیر گرفت. پس از آن او امپراطور و دیگر اسرا را به شهر نوبنیاد جندی‌شاپور برده و در آنجا سکنی داد. اما طبری در مورد تعداد زندانیان چیزی نقل نمی‌کند. نگاه به طبری، تاریخ الرسل و الملوک (بیروت ۱۹۸۷)، ۲: ۱۴.

۷) ابن اثیر بیان می‌کند هنگامی که شاپور انطاکیه را فتح کرد، امپراطور روم در آنجا بود و به اسارت گرفته شد. سپس، اکثر ساکنین شهر به جندی‌شاپور فرستاده شدند. بنگرید ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ترجمه شده به ترکی توسط

Ahmet Agirakça (Istanbul: 1991), 1:351.

در واقع، والرینوس در زمان نبردی گرفته شد که در نزدیکی اورفا روی داد. بنابراین، انطاکیه توسط شاپور اول پس از این که والرینوس زندانی شد، تسخیر گردید.

۸) بنگرید

Muhammad Muhammedi, "The University of Jundishapur," Journal of the Regional Cultural Institute (Beirut) 2, no. 3 (1969): 157.

۹) بنگرید

Henry Corbin, Islam Felsefesi Tarihi – Baslangıçtan Ibn Rüşd'ün Ölümüne Kadar,

ترجمه شده به ترکی توسط و یادداشت‌ها توسط

Hüseyin Hatemi (Istanbul: 1994), 51.

(۱۰) بنگرید

Max Mayerhof, *Islam Medeniyeti Tarihinde Fen ve Tip*,

ترجمه شده به ترکی توسط

Ömer Riza Dogrul (Istanbul: 1935), 7-8;

سامی، «جندی شاپور» ۷؛ محمدی، «دانشگاه جندی شاپور» ۱۵۷.

(۱۱) بنگرید

Hashimi, "Davru Jundishapur," 189.

(۱۲) نجم آبادی. «تاریخ طب» ۶۶.

(۱۳) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید

Muhammedi, "The University of Jundishapur", 154; Seyyed Hussein Nasr, *Science and Civilization in Islam* (Cambridge: 1987), 189.

(۱۴) بنگرید نجم آبادی، «تاریخ طب»، ۶۶.

(۱۵) همان، ۷۰؛ سامی، «گندی شاپور»، ۸.

16) Ibn al-Bashari al-Maqdisi, Ahsan al-Taqaqim, ed. by Muhammad Mahzumi (Beirut: 1987), 310.

(۱۷) بنگرید ابن حوقل، صورت الارض (بیروت: n.d). ۲۳۰.

(۱۸) بنگرید ابن ابی اصیبعه (متوفی ۱۲۶۸/ق/۶۶۸م)، عیون الانباء فی

طبقات الاطباء، ویراسته توسط

Nizar Rida (Beirut: n.d.), 283.

(۱۹) بنگرید دینوری، اخبار الطوال (قاهره: ۱۹۶۰). ۴۶.

(۲۰) بنگرید نخعی، «پیشینه تاریخی»، ۱۴۰.

۲۱) بنگرید، جی. لی. لسترنج، سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمد عرفان (تهران: ۱۳۷۷)، ۲۵۸.

۲۲) مقدسی، احسن التقاسیم، ۳۲۱.

۲۳) بنگرید

Manfred Ulmann, Islamic Surveys II (Edinburgh: 1978), 17.

۲۴) محمد بن اسحاق الندیم. کتاب الفهرست (مصر: n.d)، ۴۲۲؛ ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (تهران: ۱۳۲۹)، ۲۲؛ نجم‌آبادی، تاریخ طب، ۷۲.

۲۵) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید ابن الندیم، کتاب الفهرست، ۴۲۱، نجم‌آبادی تاریخ طب، ۷۲.

۲۶) سارتون ادعای خود را بر پایه اطلاعاتی می‌گذارد که پزشک مشهور یونانی شاپور دوم «تئودوسیوس» علوم پزشکی در جندی‌شاپور تدریس می‌کرد. بنگرید

Muhammedi, "The University of Jundishapur," 154.

۲۷) بنگرید

Nasr, Science and Civilization, 189.

۲۸) بنگرید نخعی، «پیشینه تاریخی»، ۱۴۳.

۲۹) Mehmet Bayraktar بیان می‌دارد که این دانشگاهیان، آتن را به سوی جندی‌شاپور، در سال ۵۲۹م ترک کردند و به آتن در سال ۵۳۳م بازگشتند. بدین‌سان، آن‌ها حدود ۴ سال در جندی‌شاپور گذراندند. بنگرید

Mehmet Bayraktar, Islam Felsefesine Giris (Introduction to Islamic Philosophy) (Ankara: 1988), 40.

۳۰) یکی از آثار داماسکیوس که زمان اقامت خود در شرق آن را تولید نمود

و تاکنون پابرجای مانده است. بنگرید، ممتحن، «انوشیروان»، ۱۳۹.

(۳۱) این کتاب به لاتین با عنوان *Prician Philosophi Solutions corum de quibus dubtavit chostrotos persarum* به تاریخ نامعلومی ترجمه شده است. یک نسخه از این ترجمه با شماره ۱۳۱۴ در میان مجموعه لاتین کتابخانه سنت ژرمن پاریس یافت گردید. این کار با عنوان *Dubitationes et Solutiones* (پاریس: ۱۸۹) به چاپ رسید.

(۳۲) نجم‌آبادی، «تاریخ طب»، ۷۴.

(۳۳) حسین سلطان‌زاده، تاریخ مدارس ایران، از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون (تهران: ۱۳۶۴)، ۳۱؛ محمد محمدی، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی (تهران: ۱۳۷۴)، ۲۳۴. این رسم در بیمارستان بغداد حفظ گردید که به صورت دوره‌ای کنفرانس‌های پزشکی و فلسفی برگزار می‌شد. ناهید بوزکورت بیان می‌دارد که این کنفرانس‌ها هفته‌ای یک بار در طی حکمرانی مأمون برگزار می‌گردید. بنگرید.

Nahide Bozkurt, *Mutezile'nin Altın Çağı – Me'mun Dönemi* (The Golden Age of the Mutazilites: The Period of al-Ma'mun) (Ankara: 2002), 121.

(۳۴) برای اطلاعات بیشتر پیرامون نصر بن حارث، بنگرید ابن قتیبه، المعارف، ویرایش توسط ثروت عکاشه (مصر: ۱۹۹۲)، ۲۸۸؛ ابن ابی اصیبه، عیون الانباء، ۱۶۱.

(۳۵) بنگرید ابن ابی اصیبه، عیون الانباء، ۱۶۷؛ براون، طب اسلامی، ۴۳؛ احمد عیسی بک، تاریخ البیمارستانات فی الاسلام (دارالرائد العربی) (بیروت: ۱۹۸۱)، ۶۳.

(۳۶) بنگرید

Jawad `Ali, Al-Mufasssal fi Ta`rikh al-`Arab qabla al-Islam, vols. 1-9 (Baghdad: 1993), 8:320.

(۳۷) بنگرید، قفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف، کتاب اخبار العلماء بأخبار الحکماء (مصر: ۱۳۲۶)، ۱۱۱؛ ابن ابی اصیبه، عیون الانباء، ۱۶۱.

(۳۸) فتح واقعی جندی شاپور یک داستان جالب است. پس از فتح شوش، ابوسیره لشکر خود را به سوی جندی شاپور روانه ساخت و شهر را محاصره نمود. در زمان سنگربندی، دروازه‌های شهر به یک‌باره باز شدند و مردم شهر انگار که هیچ چیز غیر معمولی روی نداده است برای فعالیت‌های روزمره خود خارج شدند. مردم به زودی به سربازان مسلمان سردرگم و گیج شده اطلاع دادند که به آن‌ها امان داده شده است. اما فرماندهان لشکر به مردم گفتند که آن‌ها چنین امانی نداده‌اند. مردم سپس برای فرماندهان یک تیری آوردند که از سوی جبهه مسلمانان به سوی شهر انداخته شده بود که در آن نوشته شده بود که به آن‌ها امان داده شده بود. فرماندهان هر گونه آگاهی از این تیر را انکار کردند و از دادن امان به آن‌ها، با وجود پافشاری مردم مبنی بر این که داستان آن‌ها واقعیت دارد، اجتناب ورزیدند. بعد از یک بررسی، فرماندهان مسلمان پی بردند که تیر توسط مکنف که یک برده مسلمان بوده است انداخته شده بود. آن‌ها بعد ادعا نمودند که هر امانی که توسط یک برده داده شده است بی‌معنی می‌باشد. اما مردم اصرار نمودند که آن‌ها از این که آیا تیر توسط برده یا ارباب انداخته شده بود، آگاهی نداشته‌اند. افزون بر این، از آنجا که مسلمانان امان خود را گسترده نموده بودند آن‌ها می‌بایست به قول خود وفا می‌کردند. پس از بحث پیرامون مشکل، فرماندهان مسلمان تصمیم گرفتند که به خلیفه عمر در مورد وضعیت اطلاع دهند. پس از آگاهی یافتن از این رویداد، خلیفه چنین دستور

داد: «بردگان مسلمان به نوبه خود شامل می‌شوند». این فرمان به منزله آن بود که امان حتی اگر توسط یک برده داده شود الزام‌آور برای همه مسلمانان است. برای اطلاعات بیشتر بنگرید، ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، جلد دوازدهم ویراستهٔ Suhayl Zakkar (بیروت: ۱۹۹۵)، ۱۴۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (ترجمه شده به ترکی توسط Ahmet Agiracka (استانبول، ۱۹۹۱): ۵۰۵-۰۶: ۲؛ یاقوت، معجم البلدان، ۱۷۱: ۲؛

Himyari, 173-74.

(۳۹) بنگرید

T. J. De Boer, *The History of Philosophy in Islam*,

ترجمه شده به انگلیسی توسط

Edward R. Jones (New Delhi: 1983).

(۴۰) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید عیسی بک «تاریخ بیمارستانات ۷، ۶۳.

(۴۱) برای اطلاعات بیشتر در مورد دانشگاهیان جندی‌شاپور که در بغداد

کار می‌کردند، بنگرید

Söylemez, *Bilimin Yitik*, 108-28.

(۴۲) بنگرید

Muhammedi, "The University of Jundishapur," 154.

(۴۳) نجم‌آبادی بیان می‌دارد که این پزشکان همیشه با یکدیگر می‌آمدند

تا در مورد بیماری‌ها بحث کنند. بنگرید نجم‌آبادی، تاریخ طب، ۹۰

(۴۴) بنگرید نورالله کسایی، «ادب و آموزش پزشکی در ایران اسلامی»،

مجله مقالات و بررسی‌های دانشگاهی تهران، دانشکدهٔ الهیات و معارف

اسلامی (تهران) شماره‌های ۵۰-۴۹ (۱۳۶۹): ۱۰۳.

(۴۵) بنگرید سلطان‌زاده، تاریخ مدارس ایران، ۳۳.

(۴۶) در هندسه، مهم‌ترین کتاب جامع کتاب اقلیدس بود که بعدها به عربی با عنوان اصول هندسه ترجمه شد.

(۴۷) در کلاس منطق، به شکل اصولی منطق ارسطویی تدریس می‌شد. کتاب ارسطویی منطق، به پهلوی در زمان ساسانیان ترجمه شد و اولین ترجمه عربی از این ترجمه پهلوی انجام شد.

(۴۸) بنگرید

Nicholas Rescher, *The Development of Arabic Logic* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964), 16-17.

(۴۹) بنگرید

Suleiman Kataya, "Al-Ta`lim al-Tibbi `inda al-`Arab," *Al-Bahith* (Paris), nos. 4-5 (1979): 118.

(۵۰) ابن سینا که خود یک پزشک بود درباره منطق چنین می‌گوید: "این به دلیل آن است که منطق ابزاری برای پیشگیری از افتادن ذهن ما به خطا است در حالی که ما داریم اعتقاد راسخ را با دلیل و برهان در ادراک و تصدیقات خود کسب می‌کنیم. مگر توکل بر خدا، طبیعت انسان نمی‌تواند خود را از کمک این ابزار در ایجاد پیشرفت معاف دارد." ابن سینا؛ النجاه، ۳ و ۵؛

Mesut Okumus, *Kur'an'ın Felsefi Okunusu: Ibn Sina Örneği* (خوانش فلسفی قرآن: مورد ابن سینا)؛ (مطالعه چاپ نشده، Çorum. [۲۰۰۳]، ۳۰).

(۵۱) این رساله که بسیار پراهمیت محسوب می‌شود چندین بار در اوایل خلفای عباسی به عربی ترجمه شد. نخست، ایوب الرهاوی آن را به سریانی ترجمه کرد و سپس حنین بن اسحاق آن را برای پسرش به سریانی ترجمه نمود. بعدها، او آن را به عربی برای اسحاق بن سلیمان ترجمه کرد. اخیراً مهدی محقق به فارسی کنونی ترجمه کرده و با

عنوان متون و مقالات در پزشکی اسلامی (تهران: ۱۹۹۵)، به چاپ رسانده است. برای دیدگاه‌های جالینوس پیرامون این موضوع، بنگرید Nübahat Türker-Küyel, "Bilimin Felsefeye Dayandığı görüşü ve Galenos" ("Galenos and the View That Science Relies upon Philosophy"), Türkiye I: Felsefe, Mantık, Bilim Tarihi Sempozyumu Bildirileri, ed. by Kenan Gürsoy-Alparslan Açıkgenç (Istanbul: 1991), 301.

(۵۲) براون، طب اسلامی، ۵۶؛ نجم‌آبادی، تاریخ طب ۷۳.

(۵۳) بنگرید، عیسی بک، تاریخ البیمارستانات، ۶۲.

(۵۴) بنگرید، علی سامی، «جندی‌شاپور»، هنر و مردم (تهران، شماره ۹۰، ۱۳۴۹: ۷).

(۵۵) نجم‌آبادی، تاریخ طب، ۷۳.

(۵۶) سامی، «جندی‌شاپور»، ۷.

(۵۷) برای اطلاعات بیشتر در مورد این کتیبه‌ها، بنگرید Söylemez, Bilimin Yitik, 25-28.

(۵۸) جندی‌شاپور جمعیت همگنی نداشت؛ یک ویژگی که در نهایت آن را مشهور نمود. تقریباً همه ساکنین آن چندزبانی بودند. افزون بر پهلوی (زبان رسمی)، یونانی و سریانی به عنوان زبان‌های ادبی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. ما همچنین باید زبان‌های لری، عبری و خوزی را ذکر نماییم. جمعیت چندزبانی شهر با یکدیگر زیست می‌کردند و با صلح با یکدیگر برهم‌کنش نشان می‌دادند و شهر را به یک مرکز بی‌همتا در علم و فرهنگ، تبدیل نمودند. بنگرید Söylemez, Bilimin Yitik, 43ff.

(۵۹) بنگرید براون، طب اسلامی، ۵۵.

- ۶۰) بنگرید سامی، «جندی شاپور»، ۷.
- ۶۱) بنگرید سلطانزاده، تاریخ مدارس ایران، ۳۳.
- ۶۲) بنگرید کسایبی، ادب و آموزش پزشکی ایران، ۱۰۷.
- ۶۳) بنگرید براون، طب اسلامی، ۵۷. قفطی منبع این اطلاعات است که مورد استفاده براون قرار گرفت زیرا قفطی بیان نمود که پزشکان جندی شاپور دانش خود را به کسی که از آنها نباشند، آشکار نمی‌سازند.
- ۶۴) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید ابن جلجل، ابو داود سلیمان بن حسان اندلسی (متوفی ۳۷۷)، طبقات الاطباء و الحكماء (همراه با تاریخ الاطباء و الفلاسفه اسحاق بن حنین) ویرایش توسط فؤاد سید (بیروت: ۱۹۸۵)، ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء، ۲۵۸.
- ۶۵) بنگرید براون، طب اسلامی، ۵۹؛ برنارد اوئیس، حنین را یک پزشک مسیحی جندی شاپوری در نظر می‌گیرد، بنگرید Tarihte Araplar ترجمه شده به ترکی توسط Hakki Dursun Yildiz (Istanbul: 2000), 184.
- ۶۶) بنگرید، سلطانزاده، تاریخ مدارس ایران، ۳۲.
- ۶۷) بنگرید، محمدی، فرهنگ، ۲۳۳.
- ۶۸) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید Kataye, "Al-Ta`lim al-Tibbi," 120.
- ۶۹) پزشکان جندی شاپور از شخصیت والا، به ویژه در دوران خلفای عباسی برخوردار بودند. برای مثال، بنگرید al-Jahiz, Al-Bukhala', ed. by Taha al-Hajiri (Cairo: n.d.), 102.

(۷۰) بنگرید

Söylemez, Bilimin Yitik, 119.

(۷۱) همان، ۱۹-۱۱۸.

(۷۲) ابن الندیم، الفهرست، ۳۴-۳۳۳؛ بنگرید

Ismail Hakki Izmirli, *Islam'da Felsefe Akimlari* (Istanbul: 1995), 62; Safa, *`Ulum-i `Aqli*, 17; Bozkurt, *Mutezile'nin Altin Çağı*, 116; Nurullah Kisai, "Iran," *Diyanet Islam Ansiklopedisi (DIA)* (Istanbul: 2000), 22:427-28.

(۷۳) بنگرید مسعودی، ابوالحسن (متوفی ۳۴۶ق/۹۵۷م)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، چهار جلد. (قم: ۱۹۸۴)، ۱: ۲۱۰.

(۷۴) برای اطلاعات بیشتر در مورد این مستندات، بنگرید علی اصغر حکمت، نقش پارسی بر احجار هند، ۱۰-۹؛ محمد محمدی. «چگونه ادبیات پیش از اسلام به عرب انتقال یافت» بررسی‌های تاریخ ۲۷، شماره ۱ (تهران ۱۳۹۶): ۶.

(۷۵) برای اطلاعات بیشتر بنگرید

Ullman, *Islamic Surveys II*, 17.

(۷۶) همان، ۱۷.

(۷۷) بنگرید سامی، «جندی شاپور» ۱۰-۹.

(۷۸) بنگرید سلطان‌زاده، *تاریخ مدارس ایران*، ۳۲.

(۷۹) بنگرید محمدی، *فرهنگ*، صفحات ۳-۲۳۲.

(۸۰) بنگرید یاقوت حموی، *شهاب الدین ابی عبدالله بن عبدالله* (۶۲۶ق/ ۱۲۲۹م)، *معجم البلدان*، ۵ جلد. (بیروت ۱۹۷۹)، ۱۳-۱۱۲:۳.

(۸۱) بنگرید محمدی، *فرهنگ*، ۲۳۸.

۸۲) توجه داشته باشیم که اندازه‌گیری در رصدخانه جندی‌شاپور انجام می‌شد، فلیپ حتی اشاره می‌نماید که این نهاد چندان توسعه یافته نبود. بنگرید

Hitti, *Islam Tarihi*, 1:572.

۸۳) بنگرید

Reynold A. Nicholson, *A Literary History of the Arabs* (Cambridge: 1965), 17; Muhammadi, "The Universty of Jundishapur," 158.

۸۴) ممتحن، «نوشیروان»، ۱۵۴.

۸۵) همان، ۱۵۶.

۸۶) بنگرید

Sigrig Hunke, *Avrupa'nin Üzerine Dogan Islam Günesi*,

ترجمه شده به ترکی توسط

Servet Sezgin, (Istanbul: 1972), 98-99.

۸۷) زیج، نسخه عربی شده واژه پهلوی Zik به معنای "Zigzag" بنگرید
Hitti, *Islam Tarihi*, 1:570.

۸۸) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید ممتحن، «نوشیروان» ۵۵-۱۵۴.

۸۹) ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء، ۱۸۳؛ سامی، «جندی‌شاپور»، ۸؛
نجم‌آبادی، تاریخ طب، ۵۳-۵۲.

۹۰) ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء؛ ۱۸۴.

۹۱) بنگرید

Ziya Kazici, *Islam Müesseseleri Tarihi* (Istanbul: 1991), 243 and 257; Arslan Terzioglu, "Bimaristan," *DIA* (Istanbul) 6 (1992): 164.

۹۲) نجم‌آباد، تاریخ طب، ۹۴.

93) Muhammedi, "The Universty of Jundishapur," 156-57.

۹۴) بیت الحکمه بر پایه الگوی دانشگاه جندی شاپور طراحی شد. بنگرید
Bozkurt, Mutezile'nin Altin Çagi, 121.

۹۵) بنگرید، صفا تاریخ علوم عقلی، ۲۲-۲۳؛
Muhammedi, "The University of Jundishapur," 156.

۹۶) بنگرید
Mayerhof, Islam Medeniyeti, 11.

۹۷) بنگرید عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران):
۱۳۴۳، ۵۱۶.

۹۸) برای اطلاعات بیشتر، بنگرید
Hashimi, "Davru Jundishapur," 191.

۹۹) بنگرید
Muhammedi, "The University of Jundishapur," 162.

۱۰۰) همان، ۱۶۳.

۱۰۱) این کتاب به سریانی توسط ابن شهدا اهل گرخ در پیش از حنین ترجمه شده بود. اما از آنجا که ترجمه ضعیفی بود، حنین نسخه‌های یونانی متن را مورد مقایسه و سپس آن‌ها را به سریانی (به درخواست شیریشوع) و سپس به عربی (به درخواست ابوجعفر محمد بن موسی) ترجمه کرد. حنین بن اسحاق. رساله حنین، ۱۸-۲۱۷.

۱۰۲) سرچس این کتاب را به سریانی ترجمه کرده بود. حنین آن را به سریانی همراه با یادداشت‌ها و توضیحات خود تبدیل نمود. حنین همچنین آن را به عربی برای ابوجعفر محمد بن موسی ترجمه کرد. همان، ۲۲۰.

۱۰۳) ایوب رهاوی بخشی از کتاب را برای جبرئیل بن بختیشوع به سریانی

ترجمه کرده بود. حنین تمام متن را به سریانی به درخواست یوحنا بن ماسویه ترجمه نمود. پس از آن، حنین اولین فصل را به عربی برای محمد بن موسی ترجمه کرد. سپس حبیش، ترجمه عربی را با برگرفتن از ترجمه سریانی حنین به سرانجام رساند. همان، ۴۲۴.

(۱۰۴) این کتاب نخست توسط سرجس به سریانی ترجمه شد و سپس حنین به درخواست یوحنا آن را مورد بازنگری قرار داد. پس از آنان، او آن را به عربی به درخواست محمد بن موسی ترجمه کرد. همان، ۲۲۵.

(۱۰۵) به درخواست یوحنا، این کتاب به سریانی و سپس توسط حنین خلاصه‌سازی شد. پس از آن حبیش (یکی از دانشجویان حنین) آن را به عربی بازگرداند. همان، ۲۲۷.

(۱۰۶) این اثر در دوران پیش از اسلام به سریانی ترجمه شد. پس از آن، به درخواست یوحنا، ترجمه یا بازنگری شد یا به شکل کامل تلخیص گردید. همان، ۲۳۰.

(۱۰۷) ایوب رهاوی این کتاب را به سریانی ترجمه کرده بود. اما یوحنا درخواست نمود تا به سریانی بازترجمه شود. همان، ۲۳۰.

(۱۰۸) اصطفی بن بسیل این اثر جالینوس را از یونانی اصیل به عربی ترجمه کرد. پس از آن، به درخواست محمد بن موسی، حنین متن عربی را بازنگری نمود. سپس یوحنا بن ماسویه از حبیش درخواست نمود تا آن را از عربی به سریانی ترجمه کند. همان، ۲۳۱.

(۱۰۹) به عربی از نسخه یونانی اصل برای محمد بن عبدالملک وزیر ترجمه شد. سپس یوحنا از حبیش، ترجمه به زبان سریانی با تکیه بر نسخه ترجمه عربی استادش را درخواست نمود. همان، ۲۳۱.

(۱۱۰) یوسف خوزی اولین فصل این اثر را به سریانی ترجمه کرد. پس از

آن، ایوب رهاوی تمام متن را ترجمه کرد. سپس حنین آن را برای سلمویه خلاصه و ترجمه کرد. آنگاه، به درخواست یوحنا، او دومین فصل متن را بازنگری کرد. احمد بن موسی از او خواست تا تمام متن را به عربی ترجمه کند. همان، ۲۳۵.

(۱۱) یوحنا این اثر را به عربی به درخواست محمد بن موسی ترجمه کرد. پس از آن، یوحنا این اثر را به سریانی با اتکا به ترجمه حنین ترجمه کرد. همان، ۲۵۲.

(۱۲) سرجس این اثر را به سریانی ترجمه کرده بود. پس از آن، حنین آن را به سریانی برای یحیی بن ماسویه در زمان حکمرانی خلیفه متوکل ترجمه کرد. پس از آن، حبیش آن را به عربی برای محمد بن موسی برگرداند. همان، ۲۴۲.

(۱۳) همان، ۲۲۱.

(۱۴) حنین نقل می‌کند که او آن را از نسخه اصیل یونانی در زمانی که ۱۷ ساله بوده است ترجمه کرده است و این دومین ترجمه او بوده است. همان، ۲۲۲.

(۱۵) دوبار توسط سرجس به سریانی ترجمه شده بود. حنین آن را در زمان جوانی برای بختیشوع ترجمه کرد. پس از آن، حبیش برای ابوالحسن علی بن یحیی به عربی بازگرداند. همان، ۲۲۲.

(۱۶) سرجس این کتاب را دو بار به سریانی ترجمه کرده بود یکی برای ثیادوری - اسقف کرخ - و بار دیگر برای یسع. اما حنین آن را به دلیل این که ترجمه‌های پیشین نارسا بودند، دوباره ترجمه کرد. آن‌گاه، حبیش آن را به عربی بازگرداند. همان، ۲۲۳.

(۱۷) حنین این اثر را به سریانی برای بختیشوع انجام داد. سپس اصطفن

آن را به عربی ترجمه کرد. همان، ۲۳۶.

(۱۱۸) ایوب رهاوی آن را از یونانی به سریانی برای بختیشوع ترجمه کرد. آن‌گاه، اصطفن آن را به عربی برای محمد بن موسی ترجمه نمود. همان، ۲۳۸.

(۱۱۹) اسحاق بن حنین بن اسحاق، این کتاب همچنین دیدگاه‌های ارسطو پیرامون پزشکی را به سریانی برای بختیشوع ترجمه کرد. همان، ۲۴۱.

(۱۲۰) حنین این اثر را به سریانی برای بختیشوع و به عربی برای محمد بن موسی ترجمه کرد. همان، ۲۴۱.

(۱۲۱) یوسف رهاوی نخست این اثر را به سریانی ترجمه کرد. حنین بیان می‌دارد که این کتاب به دلیل کیفیت پایین آن در ترجمه پیشین بازترجمه گردید. پس از آن، دوبار به عربی ترجمه شد، یک بار حبیب برای محمد بن موسی و بار دیگر توسط اسحاق بن حنین برای علی بن یحیی ترجمه گردید. همان، ۲۴۳.

(۱۲۲) ایوب رهاوی این اثر را ترجمه کرد و سپس حنین آن را به درخواست بختیشوع بازنگری کرد. همان، ۲۴۴.

(۱۲۳) همان، ۲۴۹.

(۱۲۴) همان.

(۱۲۵) به درخواست بختیشوع، حنین توما رهاوی را به ترجمه این اثر مأمور نمود و پس از آن او متن را بازنگری کرد. همان، ۲۵۱.

(۱۲۶) ایوب رهاوی چندین فصل کتاب جالینوس را برای جبرئیل بن بختیشوع ترجمه کرد. همان، ۲۲۴.

(۱۲۷) پیش از این توسط سرجس ترجمه شده بود، حنین آن را به سریانی

برای بختیشوع ترجمه کرد. حنین نقل می‌کند که این اولین ترجمه‌ای بوده است که او انجام داده است او هنوز در آن زمان یک بچه بوده است. پس از آن، او آن را بازنگری، اصلاح و تصحیح نمود. سپس او آن را به عربی برای محمد بن موسی ترجمه کرد. همان، ۲۲۴-۲۵.

(۱۲۸) ایوب رهاوی این اثر را برای بختیشوع ترجمه کرد و حنین ترجمه را برای حنین بن ماسویه بازنگری کرد. همان، ۲۲۷.

(۱۲۹) همان، ۲۴۳.

(۱۳۰) بنگرید

Aydin Sayili, "The Emergence of the Propotype of the Modern Hospital in Medieval Islam," *Studies in the History of Medicine* 4, no. 2 (New Delhi: 1980): 114-15.

نقل شده توسط ایدین سیلی، این اطلاعات کلمه به کلمه در مقاله نوشهرآوی Nowsheravi تکرار گردیده است. پیشین، ۵۶-۵۵.

(۱۳۱) برای اطلاعات بیشتر بنگرید ابن ابی اصیبعه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ۹۹-۱۹۸.

(۱۳۲) بنگرید

A. Habib Khan, "Early Hospitals in the Muslim World," *Studies in the History of Medicine* 7, nos. 3-4 (New Delhi: 1983): 198.

(۱۳۳) برای اطلاعات بیشتر پیشین را مورد مطالعه قرار دهید، ۲۰۸-۱۹۷.

فصل دوم
بازکشف سیراف

نویسنده: دکتر دیوید وایت هوس

ترجمه: دکتر ایرج نبی پور

افسوس که نمی‌توانم در کنگره شما، «کنگره بین‌المللی سیراف» حضور یابم. من سال‌هایی را که در سیراف بودم، با یک حس نوستالژی گونه و سپاس آفرین، به یاد می‌آورم. از این فرصت سود جسته و ستایش خود را نثار بسیاری از همکاران ایرانی و غیرایرانی می‌نمایم که کاوش‌های باستان‌شناسی سیراف را که بسیار جاه‌طلبانه رخ‌نمایی می‌کردند را در شرایط بسیار سخت امکان‌پذیر نمودند. همچنین سپاسگزار مردم بندر طاهری هستم که ما را پذیرفتند، آداب و رسوم بیگانه ما را تحمل کردند و به صورت یک نیروی کار ستایش‌آمیز، در بازگشایی رازهای تاریخ بیش از یک‌هزار ساله‌شان یاری‌مان دادند.

در صد سال پیش، داستان‌های سندباد بحری، برای کودکان تمام سنین، پیوسته نجوا می‌شد. سندباد هفت سفر شگفت‌انگیز را به انجام رساند. او تخم پرندۀ غول‌آسای افسانه‌ای سیمرغ، دره‌ای افشانده شده از الماس و نیز جایگاهی که فیل‌ها می‌رفتند تا مرگ را پذیرا باشند، کشف کرد؛ و او همچنین مرد پیر دریا را کشت.

داستان‌های سندباد آمیزه‌ای هستند از اسطوره و افسانه، افسانه‌هایی که چسان واقعیت‌های نیمه به یاد مانده جلوه می‌کنند. در فراسوی این افسانه‌ها، حقیقتی نهفته است: "نخستین تماس میان خلیج فارس و چین

از سوی دریا". در گستره سال‌های ۱۸۵ق، بندر سیراف و مردمان بازرگان آن، بازیگران کلیدی این رویداد نیمه افسانه‌ای بودند و سخنان من درباره بازکشف سیراف و دستاوردهای کاوش‌های باستان‌شناسی آن است.



تصویر ۳: دیوار نبشته‌ای از یک کشتی در بندر سیراف

یک گروه از باستان‌شناسان با مشارکت همکاران ایرانی ما به مدت هفت زمستان در سیراف کار کردند؛ از ۹۳-۱۳۸۶ق. طولانی‌ترین فصلف ۱۴ هفته به درازا کشید و ما ۲۰۰ کارگر و ۲۰ نیروی متخصص را در استخدام داشتیم.

چرا ما تمام تلاش‌ها و زمان خود را بر حفاری روی سیراف سرمایه‌گذاری کردیم؟ دلیل آن ساده است. در سال ۱۴۵ق، بغداد مرکز جهان اسلام شد و شهرهای عراق همچون مصرف‌کننده‌های گرسنه آن زمان، نمو کردند و چنین بود که تجارت راه دور گسترش یافت؛ تا آن که در سال ۱۸۵ق، بندر سیراف بسان یک شهر جهش یافته خود را نشان داد. این بندر در گذر ۲۰۰ سالهٔ پسین خود، رشد و نمو کرد و در چهارمین سده، استخری آن را شلوغ‌ترین بندر خلیج فارس توصیف نمود. اما پس از آن، تجارت راه دور خلیج فارس، به دریای سرخ مایل شد و سیراف فرونشست و در واپسین دم، حتی جایگاه آن نیز فراموش گردید.

سیراف در قرن ۱۳ق، زمانی که کاپیتان یک کشتی بریتانیایی ویرانه‌های آن را یافت، بازکشف شد. این کشتی طوفان‌زده، در یک آبراهه‌ای نزدیک روستای طاهری پناه گرفت. کاپیتان بر ساحل فرود آمد و شهر دفن شده را یافت. هر چند که او آنچه را یافت کرده بود دانست که چیست، اما از آن متأثر نشد و چنین نوشت: "سیراف به سان انباشته‌ای بی‌شکل از دور انداختنی‌ها جلوه می‌کرد".



تصویر ۴: نمایی عمومی از بندر سیراف

سیراف ماند تا باستان‌شناس و کاوشگر بزرگ، «سراثرل اشتاین» آن را باز یابد. اشتاین به مدت یک هفته در سال ۱۳۵۲ق در سیراف ماند و آنجا را مطالعه کرد و از آن عکس گرفت و به وصفش پرداخت. سیراف نیز با ساحل ناهموارش و پس‌کرانه سترونش، اشتاین را برانگیخت. چاه‌ها خشک بودند و چهارپایان می‌مردند. او نوشت: «طاهری یک دهکده فرونشسته تأسف بار بود».

فرونشسته یا هر آنچه باشد، طاهری یکی از مکان‌هایی است که من به آن عشق می‌ورزم. طاهری جایگاه یکی از بزرگ‌ترین بنادر سده‌های دوم تا پنجم هجری در جهان است. یکی از شاهدان زمان، ابن فقیه، سیرافیان را بازرگانی نامید که با هند دادوستد می‌کردند. سلیمان تاجر نیز به کشتی‌هایی اشاره نمود که رهسپار چین بودند و از سیراف بادبان می‌کشیدند. «ابوزید» از کشتی‌های سیرافی در دریای سرخ یاد کرد و «مسعودی» نیز به وصف آنان در موزامبیک پرداخت. «ابن حوقل»، گوی سخن را ربود و نوشت که سیرافیان تمام توان خود را بر روی بازرگانی‌ای گذاشته بودند که به صورت بلهوسانه‌ای بسیار پرسود جلوه می‌کرد.

گذر کرده‌ای دیگر «مقدسی» بود که از آسیب سخت زلزله ۳۶۷ق در سیراف یاد نموده است. هر چند این سخن به درستی نگاشته شده است، اما این زمین‌لرزه نبود بلکه پیدایی شهر قاهره همچون یکی از شهرهای بزرگ جهان اسلام بود که بر سرنوشت سیراف چیرگی یافت. در حدود ۴۴۰ق بازرگانی که زمانی در سیراف می‌زیستند، به جایی دگر نوای کوچ نواختند؛

مانند «رامشت»، مشهورترین تاجر سیرافی که از سوی عدن کنش گر بود. سرانجام، سیراف چنان فرود آمد که در هنگامه‌ای که یاقوت در سال ۶۱۵ هجری آن را توصیف کرد، تقریباً شهر ارواح بود.



تصویر ۵: دره شیلو که بزرگ‌ترین گورستان بندر سیراف را در خود جای داده است.

بسیار شگفت‌انگیز است که سیراف با طبیعت وحشی خود، آباد بوده است. در تابستان، گرما به ۴۵ درجه سانتی‌گراد فزونی می‌یابد. در زمستان نیز طوفان‌های ژیان به صورت بسیار اندک، تا مرز ۴۰ سانتی‌متر، باران‌زا هستند. چشم‌انداز دشت ساحلی سیراف نیز با کوهستان ناهمواری چیرگی یافته است. امروزه نیز شاید سخت باشد که باور نمود حتی در دهه ۱۳۹۰ ق

ارتباط زمینی بسیار دشوار بوده است؛ بین بوشهر و بندرعباس با ۶۵۰ کیلومتر مسافت، تنها سه جاده همه فصل رو، ساحل را با درون کشور ارتباط می‌داده است. در اطراف طاهری، هیچ جاده قابل رانندگی به پس‌کرانه وجود نداشت و تنها یک جاده مال‌رو یافت می‌شد. طاهری دهکده‌ای با خانه‌های یک طبقه همراه با پشت‌بام‌های صاف است که چشم‌انداز آن با یک دژ ناپایدار جلوه می‌کند.

در دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ هجری قمری (زمان‌های میان‌کاوش‌های باستان‌شناسی)، سرمایه این دهکده از سه راه گرد می‌آمد؛ پیاز، ماهی و پول‌های فرستاده شده مهاجرانی که در آن سوی آب‌های خلیج فارس کار می‌کردند. تنها دو یا سه مغازه تک اتاقه در آنجا بود. خود ساکنین نیز مرغ، بز و الاغ نگهداری کرده و ارتباط بسیار نزدیکی با دو میانکوه پس‌کرانه‌ای - جم و گله‌دار - داشتند که خرما و لیمو را برای مردمان طاهری فراهم می‌کردند.

دو عامل پیش‌ران بر دهکده طاهری و نیز بر مکان‌یابی سیراف در سده‌های میانی، اثرگذار بودند؛ یکی پیشابراه دریایی (خور) و دیگری نیز دسترسی آسان به درون پس‌کرانه. این خور همچون پناهگاهی برای لنگر انداختن کشتی‌ها، چنان مناسب بوده تا سیراف را به پررفت‌و‌آمدترین بندر سراسر خلیج فارس تبدیل نماید.

هرچند که سیراف همچون یک جایگاه غول‌آسای باستان‌شناسی جلوه نمی‌کند، اما بزرگ است. پشته‌های سنگ و آجر نشانگر آن هستند که

فراخنایی به اندازه ۱۱۰ هکتار از زمین این شهر، با بازمانده‌های دفن شده ساختمان‌های سنگی پوشیده شده‌اند و با نگرستن در مسیر سیلاب رودهای کنده شده بر این گستره، می‌توان به ژرفای ۸ متری فرو نهشته‌های باستان‌شناسانه آن پی برد. هر چند در یک نگاه، این مکان باستان‌شناسی همچون اسبی سرکش رخ‌نمایی می‌کند، اما ما به زودی دریافتیم که انبوهی از دانسته‌ها، بر روی آن نشسته است که خود را در سیمای شکسته دیوارهایی باز راه یافته از سوی قلوه‌سنگ‌ها، آشکار می‌کند. تنها راه برای بازیافت و نگاشت این دانستنی‌ها، ترسیم یک نقشه بود که «فرد آلدورث» و همکارانش، تمام منطقه انباشته از قلوه سنگ را در مقیاس یک پانصدم و مابقی شهر را نیز در مقیاس یک‌هزارم، ترسیم کردند.



تصویر ۶: نمای عمومی از محوطه باستانی کشف شده توسط دکتر وایت هوس در بندر سیراف

نقشه، جایگاه بیش از ۲۰۰ ساختمان را آشکار کرد و چنین بود که دورنمای تمام بندر سیراف چون آذرخشی، درخشید. این نقشه ما را برای

کاویدن سیمای گوناگون زیست اقتصادی و اجتماعی شهر، یاری نمود.



تصویر ۷: محوطه حفاری شده توسط هیئت باستان‌شناسی انگلیسی در سیراف

سیراف با دریا، یک ستیغ پرشیب و دو آبراه که به سوی دشت ساحلی روان بودند، احاطه شده بود. حفاری نشان داد که کرانه یکی از آبراهه‌ها در زمان‌های پیش از اسلام، سنگربندی شده بود و بسیار خردمندانه است که بپذیریم آن دیگری نیز از همان نخست، چنین بوده است. این ساختارهای دفاعی، در ابتدای دوره اسلامی نیز بازسازی شده‌اند. اکنون نیز این دیوارهای فراکرانه‌ای همراه با برج‌های آن، از بلندای ستیغ سیراف، به سوی دریا گسترده شده‌اند. تا آنجا که ما می‌دانیم منظر سیراف از سوی دریا، تا سده چهارم که شکاف‌های میان

ساختمان‌های بر پا شده بر فراز کرانه ساحلی را شتابانه با دیواری پر کردند، بی‌دفاع بوده است؛ این خود واکنشی بود به سیاست خصمانه عثمانی‌ها که در دهه‌های ۳۳۰ و ۳۴۰ به بصره حمله کرده و تا سال ۳۶۲ ق که شکست را پذیرفتند، همواره تهدیدی برای ثبات منطقه بوده‌اند.



تصویر ۸: ساختمان حفاری شده در محوطه باستانی سیراف

حفاری سیراف چنین به ما آموخت که شاید در چشمان نخست بیننده آن، حتی در روزهای پریاهوی شهر نیز جلوه‌ای طننازانه نداشته است. خیابان‌ها فاقد سنگفرش بودند. ساختمان‌های خاکستری یا قهوه‌ای رنگ آن، یک، دو یا سه طبقه بوده و طبقات زیرین آن‌ها، ورودی‌های چندگانه‌ای داشتند؛ اما بدون پنجره. در طبقات برین، پنجره‌های گوناگونی وجود داشت. اندرونی اتاق‌ها با پرده‌های کرکره‌ای چوبین و یا پارچه‌ای، از دید برون، دورنما می‌شدند. سقف‌ها مسطح بودند. در یک فراگرد، سیرافیان، همچون دیگر جامعه‌های مسلمان سنتی، از جهان برون، سادگی را

برمی‌گزیدند و این در اندرون بود که ثروت خود را به رخ می‌کشاندند. تمام خانه‌ها، هم‌نما بودند. در طبقهٔ زیرین، درگاه ورودی به حیاطی مرکزی (که با اتاق‌ها احاطه شده بود) راه می‌یافت. پلکان‌های ساخته شده از سنگ یا چوب به بالکن‌هایی که راه را به سوی اتاق‌های طبقات برین امکان‌پذیر می‌ساختند، منتهی می‌شدند. اتاق‌ها با دیوارهای گچ‌کاری شدهٔ سفید رنگ و حاشیه‌ها و قاب‌های آراسته با گچ‌کاری تزئینی، ساخته شده بودند. این خانه‌ها، وسایل آسایش برانگیز انگشت شماری را داشتند. مجاری فاضلاب و منبع تأمین‌کنندهٔ آب عمومی وجود نداشت. آب ریز خانه‌ها و باران‌ریز آن‌ها به درون گودال‌هایی پوشیده از سنگ که در درون گذرگاه‌های شهری وجود داشتند، روان می‌شدند. گاهی پوشش این گودال‌ها برداشته شده و اندرونی آن‌ها بیرون آورده می‌شدند؛ احتمالاً به عنوان کود زمین‌های کشاورزی و باغ‌های برون شهری، به کار می‌رفتند.

آب و هوای خشک سیراف، تأمین آب آشامیدنی را دشوار می‌نمود. از این رو سیرافیان ناگزیر به مصرف آب ذخیره شده در آب‌انبارها و چاه‌ها بودند و برخورداری از یک منبع آب اختصاصی، یک نشانهٔ بارز خانه قلمداد می‌شد و چنین بود که خانه‌های آب‌انباردار، از آن ساکنین برجستهٔ شهر بود. این چنین خانه‌هایی، بر بال یک رشته برآمدگی که بیشترین چشم‌انداز شهری را برخوردار بود، دیده می‌شدند و بلندترین و خنک‌ترین بخش‌های این رشته برآمدگی، با پنج اقامتگاه کاخ‌وار پوشیده شده بود. این کاخ‌واره‌ها، خانه‌های میلیونرهایی بودند که ثروت‌شان به سیراف جایگاه برجسته‌ای در

رقابت در برداشت از غنای آفریقا، هند و شرق دور داده بود. بزرگ‌ترین کاخ، گستره‌ای بیش از ۱۵۰ متر در طول و ۴۵ متر در عرض را می‌پوشاند و حداقل ۶ ساختمان را در خود جای داده بود.



تصویر ۹: ساختمان‌های مسکونی حفاری شده توسط دکتر وایت هوس
در بندر باستانی سیراف



تصویر ۱۰: نمایی عمومی از کرانه بندر سیراف همراه با مسجد در سمت چپ

در کرانه دریا، در زیر چشم‌انداز بزرگ‌ترین کاخ، برجسته‌ترین مسجد سیراف جای داشت که بزرگ‌ترین ساختمان عمومی شهر قلمداد می‌شد. هر چند قرآن، هم‌نوایی را در ستایش گفتن پرودگار توصیه نمی‌کند ولی رسم بر آن است که مسلمانان در روز جمعه برای نماز همگانی در مسجد جامع گرد هم آیند. یکی از نخستین گونه‌های مساجد، ساختمان راست گوشه‌ای است با حیاط مرکزی، با تالار برپایی نماز در سوی قبله که در سه سوی دیگر آن نیز گذرگاه‌های طاق‌دار جای دارند. این نمای مسجد اصلی سیراف است که در حدود ۱۹۰-۱۸۵ق ساخته شده است. در نمای اصیلش، مسجد ۵۱ متر درازا و ۴۴ متر پهنا داشته اما در نخستین بخش سده سوم، بزرگ‌تر شده و گستره‌ای ۵۵ متری را در خود می‌گیرد.

در سوی شمال و خاور و شاید در سوی باختر مسجد، بازار جای داشت؛ یا به زبانی دیگر قلب تپنده بازرگانی سیراف. کاوش ما چندین بخش از بازار را آشکار نمود. چسبیده به دیوارهای مسجد جامع، ۲۰ مغازه

تک اتاقی را یافتیم. در جایگاه‌های دیگر، ما گذرگاهی شهری را کاویدیم که از سه تا پنج متر پهنا داشت، به اندازه‌ای که برای گذر دو سویه حیوانات بارکش، مناسب بوده است. در بخش شمالی گذرگاه شهری، چهار دسته ساختمان بود؛ یک دسته مغازه، یک ساختمان بزرگ با یک حیاط، یک حمام و یک ساختمان دیگر که کارایی آن ناشکار مانده است (که احتمالاً دوباره شامل مغازه‌هایی بوده است). در چشم‌انداز جنوبی خیابان، مغازه‌های بیشتری همراه با یک مسجد کوچک، جای داشتند.



تصویر ۱۱: بازمانده‌های مسجد جامع بندر سیراف همراه با بقایای گلدسته در پیش‌نما

چه کالاهایی را بازرگانان خرید و فروش می‌کردند؟ شمارگان کالاهای بومی اندک است: غذا، ظروف کوزه‌ای و دیگچه، پنبه، مروارید و همه گونه سفالینه. در پس کرانه سیراف، منبع گِل رس سبز رنگی است که مزه‌ای تربچه مانند دارد که مردم آن را برای به دست آوردن موادمعدنی و ریزمغذی‌هایی که در غذای طبیعی‌شان نبوده، می‌خوردند. بر پایه گفتار جغرافی دانان تاریخی، واردات بازار شامل کاغذ (از چین)، داروها (از آسیای جنوب خاوری)، ادویه (از هندوستان)، سنگ‌های جواهری (از سریلانکا) و عاج (از آفریقا)، بوده است.



تصویر ۱۲: کاسه چینی سفید کشف شده در بندر سیراف

از اقلام برجسته وارداتی، سرامیک‌های چینی بودند: کوزه‌هایی با لعاب سبز زیتونی که مملو با کالاهای فسادپذیر می‌رسیدند، چینی‌های سفید، کوزه‌ها و سبوه‌های تزئین یافته با رنگ و روغن و پیاله‌های آراسته با رنگ‌های سبز و قهوه‌ای که به نظر می‌آید سفالینه‌های چینی پریسند در سیرافِ سدهٔ دوم بوده‌اند.

در نزدیکی مرز سیراف، چسبیده به ساحل و دیوارهٔ شهر، بخش وابسته به کوزه‌گران خودنمایی می‌کرد؛ در حقیقت یک کارگاه که ما آن را به صورت کامل کاویدیم، یک بخش ویژه را در کلان‌شهر به خود اختصاص می‌داد و گذرگاه‌های شهری در سه سوی آن و دریا نیز در روبه‌روی آن جای داشتند. حیاط‌هایی که در اندرون خود کارگاه‌ها و کوره‌خانه‌ها را جای داده بودند و همچنین یک ساختمان بزرگ، پیکرهٔ این کارگاه را می‌ساختند. عملکرد اصیل این ساختمان هنوز آشکار نشده است، ولی نقشهٔ طراحی، گویای آن است که یک خانه بوده است که در سدهٔ چهارم به صورت یک کارگاه بزرگ کوزه‌گری تغییر کاربری یافته است. کوزه‌گران سیراف، سفالینه‌ها را برای بازار داخلی و همچنین برای صادرات می‌ساختند، بعضی از محصولات برجستهٔ آنان تا به دوری خاور آفریقا و پاکستان یافت شده‌اند.



تصویر ۱۳: ظروف سفالی چینی کشف شده در بندر سیراف

در میان صنایع دیگر سیراف، از فراوری روغن نهنگ می‌بایست نام برد. لاشه‌های نهنگ به کارخانه‌ای در سوی ساحل آورده می‌شد؛ جایی که چربی جانور به روغنی تبدیل گردیده و در درزگیری تنه کشتی‌ها به کار می‌رفت. درزگیری پیکره کشتی‌ها فرایندی بود حیاتی برای ناوگان تجاری سیراف؛ زیرا این ناوگان تجاری بودند که در حقیقت ثروت سیراف را می‌آفریدند.



تصویر ۱۴: آرامگاه‌های صخره‌ای در بندر سیراف

در پشت کاخ‌ها، بخش‌هایی از گورستان‌های سیراف جای داشتند. این گورستان‌ها، انبوهی از تک‌گورها را در خود جای داده بودند. بسیاری

از این گورها، چنین نظم یافته بودند که مرده لمیده به پهلو، سوی مکه را می‌نگریست. پاره‌ای از این آرامگاه‌ها با سنگ‌های نبشته شده و استادانه، آراسته شده بودند.



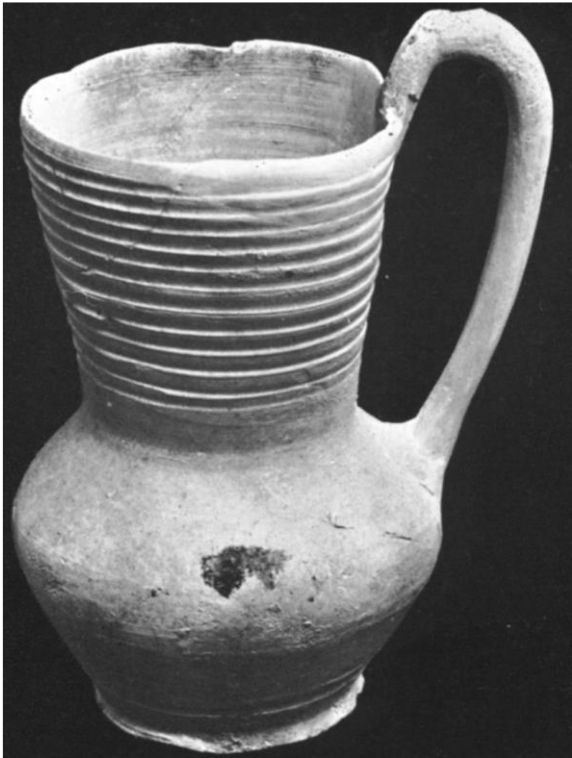
تصویر ۱۵: در اتاق آرامگاه کشف شده در سیراف سه اسکلت مشاهده می‌شود که سرهای آن‌ها در سوی شمال قرار گرفته‌اند.

در مقایسه با بغداد یا بصرهٔ اوایل اسلام، سیراف کوچک بود و معماری آن فاقد شکوه کاخ‌های خلیفه‌گان بغداد یا مسجد بزرگ بصره بود. با این

وجود، سیراف رخنمودی از ثروت و پرجنبوجوشی‌ای که مسافران آینده در هنگ‌کنگ، ونیز و بوستون می‌دیدند، از خود تابش نمود. به زبان ساده، سیراف در زمان خود یکی از موفق‌ترین بنادر جهان بود. ناظران تاریخ، به ثروت سیراف تأکید کرده‌اند و کاوش‌های کندوکاوانه نیز بر سخنان آنان مهر پذیرش گذاشتند. ثروت شهر در توأمان با طبیعت وحشی آن، شگفتی‌آور می‌نماید. چشم‌انداز چیره‌پس کرانه آن، کوهستان‌هایی عریان هستند. خاک آن بر پایه نمایه سازمان کشاورزی و غذای ملل متحد، در رسته «با کاستی‌های شدید و فوق‌العاده» جای می‌گیرد. بارش سالانه به کمتر از ۴۰ سانتی‌متر می‌رسد.

فریبندگی پارادوکس وجود شهر ثروتمند در محیط زیست فقرآمیز، ما را بر آن می‌دارد تا چنگال کاوش خود را در اقتصاد زیستی سیراف فرو بریم. نخست، ما بازماندگان گیاهان و استخوان‌های جانوران را در کاوش‌های حفاری خود گرد آورديم. سپس، ما سرشت و گستردگی زمین‌های زیر کشت پیرامون سیراف را در دوره میان سال‌های ۴۴۰-۱۸۵ق، جستجو کردیم و سرانجام میانکوه‌های کوهساری جم و گله‌دار را که امروز نیز دهکده‌های ساحلی را با خرما و محصولات دیگر خود تأمین می‌کنند، کاوش نمودیم. ما ۲۰۰ هکتار از زمین‌های کاربردی در سده‌های میانی را موردشناسایی قرار دادیم که عموماً در روی خاک سبک و شنی دشت ساحلی، و در میانکوه پستی سیراف، در کناره‌های آبراهه‌ها، جای داشتند. چنین خاکی نیز ۴۰۰ هکتار دیگر را پوشانده است که بیشتر آن امروزه

کشت می‌شود و ممکن است در یک هزار سال پیش از این نیز زیر کشت می‌رفته‌اند. در نهایت، خوردگی و فرسایش‌های اخیر، خاک ۱۰۰ هکتار از میانکوه پشت سیراف را برداشته است که ما فکر می‌کنیم که این خاک نیز زیر کشت بوده است. در یک فراگرد، ۷۰۰ هکتار از زمین‌های پیرامونی سیراف در زمان کامرانی آن، زیر کشت بوده است.



تصویر ۱۶: سبوی سفالی بدون لعاب کشف شده در بندر سیراف

به روند سنتی، بسیاری از سرزمین‌های کشاورزی منطقه، به شیوهٔ دیم کشت می‌شده‌اند و حیات محصولات بستگی به باران داشت. در زمان خشکسالی، محصولات به بار نمی‌آمدند؛ زیرا بارندگی از حد متعارف کمتر بوده و یا در زمان مناسب، بارندگی صورت نمی‌گرفته است. از این رو، سیرافیان از آبیاری ویژه‌ای برای رویارویی با این رویدادهای ناگوار استفاده می‌کردند. حداقل ۹ قنات آب را از پس کرانه‌ها به شهر، مزارع و باغ‌ها می‌آوردند. ما از گستردگی این شبکه آگاهی نداریم ولی طولانی‌ترین آن‌ها ۸ کیلومتر درازا داشت و شبکه از دیدگاه کلان، در زمانی که دست نخورده بوده است، بسیار ستایش برانگیز می‌نمود.



تصویر ۱۷: حمام‌خانهٔ کشف شده در حفاری‌های بندر سیراف

چگونگی ارتباط قنات‌ها و مزارع پیشین، نشان می‌دهد که ۸۰ درصد از مزارع سیراف، زیر آبیاری بوده‌اند. بدین‌سان، از ۷۰۰ هکتار زمین زیر کشت که ما تصور می‌کنیم وجود داشته است، ۵۶۰ هکتار آن زیر آبیاری بوده است. چنین بوده است که غلات بومی، میوه و سبزیجات برای شهر فراهم می‌شده‌اند ولی با این وجود، احتمالاً منابع افزون‌تری فراتر از آنچه از دام‌های محلی و ماهی فراوان خلیج فارس برداشت می‌گردیده، مورد نیاز این شهر بوده است.

تا دهه ۱۳۹۰ق، ارتباط با پس‌کرانه، محدود به راه‌هایی بود که مردم و حیوانات بارکش (الاغ یا قاطر)، استفاده می‌کرده‌اند؛ اما راه‌های جم و گله‌دار، همان مسیرهای سده‌های میانی بوده‌اند که در جاهایی نیز سنگفرش شده بودند تا گذر شترها از آن‌ها امکان‌پذیر باشد. این راه‌ها بسیار مهم بوده‌اند، همانگونه که «استخری» گزارش کرده است، سیراف از جم میوه وارد می‌کرده و وجود مکان‌های نخستین اسلامی در گله‌دار، نشان می‌دهند که این مکان نیز تأمین‌کننده غذا برای سیراف بوده است.

بر ما همچنین آشکار است که آفرینش ثروت و شکوه سیراف از راه تجارت راه دور آن بوده است. شهر بندری سیراف، نقش یک پایانه بین‌المللی برای صدور کاروان‌های کالابر به سوی ایران زمین و سرزمین‌های فراتر از فلات ایران را بازی می‌کرد. ما درباره یک ناخدای سیرافی خواندیم که به مدت ۴۰ سال از کشتی خود پیاده نگردید و این گفتار از تجارتِ مادام‌زنده پرسود سیراف، پرده برمی‌دارد.



تصویر ۱۸: یک ساختمان بزرگ در کرانه ساحل بندر سیراف

سیراف تنها نبود. زمانی که پرتغالیان در سال ۹۰۳ ق به اقیانوس هند وارد شدند، آنان با بازرگانانی که همواره به بنادر آفریقا، آسیای غربی، هند، سریلانکا و خاور دور بادبان می‌کشیدند، روبرو شدند. حدود سال ۱۸۵ ق، این شبکه بازرگانی به صورت چشم‌گیری گسترده شده بود و برای نخستین بار، ما از کشتی‌هایی می‌خوانیم که از خلیج فارس به سوی چین و موزامبیک، بادبان می‌کشیدند. به زبانی دیگر، سیراف شریک برجسته بزرگ‌ترین شبکه تجارت دریایی بود که تاکنون وجود داشته است.

سه کنش‌گر بر چگونگی و نمود این شبکه اثرگذار بودند. نخستین کنش‌گر، شرایط آب و هوایی بود. بادهای موسمی منطقه در دریای عرب از شمال غربی در تابستان آغاز به وزیدن کرده و شرایط بسیار پسندیده‌ای را برای دریانوردی از سوی آسیای غربی به سوی هندوستان فراهم

می‌آوردند و در زمستان نیز وزش این بادهای از جنوب شرقی بوده و بازگشت پرشتابی را برای کشتی‌های بادبانی، نوید می‌دادند.

دومین کنش‌گر تأثیرگذار، ویژگی فرهنگی است. اسلام پرشتاب در سده‌های اول و دوم گسترده شد و در سال ۱۸۵ هجری قمری مسلمانان در شرق آفریقا، پاکستان و هندوستان نمایان شدند. رشد فراسوی جوامع مسلمان، به ارتباطات منظم در گستره اقیانوس هند غربی، دامان می‌زد.

اما سومین کنش‌گر، نیاز شهرهای غرب آسیا به ویژه بغداد، به کالاهای برون مرزی بود. یکی از دلایل برای گزینش بغداد به عنوان پایتخت جدید در سال ۱۴۵ق، دسترسی آسان آن از سوی خلیج فارس بود. از این رو بود که یکی از نویسندگان، چنین نظر خلیفه‌گان را برانگیخت: *«دیگر هیچ سدی میان ما و چین وجود ندارد و هر آنچه در دریا است به سوی ما روان خواهد بود»*.

سندباد سفرهای داستانی خود را از بصره آغاز نمود، اما چون دریانوردی در آب‌های کم ژرفای شمال خلیج فارس دشوار بود، بزرگ‌ترین کشتی‌های اقیانوس‌پیما در سیراف لنگر می‌انداختند. همتای تجاری سیراف در دهانه خلیج، «سحار» در عمان بود. نشست سحار بر کمر بند بادهای موسمی، آن را همچون سکوی پرش برای کشتی‌هایی که ره سفر سوی آفریقا و خاور را برمی‌گزیدند، نمایان کرده بود.



تصویر ۱۹: نمایی از مسجد موسوم به حسن بصری در بندر سیراف

با نگرستن در بازمانده‌های این دو بندر، سحر کوچک‌تر از سیراف بود. اما با این وجود، در بیرون شهر، ۶ هزار هکتار از باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی آبیاری شده وجود دارد که هشت برابر بیشتر از زمین‌های زیر کشت سیراف است. از این رو، شاید سحر صادر کننده محصولات غذایی

به سرزمین‌های کمتر بارورتر، چون سیراف، بوده است. شاید از این طریق بتوانیم حداقل بخشی از پرسش چگونگی تأمین منابع غذایی سیراف را پاسخ دهیم.



تصویر ۲۰: سکه‌های کنستانس دوم، ضرب ۵۹-۶۵۱ میلادی، کشف شده در بندر سیراف

تجارت میان آفریقا و سواحل عربستان در پیش از اسلام نیز آغاز شده بود که ما شواهد باستان‌شناسی از چندین جایگاه «دوره سیرافی» در پیش روی خود داریم. اکتشافات باستان‌شناسی با ارزش در خاور آفریقا از تلاش‌های مرحوم «نویل چیتیک» در «کیلوا»^۱ و «ماندا»^۲ و «مارک هورتون» در «شانگا»^۳ به دست آمده‌اند. در تمام این جایگاه‌های باستان‌شناسی، سفالینه‌هایی از خلیج فارس، از دیگر بخش‌های آسیای

^۱ Kilwa

^۲ Manda

^۳ Shanga

باختری و از چین به چشم می‌خورند. از این رو، آشکار است که جوامع این مکان‌ها از هم‌زیستان شبکه تجارت دریایی‌ای بودند که در ادبیات معاصر توصیف شده است. ویژگی و چگونگی آغاز این جوامع، پرچالش می‌باشد.



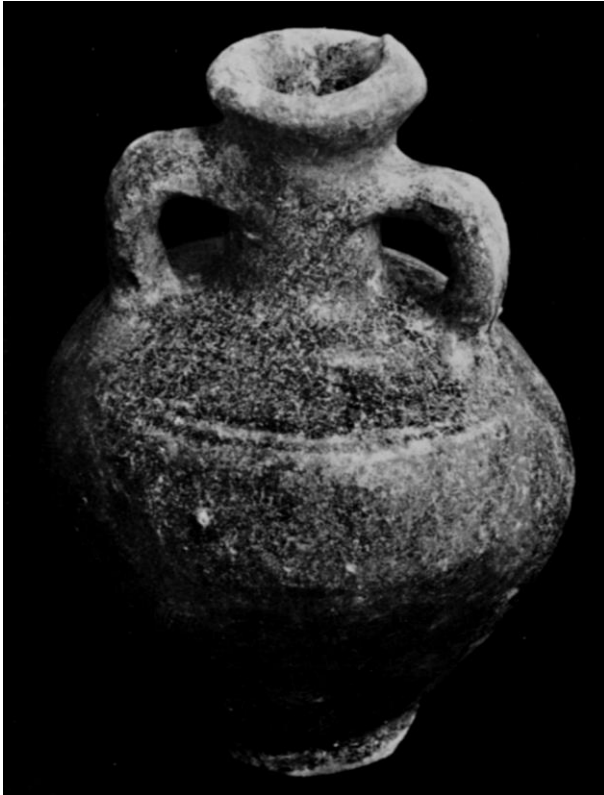
تصویر ۲۱: کوزه ساسانی - اسلامی با لعاب آبی - سبز

چیتیک با کاوش در جزیره کیلوا در ۸۵-۱۳۸۱ق، بازمانده‌های شهری که بیش از ۳۰۰ سال پیش از ورود پرتغالی‌ها، حیات داشته است را در آنجا آشکار نمود که مهم‌ترین مرکز بازرگانی سواحل خاور آفریقا بوده است. پس از کیلوا، چیتیک، برای سه فصل (۱۳۸۵، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۸ق) در ماندا، جزیره‌ای در مجمع‌الجزایر «لامو»^۱ جستجو کرد و جایگاهی با بیش از ۸ هکتار را کشف نمود که حیات تجاریش از قرن سوم هجری آغاز می‌شده است. برخلاف مهاجرنشین نخستین کیلوا، ماندا دارای ساختمان‌هایی برافراشته از سنگ و آجرهای پخته شده بود و چیتیک چنین برداشت کرد که ساخت آن می‌بایست توسط مهاجرین خلیج فارس انجام شده باشد.

این پنداشت ساخت مستعمره، توسط هورتون، بر پایه کاوش‌هایش در شانگا (یک مکان دیگر در مجمع‌الجزایر لامو) و بازترجمان یافته‌های نخست در ماندا، مورد چالش قرار گرفت. هورتون در شانگا میان سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۹ق، کاوش کرد که حفاری‌های او نشان داد جایگاهی مهاجرنشین ۶۰۰ ساله‌ای در آنجا وجود داشته است. این مکان، شامل ساختمان‌هایی با تیرهای چوبی بود که چنین به نظر می‌رسد که از سده دوم هجری نیز مسجدی در خود پناه می‌داده‌اند (این مسجد، باستانی‌ترین مسجدی است که تاکنون در خاور آفریقا یافت شده است). بدین‌سان، گواه کنونی چنین نشان می‌دهد که بازرگانان مسلمان در مجمع‌الجزایر

¹ Lamu

لامو در سدهٔ دوم فعال بوده‌اند، یعنی جایی که آنان اقلیتی پرنفوذ را در جامعهٔ «سواحلی» سنتی آنجا تشکیل می‌داده‌اند.



تصویر ۲۲: سفالینه با لعاب قلیایی سبز، کشف شده در بندر سیراف

چرا بازرگانان مسلمان در مجمع‌الجزایر لامو چنین فعال بودند؟ زیرا خلیج فارس‌نشینان نمی‌توانستند مقدار کافی الوار چوبی را به دست آورند

و این در حالی بود که مجمع‌الجزایر لامو مملو از مرداب‌های درخت حرا بود. هر چند که در خلیج فارس، الوار چوبی مناسب ساختمان کمیاب است، اما در ساختمان‌های قدیمی این اقلیم، سقف خانه‌ها از چندلهایی ساخته شده‌اند که در تمام بافت بومی خلیج فارس یافت می‌شوند. این چندل‌ها در فواصل ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متری گذاشته می‌شوند و حتی یک ساختمان کوچک نیز نیاز به یک دوجین چندل دارد. ما بیش از ۳۰۰ چندل را برای ساخت خانهٔ ده اتاقهٔ تک طبقهٔ خود در طاهری استفاده کردیم. بیشتر چندل‌ها بین سه تا چهار متر درازا دارند. هر انتهای هر چندل بر روی دیواری که ۲/۵ متر از دیوار دیگر فاصله دارد، جای می‌گیرد که این فاصله اندازهٔ استاندارد برای پهنای یک اتاق است.

در سراسر سیراف، ساختمان‌ها دارای اتاق‌هایی با ۲ تا ۲/۵ متر پهنای بودند. منطقی است که چنین برداشت کنیم که سقف این اتاق‌ها نیز از چندل ساخته شده باشند و این استنتاج از کشف بازمانده‌های قرارگیری چندل‌ها بر روی دیوارهای بازمانده در خانه‌های سیراف، مورد تأیید قرار می‌گیرد. چنانچه یک خانهٔ تک طبقه نیاز به ۳۰۰ چندل داشته باشد، در پیکرهٔ شهر سیراف که خانه‌های ساخته شده از سنگ، ۱۰۰ هکتار را می‌پوشاندند و خانه‌های چند طبقهٔ بندر سیراف نیز مشهور بوده است، می‌توان چنین برداشت نمود که این شهر با حیات ۲۰۰ سالهٔ خود نیاز به میلیون‌ها چندل داشته است. از این رو ممکن است مجمع‌الجزایر لامو، مرکز عمدهٔ فرآوری چندل بوده که تولیدات آن به سوی خلیج فارس، گسیل می‌شده‌اند.



تصویر ۲۳: بخشی از ساختمان حفاری شده توسط دکتر وایت هوس در بندر سیراف

«مسعودی»، از بنادر دور آفریقا، مانند «قنبلو»، «سفاله» و «واق» نام می‌برد که بازرگانان سیرافی و عمانی را به خود فرا می‌خواندند. شاید قنبلو یکی از مکان‌های مجمع‌الجزایر لامو باشد و سفاله نیز در موزامبیک و واق نیز یا در ساحل آفریقا، یا یک جزیره و یا شاید یکی از جزایر «کومورو» یا حتی ماداگاسکار باشد.

تجار سیراف وارث سنت کهن تجارت هند و خاور آفریقا بودند. یک سده پیش از آغاز هجرت، ساسانیان در سریلانکا فعال بودند و حتی ردّپایی نیز از حضور آنان در مالزی وجود دارد. در میانه سده سوم هجری قمری، دو مؤلف، راه به سوی چین را توصیف کردند و آشکار است که سفر به صورت منظم در این مسیر انجام می‌شده است. بازرگانان دو گزینه پیش روی خود داشته‌اند: پهلوگیری در دلتای هند پیش از رهسپاری به سوی جنوب و یا گزینش بادهای موسمی و رهسپاری مستقیم به هند جنوبی. کشتی‌های رهسپار چین، سریلانکا را دور زده و به سوی «جزایر نیکوبارو» مالزی بادبان می‌کشیدند. در انتهای‌ترین هنگامه سفر، از تنگه مالاکا به ویتنام و خانفوا (کانتون) در چین رهسپار می‌شدند.

این سفر شگفت‌انگیز، ۱۶ هزار کیلومتر بوده و بیش از یک سال به درازا می‌کشید. چرا بازرگانان سیرافی این چنین راهی را برمی‌گزیدند؟ پاسخ ساده است: برای سود سرشار. فلفل در میان پرسودترین کالاهای هند جای داشت. سریلانکا منبع مشهور سنگ‌های جواهری و مروارید بود و مارکوپولو آن را «گنجینه‌ای فراتر از شمارگان» گزارش نمود. آسیای جنوب خاوری، تولید کننده دارو بود و چین هر چند برای ابریشم مشهور بود ولی کاغذ و ظروف چینی نیز صادر می‌کرد.



تصویر ۲۴: ظروف سفالی با لعاب قلیایی سبز

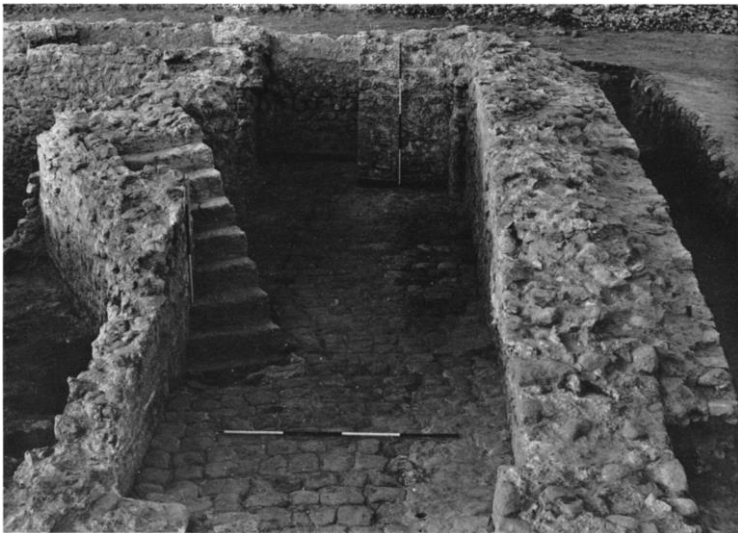
گنجینه‌های نوشتاری، رخنمود زنده تجارت دریایی میان خلیج فارس و خاورزمین را آشکار می‌کنند. شواهد باستان‌شناسانه نیز به همان اندازه مهم می‌باشند. کاوش‌های باستان‌شناسی در چهار جایگاه که با بازرگانان خلیج فارس ارتباط نزدیک داشتند، انجام گرفت: «بن بهور» در پاکستان،

«مانتایی» در سریلانکا و «کوکائو» و «لائم فو» در تایلند. ویرانه‌های بن بهور در کرانه شاخه پیشین دلتای هند پابرجاست. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان داد که در میان سده‌های هفتم تا پنجم پیش از هجرت، آنجا پرجنب‌وجوش بوده و همچون یک مرکز بازرگانی عمده در سده سوم هجری خودنمایی می‌کرده است. اولین جایگاه اسلامی که به «دیل» مشهور است و اولین شهری در سند که به دست مسلمانان در سال ۹۳ هجری افتاد، دارای چندین عنصر بود: یک دیوار چینه‌کشی شده به درازای یک سوم مایل و یک پناهگاه دست‌ساز که شاید نقش لنگرگاه را داشته است. از میان ساختمان‌هایی که در هنگام کاوش‌های حفاری آشکار شدند، دیوار شهر، یک مسجد جامع و چندین ساختمان تجاری، محلی و صنعتی را می‌توان نام برد.



تصویر ۲۵: انگشتری و گوشواره‌های طلایی دارای مروارید، کشف شده در بندر سیراف

مکان مهم دوم، «مانتایی» در سریلانکا بود که مکان هم‌آمیزی دو شبکه باستانی تجاری بود: یکی در سوی اقیانوس هند غربی و دیگری در آسیای جنوب شرقی. این بندر در تجارت راه دور که خلیج فارس را به چین پیوست می‌داد، نقش مهمی بازی می‌کرد.



تصویر ۲۶: پلکان گلدسته (منار) کشف شده در بندر سیراف

کاوش‌های تایلند، دو مکان کوکائو در ساحل باختری و لائم فو در ساحل خاوری که در جابه‌جایی کالاهای بازرگانی در مجمع الجزایر نقش داشتند را آشکار نمود.

ناخدایان چینی که نمی‌خواستند از سوی تنگه مالاکا بادبان بکشند،

کالاهای خود را در لائم فو تخلیه می‌کردند و از آنجا این کالاها به کشتی‌هایی که در کواثو ایستاده بودند، گسیل می‌شدند؛ در همین زمان، کالاهای رسیده از هندوستان، سریلانکا و دریای عرب، مسیر معکوس را سپری می‌کردند.



تصویر ۲۷: جام پایه‌دار آبگینه، کشف شده در بندر سیراف

نگرش در این جایگاه‌های آفریقایی و آسیایی، دستاوردهای خارق‌العاده‌ای را نمود می‌کند. همهٔ این بندرها، با شبکهٔ بازرگانی‌ای که ماجراجویان بازرگان سیرافی را به ثروتمندترین کشتی‌دارانی که تاکنون وجود داشته‌اند بدل نمود، نگه داشته می‌شد؛ حداقل تا زمانی که بغداد در مرکز این ماشین اقتصادی سیاسی گسترده جای داشت. اکنون گسترهٔ اثر این ماشین، از یک سوی سیراف تا سوی دیگر این بندر، آشکار است. سیراف بزرگ‌ترین جایگاه باستان‌شناسی همهٔ زمان‌های ایران در خلیج فارس است؛ این شهر، بزرگ‌ترین ساختمان‌ها، تأثیربرانگیزترین زیرساخت‌ها، بزرگ‌ترین گسترهٔ کالاهای وارداتی را از خود نمایان می‌سازد و کنش بازرگانان آن، افسانه‌وار جلوه می‌کند. در واقع، آن‌ها از داستان‌های سندباد دریانورد، الهام می‌گرفتند و از این روی، حقیقت سرشار آن‌ها، از خود افسانه، شگفت‌انگیزتر است.

فصل سوم

بندر سیراف

پیوند دهنده گفتمان مکتب پزشکی جندی شاپور

با سرزمین‌های اقیانوس هند - آرام

نویسنده: دکتر ایرج نبی پور

مقدمه

جاده ابریشم در سده‌های سوم و چهارم میلادی، با آغاز حکمرانی ساسانیان و امپراطوری روم شرقی، امن و پررفت‌وآمد بود. اما با جنگ‌های ایران و روم و کاهش حجم تبادلات بازرگانی در بین‌النهرین و جنگ‌های ارمنستان، ترافیک جاده ابریشم که از زمان پارتیان پررفت‌وآمد بود، دچار افت شد و از این رو بنادر خلیج فارس، به ویژه در سواحل شمالی آن، جایگاه درخشانی را در مسیر جاده دریایی ابریشم به دست آوردند و با افزایش ترافیک دریایی در مسیر اقیانوس هند به شرق دور، تجارت ابریشم به طور کامل به دست ایرانیان افتاد و تجار رومی و عرب در اقیانوس هند، در یک نبرد بازرگانی، از صحنه اقتصاد دریایی کنار گذاشته شدند (۱).

بنابراین در اواخر قرن ششم میلادی، خلیج فارس و دریای عرب کاملاً تحت تسلط ایرانیان بود و دریانوردی ساسانیان به فراسوی سیلان، حدود قلمروی حمیر تا سوماترا و بنادر چین نیز گسترش یافته بود. دریانوردی ایرانیان در اوائل دوره اسلامی، صرفاً ادامه دریانوردی ساسانیان بود (۲).

مهم‌ترین بندر ساسانیان در خلیج فارس، بندر سیراف بود. ویرانه‌های

بندر سیراف «بندر طاهری کنونی» در ساحل خلیج فارس در ۲۳۰

کیلومتری جنوب شرقی بوشهر واقع است. به دلیل گسترش تجارت دریایی ساسانیان، سیراف نه تنها نقش یک بندر بازرگانی را داشت بلکه به عنوان ژاندارم مسیر تجاری دریایی خلیج فارس در صحنه ژئوپلیتیک منطقه حضور داشت.



تصویر ۲۸: در زیربنای مسجد بزرگ جامع سیراف که حفاری آن توسط هیئت مشترک ایران - انگلیس (دکتر وایت هوس) طی سال‌های ۷۱-۱۹۶۸ به انجام رسید، پی بنای بزرگی در دوره ساسانی کشف شد که ثابت می‌کرد روی این بنای ساسانی، در دوره اسلامی، مسجد جامع ساخته شد.

کشف جاده سنگفرش سیراف - فیروز آباد (گور) توسط واندنبرگ، شرق‌شناس بلژیکی، نقش بی‌نظیر سیراف در مسیر جاده ابریشم را نشان می‌دهد (۳). این بندر در خط سیر جاده دریایی و مسیر ادویه، به چنان

رشدی دست یافت که با جمعیت سی هزار نفری، گوی زرین تجارت دریایی را از بصره ربود. مجموعه ساختمان‌هایی از سنگ ساروج که گاه به شش یا هفت طبقه می‌رسیده است با طبقات بالایی ساخته شده آن با چوب‌هایی که از آفریقا و هند آورده بودند و ساج می‌نامیدند، بافت معماری این بندر باشکوه را تشکیل می‌داد.

به سال ۸۵۰ میلادی، وقتی نام سیراف بر سر زبان‌ها بود، سیراف بندری مشهور بود که تجار زیادی در آن معاملات مهمی با هند و آسیای جنوب شرقی انجام می‌دادند و در طی صد سال بعد، به علت موقعیت ممتاز بندری آن شهر، بازرگانان ثروتمندی در سیراف به وجود آمدند که معاملات مهمی با دریای سرخ، آفریقای شمالی، ماداگاسکار در غرب هندوستان و با چین در شرق آن انجام می‌دادند.

در اوایل قرن دهم میلادی در حدود سالیانه ۲/۵ میلیون دینار، معاملات از بندر سیراف انجام می‌گرفت. این بندر در نتیجه زلزله سال ۹۷۶م ویران می‌شود و با ویرانی آن مرکز تجارتی خاور دور و خلیج فارس در مسیر جاده دریایی ابریشم، به جزیره کیش و سپس به جزیره هرمز انتقال می‌یابد ولی هیچ‌کدام از این لنگرگاه‌ها نتوانستند شکوه بی‌همتای سیراف را پاس بدارند (۴).

اکنون ویرانه‌های آن در جلگه‌ای به طول ۴/۵ کیلومتر و عرض ۷۰۰ متر در ۳۶ کیلومتری شرق بندر کنگان پابرجاست؛ این مکان توسط دکتر وایت هوس از سوی انستیتو مطالعات ایران‌شناسی انگلستان در سال

۱۹۶۶م کاویده شد. در سال ۱۹۷۴م هیئت مشترک ایران و انگلستان نیز ۹ محوطه باستانی این بندر را حفاری کردند.

هدف این نوشتار، جستجو و یافت مکانیسم انتقال دانش پزشکی خاورزمین به حوزه طب جندی شاپور و چگونگی اثر مکتب پزشکی جندی شاپور بر فرهنگ و علم پزشکی حوزه اقیانوس هند - آرام، از طریق بندر ساسانی - اسلامی سیراف در خلیج فارس است.



تصویر ۲۹: منظره عمومی از قبور و شیوه‌های تدفین در بندر سیراف، حکایت از ساختار پیچیده جمعیتی این بندر بزرگ ساسانی دارد.

مکتب پزشکی جندی شاپور در گفتمان با خاورزمین در دوران

ساسانیان

از عملکرد تاریخی بندر سیراف در گسترش دانش پزشکی در پهنه ایران زمین، نقش آن در انتقال دانش پزشکی هند به دانشکده پزشکی ساسانی جندی شاپور است. دانشکده جندی شاپور بین سال‌های ۳۷۹-۳۱۰م، یعنی ۱۷۰۰ سال قبل، در زمان شاپور دوم ساسانی با نمای ۸×۸ مانند خانه‌های شطرنج ساخته‌اند و تا سده سوم هجری که دانشکده پزشکی بغداد پدید آمد، یعنی مدت ۶۰۰ سال، مهم‌ترین مکتب پزشکی خاورمیانه بود. به قول ادوارد براون، در دانشکده پزشکی جندی شاپور، طب پنج کشور نامور آن روز به هم آمیخته شده بود؛ یونانی، هندی، ایرانی، سریانی و اسکندرانی (مربوط به اسکندریه) (۵).

از این رو حضور پزشکان هندی و انتقال دانش طب آیورودایی هندوستان از طریق بندر سیراف، نه تنها در رونق طبی ساسانیان در جندی شاپور مهم بوده است، بلکه ترجمه آثار طب هندی در دوران اسلامی نیز موجب رشد نهال نوپای طب در تمدن اسلامی شد. از میان کتب طبی هندوان که پاره‌ای از آن‌ها در دوره تمدن اسلامی به عربی در آمد مهم‌تر از همه آثار کاراکا، سسرود و واگبهاتا هستند که سه رکن اصلی طب هندی به شمار می‌روند (۶).



تصویر ۳۰: سوسترا، جراح بسیار مشهور هندی

افزون بر انتقال طب آیورودایی و اندیشه‌های پزشکی هندوستان، بندر سیراف چه پیش از اسلام و چه در تمدن اسلامی، مسیر مهمی برای گذر طب مصری و حوزه اسکندرانی به سوی دانشکده جندی شاپور بوده است. طب یونانی و اسکندرانی از سرزمین‌های یونان، آسیای صغیر، سوریه، مصر و انطاکیه از راه دریای سرخ و یا از راه خشکی از طریق باکتریا (بلخ)، فرغانه و سغد، مرو و از مسیر کوه‌های هندوکش، به هندوستان وارد شده و سپس از هندوستان از راه دریایی به بندر سیراف آمده و از طریق دریا و یا مسیرهای کاروان‌روی سیراف - بین‌النهرین، به

حوزهٔ علمی - فرهنگی جندی شاپور نفوذ کرده است (۷).



تصویر ۳۱: مکتب پزشکی سیراف از طب مصری، به ویژه در بخش جراحی، تأثیر بسیار پذیرفته بود.

بنابراین، مسیر دریایی ادویه با گذر از بندر سیراف، نقش بسیار مهمی در ترقی و تغذیهٔ علمی و آکادمیک جندی شاپور در پیش از اسلام و سده‌های اولیهٔ تمدن اسلامی داشته است. ارتباطات علمی و فرهنگی ایران و هند از سوی سیراف، تنها مسیر یک طرفه نبود؛ بلکه از طریق بازرگانان ایرانی و کشتی‌های اقیانوسی هندیان که در سیراف پهلو می‌گرفتند، کتب طبی، داروهای گیاهی و اندیشه‌های پزشکی ایران، یونان و اسکندرانی نیز که از طریق انطاکیه با گذر از رودخانه فرات به خلیج فارس رسیده بودند

به هندوستان انتقال می‌یافت.



تصویر ۳۲: بازرگانان ثروتمند سیرافی، معاملات مهمی را در دریای سرخ، آفریقای شمالی، ماداگاسکار و چین انجام می‌دادند.

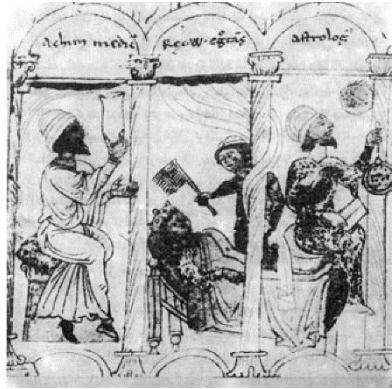
با بررسی تاریخ ارتباطات تجاری ایران زمین از سوی اقیانوس هند با هندوستان، می‌توان چنین استنباط کرد که در آمیزش فرهنگ پزشکی ایران و هند، بندر سیراف دروازهٔ رویارویی علمی و فرهنگی این دو تمدن بوده است. در هر صورت، نقش بندر سیراف در تغذیهٔ علمی حوزهٔ جندی‌شاپور از طریق ارسال کتب طبی ایورودایی و پزشکان هندی، بسیار

بی‌همتا است.

مجموعهٔ این تلاش‌ها موجب شد که گنجینهٔ طب هندی که از زمان ساسانیان در جندی‌شاپور گرد آمده بود همراه با ترجمان نوشتارهای پزشکی از هندی به عربی، طب اسلامی را نیز غنا بخشند.

کشتی‌های بازرگانی با گذار از سیراف، پیش از رسیدن به انتهای خلیج فارس از بنادر نجیرم، سی‌نیز و مهرویان نیز گذر می‌کردند. دو بندر ساسانی مهرویان و سی‌نیز که ویرانه‌های آن‌ها هم اکنون در نزدیکی بندر دیلم جای دارند، همراه با ریشهر، تشکیل مثلثی را می‌دادند که «رستاق ریشهر» نامیده می‌شد. این ناحیه از لحاظ تاریخ علم پزشکی به این علت مهم بوده است که مترجمین و علمای نسطوری آنجا، علوم غیردینی (فلسفه، نجوم و پزشکی) و آثار اوستایی که به هندوستان، یونان و کشورهای دیگر پراکنده شده بود را از زبان‌های سریانی و یونانی به فرمان شاپور، با خط «گشتک» نگارش نمودند (۸).

همچنین دریانوردان سی‌نیزی، همچون بازرگانان سیرافی، در تبادل گیاهان دارویی میان فلات ایران زمین و سرزمین‌های دور تلاش نمودند. پژوهش‌های اتنوفارماکولوژیک نگارنده پیرامون گیاهان دارویی این منطقه نشان دهندهٔ پیوستگی فرهنگ دارویی این منطقه با هندوستان و شرق آفریقا است (۹).



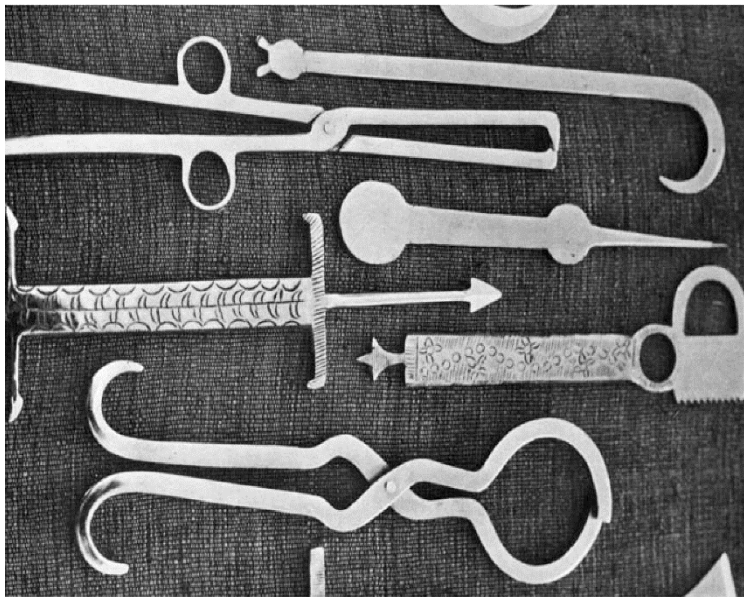
تصویر ۳۳: مسیر دریایی با گذر از بندر سیراف، نقش مهمی در ترقی و تغذیه علمی و آکادمیک دانشگاه جندی شاپور در پیش از اسلام و سده‌های اولیه تمدن اسلامی داشته است. داروها، عطرها، ادویه و گیاهان دارویی شرق دور، هند و شرق آفریقا و سرزمین‌های اسلامی با گذر از سیراف و بنادر نجیرم، جنابه، سی‌نیز و بصره به سواحل مدیترانه رسیده و موجب شکوفایی طب اسلامی در سرزمین‌های اروپایی گردیدند.

هر چند در دانشکدهٔ پزشکی جندی شاپور، تدریس پزشکی به زبان یونانی بوده است ولی رشد و شکوفایی دانش فارماکولوژی و گیاهان دارویی که بخشی از آن‌ها توسط بازرگان سیرافی عرضه می‌گردید، موجب شد که واژگان داروسازی در این دانشکده به زبان فارسی رواج یابد و سپس در دوران تمدن اسلامی این سیستم واژگان با ریشهٔ فارسی نیز به دانش داروشناسی عربی، وارد گردد (۱۰).

در هر صورت، همان گونه که اسکندریه به عنوان مرکز فرهنگ و علم در دوران هلنیسم در پرتوافکنی دانش به چهار سوی گیتی نقش ایفا می‌کرد، شهر دانشگاهی جندی شاپور توانست، چون فانوس درخشانی همچون یک گنجینهٔ دانش، بدرخشد و این همه برخاسته از ترکیب و امتزاج و گفتمان دانش‌های گرد آمده از یونان، مصر، ایران، حوزهٔ مدیترانه و هند بوده است. از این دیدگاه، نقش دریانوردان و بازرگانان سیرافی در نواختن ضرب آهنگ شریان‌های تغذیه‌ای این شهر دانشگاهی غیرقابل اغماض است. در سایهٔ گفتمان دانش‌های پزشکی در این شهر بود که می‌بینیم روش‌های درمانی‌ای در مکتب پزشکی جندی شاپور شکل می‌گیرند که کاملاً نوآورانه و بدیع بوده و از روش‌های درمانی یونانیان و هندی‌ها برتر و عالی‌تر جلوه می‌کرده‌اند (۱۱).

در یک فراگرد کلی، بندر سیراف و دیگر بنادر شمالی خلیج فارس، در انتقال علوم و نهضت ترجمه در رنسانس ایرانی ساسانیان و درخشش شهر دانشگاهی جندی شاپور، نقش مهمی را جلوه نمودند. نقش

بی‌همتای بندر سیراف در انتقال دانش پزشکی و معرفی دو طرفه دانش پزشکی ایران، یونان، مصر، هندوستان و شرق دور، در دوران تمدن اسلامی که با افول ستاره شهر دانشگاهی جندی شاپور توأم بود، همچنان ادامه یافت.



تصویر ۳۴: گزیده‌ای از آلات جراحی طب اسلامی؛

جراحی در تمدن اسلامی بسیار پیشرفته بوده است به طوری که چنین بیان می‌شود که جراحان امروزی از ابزارآلات و روش‌های جراحی‌ای استفاده می‌کنند که مسلمانان از بنیان‌گذاران آن‌ها بوده‌اند. وجود داروهای نarkوتیک و بیهوش‌کننده هندی در سیراف، امکان روایی تکنیک‌های جراحی طب اسلامی هندی و مصری را در این بندر فراهم آوردند.

مکتب پزشکی جندی شاپور در گفتمان با سرزمین‌های اقیانوس هند - آرام در تمدن اسلامی

دانشکدهٔ پزشکی جندی شاپور در هنگام حملهٔ اعراب در اوج شکوفایی و افتخار بود و در زمان تسلیم شهر در سال ۶۳۳م به سپاهیان اسلام، این شهر از گزند و آسیب در امان ماند و حتی پس از مهاجرت استادان برجسته آن به مرکز خلافت بغداد و بازتاب پویایی دانشگاه و بیمارستان این شهر دانشگاهی همچنان تا یک سدهٔ دیگر در سراسر دنیای اسلام می‌درخشید (۱۱).

در همین راستا، تبادلات فرهنگی و علمی ایران با خاورزمین و شرق آفریقا نیز از طریق تجارت دریایی سیراف در دوران تمدن اسلامی همچنان ادامه یافت.

شاید مهم‌ترین نقش بندر سیراف در توسعهٔ طب اسلامی، معرفی و ارائه داروهای گیاهی و گیاهان دارویی خاور دور، شرق آفریقا، مصر و هندوستان باشد. طب هندی به جهان وسیعی از مواد گیاهی و کانی دسترسی داشت که با داروهای یونانی بسیار متفاوت بود و از آن‌ها در درمان بیماری‌ها استفاده می‌شد.



تصویر ۳۵: بندر باشکوه سیراف دارای ساختمان‌هایی بود که گاه به شش یا هفت طبقه می‌رسیده است و از سنگ و ساروج بنا شده بودند و طبقات بالایی آن از چوب‌هایی که از آفریقا و هند وارد می‌کردند و ساج می‌نامیدند ساخته شده بود. مقدسی، جغرافی‌نویس مشهور می‌نویسد که "تجارت سیراف از بصره بیشتر و خانه‌های آنجا بهترین خانه‌هایی است که من دیده‌ام".

در طب هندی، سموم و عطریات نیز علاوه بر مواد گیاهی و کانی به عنوان دارو به کار می‌رفت. بی‌شک یکی از راه‌های نفوذ طب گیاهی هند به ایران و سرزمین‌های اسلامی، ماحصل واردات گیاهان دارویی به سیراف به عنوان یکی از مهم‌ترین کالاهای تجاری، و بارگیری آن به شهرهای اسلامی بوده است. واردات و صادرات گیاهان دارویی و انبار این گیاهان

در لنگرگاه بین‌المللی بندر سیراف، بارها توسط جغرافی‌دانان تاریخی سده‌های میانی گزارش شده است. ابن خردادبه (۳۵۰ق) در مورد محصولات هند چنین صورت داده است: «چوب‌های معطر، صندل و کافور، قرنفل، جوزبوا، کبابهٔ چینی، نارگیل، پارچه‌های کتان‌ی و پنبه‌ای و حریر و عاج، و از سران‌دیب انواع یاقوت و دُر و بلور و سنبله‌ای که برای تراش جواهرات به کار می‌رود، و از ملیبار فلفل سیاه و از گجرات قلعی و از دکان (دکن) بقم و داذی و از سندکت «دارو» و قصب و خیزران».

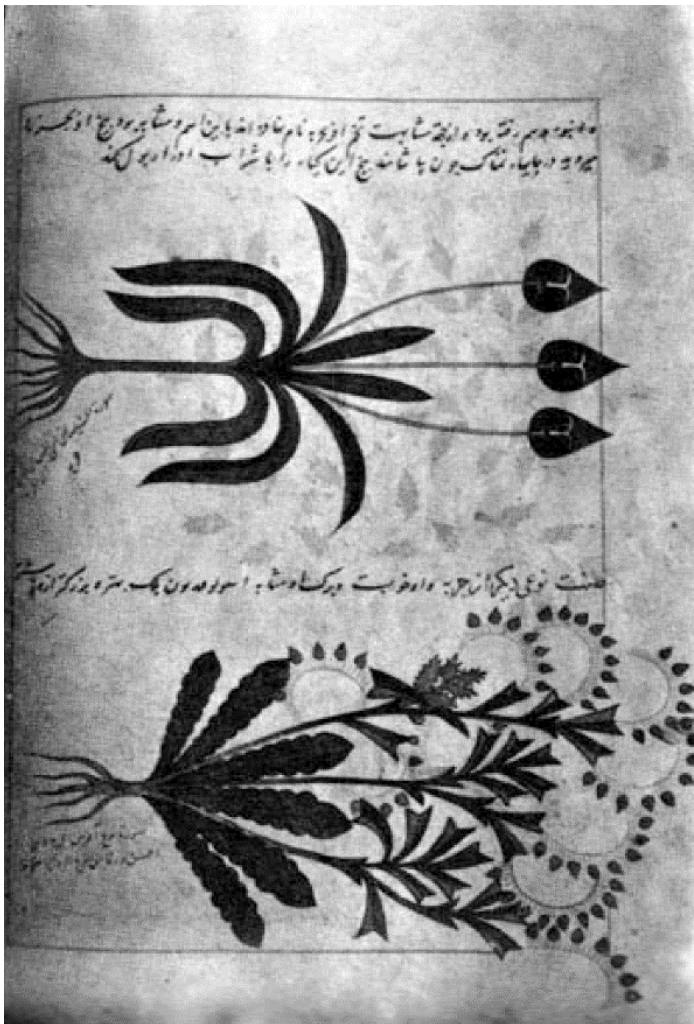
در سال ۳۳۱ق مسعر بن مهلهل به هند آمده، در نواحی جنوبی شبه جزیره گردش کرده و دربارهٔ «کولم» نوشته است: «راوند چینی و ساندج هندی که بسیار کمیابست. دارویی است که برای علاج امراض چشم به کار می‌رود، از اینجا صادر می‌شود و عود و کافور و کندر نیز محصول کولم است، که به کشورهای دیگر حمل می‌شود، عرب‌ها نوعی سم از هند می‌برند که قزوینی آن را «بیش» نامیده است، این واژه در هندی «بس» به معنی سم است.»

مسعودی که در اواخر قرن دهم می‌زیسته است دربارهٔ ثروت جزایر «مهراج» گوید:

«انواع عطر در آنجا زیاد است و کافور و عود و قرنفل و کبابهٔ چینی و بسباسه و «هیل اکبر» و غیره را از این جزایر حمل می‌کنند.» (۱۲).



تصویر ۳۶: آشنایی با داروهای طب اسلامی و رواج گیاهان دارویی بندر سیراف در هندوستان از طریق دریانوردان سیرافی چنان بود که هم‌اکنون داروشناسی اسلامی و زمینه‌های وابسته به آن تا زمان حاضر بیش از هر شاخهٔ دیگر پزشکی سنتی، رواج خود را در این کشور حفظ کرده است.



تصویر ۳۷: بسیاری از داروها، فرآورده‌های گیاهی و گیاهان دارویی از شهرهای پروتوق تجاری ایران، از مسیر کاروان‌رو به سیراف منتقل می‌شدند تا راهی هندوستان و شرق دور شوند.

نفوذ محصولات گیاهی و داروهای گیاهی هند چنان در خلیج فارس گسترده می‌شود که اکنون نیز بسیاری از واژگان عطرها و ادویه در زبان عربی، ریشه هندی دارند که می‌توان به عنوان مثال به موارد زیر اشاره کرد:

نام عربی	نام هندی	ردیف
الصندل	چندن Chandan	۱
المسک	موشکا Mushka	۲
الكافور	کپور Kapur	۳
التنبول	تامبول Tambol	۴
القرنفل	کنک هل Kanak Pahl	۵
الفلفل	پیلی پیلا Pippali-pili-pila	۶
الفوفل	کوبل kobal	۷
الزنجبیل	زونجابیرا Zunjabera	۸
نیلوفر	نیلو پهل nilophal	۹
الهیل	ایل ael	۱۰
جائفل	جائی پهل Jaiphal	۱۱
الاطریفل	تری پهل Triphal	۱۲
الشخیره	شکهر Shakhar	۱۳
الهلیج	هره Harah	۱۴
البلیج	بهیرا Bahera	۱۵
البلاذر	بهلاتکه Bahlataka	۱۶

بر اساس این گزارش‌ها، کالاهای متنوع خارجی، عطرها، ادویه، گیاهان دارویی، از نقاط گوناگون هند و شرق دور، نخست در سیراف انبار می‌شده‌اند و سپس از آنجا یا از طریق مسیرهای کاروان‌رو و یا کشتی‌های خردتر، در بغداد یا دیگر سرزمین‌های اسلامی پخش می‌گردیدند (۱۳).

همچنین بسیاری از داروها، فراورده‌های گیاهی و گیاهان دارویی نیز بالعکس از شهرهای پرونق تجاری ایران، از مسیر کاروان‌رو به سیراف منتقل تا راهی هندوستان و شرق دور شوند؛ عطر گل سرخ که از ولایت گور یعنی فیروزآباد کنونی به دست می‌آمده و نیز گلاب را به سیراف می‌آورده‌اند و از سیراف به هندوستان، چین، مصر و آفریقا می‌بردند. عرق طلعه‌انه که ماده‌ی عطری درخت خرماست و از گل ناشکفته درخت خرما گیرند و امروز هم در فارس آن را عرق تارونه گویند، عرق زعفران و عرق سوسن و عرق بیدمشک و عطرها، روغنی مانند عطر بنفشه، عطر نیلوفر، عطر نرگس، عطری که از گیاه کارده می‌گرفتند، عطر زنبق، عطر مورد، عطر مرزنجوش، عطر بادرنگ و عطر بهار نارنج از راه سیراف به کشورهای مشرق زمین صادر می‌شده است (۱۴). این فراآورده‌ها نه تنها در مکتب پزشکی جندی شاپور به کار می‌رفته‌اند، بلکه بر طب شرق و حوزه هندوستان نیز تأثیری پابرجا گذاشته‌اند.



تصویر ۳۸: هر چند که کتاب دیوسکوریدس، در قرن سوم تا نهم به عربی ترجمه و مرجع عمده داروشناسی و داروسازان طب اسلامی شد ولی معرفی و ارائه داروهای گیاهی و گیاهان دارویی خاور دور، شرق آفریقا، مصر و هندوستان از طریق مکتب پزشکی بندر سیراف، تاثیر فراوانی بر توسعه طب سلامی گذاشت.

ترافیک حمل و نقل گیاهان دارویی و فراورده‌های گیاهی در مسیر خلیج فارس و دریای عمان چنان چشمگیر بوده است که سالانه هزار تن مر^۱ و کندر^۲ حمل و نقل می‌شده است (۱۴). در اروپای قرون وسطی، روغن کندر به عنوان یک دارو استفاده می‌شد و برای مصارف ضد عفونی زخم‌ها کاربرد داشته است و یک فراوردهٔ تصفیهٔ کندر نیز به صورت یک مادهٔ چسبناک جهت پوشش زخم‌ها استفاده می‌گردید. اثرات ضد میکروبی و ضد عفونی کنندگی مر شناخته شده است و در طب ایورودایی، به عنوان یک مادهٔ تونیک و محرک قوای جنسی و پاک کنندهٔ خون مصرف می‌شده است. اکنون در سراسر هندوستان و خاورمیانه، مر برای مشکلات گوارشی، گلو، لثه و دهان و برای دردها و اختلالات قاعدگی استفاده می‌شود (۱۵).

در هر صورت به دلیل ترافیک فرآورده‌های دارویی گیاهی مشرق زمین در خلیج فارس، تاثیر طب هند بر طب اسلامی چنان پرنفوذ شد که محمد بن زکریای رازی، از داروها و دستاوردهای طب اورودایی که از سوی خلیج فارس و سیراف به ایران زمین رخنه کرده بود در نوشتارهای پزشکی خود، به ویژه الحاوی، استفاده می‌برد (۱۶).

ابومنصور، استاد طب ابن سینا، در جلسات درس برای او و دیگر شاگردانش از روش‌های جراحی و پزشکی سخن می‌گوید که از مکتب پزشکی سیراف آموخته و این مکتب ماحصل برخورد تمدن‌های مصر،

¹ Myrrh

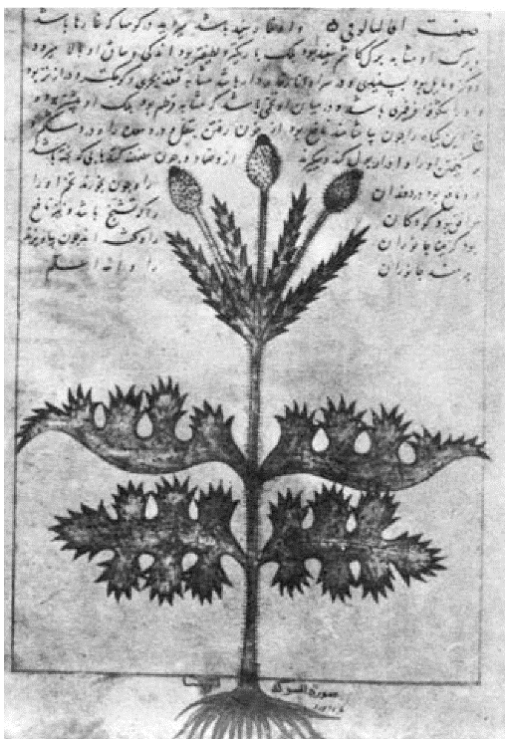
² Frankincense

یونان و هند در این بندر بین‌المللی بوده است. در سیراف بیش از اعمال جراحی، با ماده‌ای که از تقطیر خرما به دست می‌آوردند بر زخم‌ها می‌مالیدند تا از عفونت‌های پس از جراحی که اکنون نیز از اساسی‌ترین مسائل جراحی است جلوگیری کنند.



تصویر ۳۹: داروهای گیاهی فراوانی از سرزمین‌های شمال آفریقا، از طریق دریانوردان سیرافی، وارد بازار دارویی ایران زمین شد.

یکی از داروهای بی نظیر که در سیراف روایی یافت کینین است که تب مالاریا و تب‌های نوبه‌ای بومی را با آن درمان می‌کردند و ابومنصور در سیراف از این دارو آگاه شد و تجویز آن را به دانشجویان خود مانند ابن سینا آموزش می‌داد. این همان دارویی است که اروپاییان تا سده‌های بعد و کشف آمریکای لاتین از آن آگاهی نیافتند (۱۷).



تصویر ۴۰: نفوذ گیاهان دارویی هندوستان از طریق مکتب پزشکی سیراف به چنان پایه‌ای رسید که بسیاری از داروهایی که در قانون ابن‌سینا برمی‌خوریم از گیاهان وارداتی سرزمین هندوستان است.

دکتر محمود نجم‌آبادی پژوهشگر بزرگ تاریخ طب ایران، در مورد ارتباطات علمی و پزشکی ایران، چین و خاور دور چنین می‌نویسد: "نکته قابل تذکر آن که چون چین و ژاپن (خاور دور) از ایران خیلی دور بوده و دسترسی و آمدورفت با ملل و اقوام این سرزمین مشکل و دشوار و همچنین راه بین کشور ما و آن سرزمین خیلی طولانی و جاده‌ها غیرقابل عبور و از راه دریا هم چندان آسان نبوده است، لذا طب خاور دور اثر فوق‌العاده‌ای بر روی طب ایران نداشته است." (۱۸)

اما به نظر نمی‌رسد که این دیدگاه چندان نافذ باشد، زیرا بازرگانان سیرافی با کشتی‌های بزرگ دو طبقه و چند صد نفری اقیانوس‌پیمای خود، با گذشت از اقیانوس هند و گذر از تنگهٔ مالاکا به سوی چین بادبان گشوده و با رونق دادن به گسترهٔ تجارت خلیج فارس با خاور دور به تبادلات علمی و پزشکی مبادرت نموده‌اند.

دو سند فوق‌العاده با ارزش که از نویسندگان چینی بر جای مانده است نشانگر حضور فعال و بی‌چون و چرای برتر بازرگانان و دریانوردان مسلمان ایرانی در قرن اول هجری در جنوب خاور دور تا بندر کانتون چین می‌باشد (۱۹). در دوران خلفای بنی عباس، به ویژه پس از انتقال مرکز حکومت از دمشق به بغداد، از اواسط قرن هشتم میلادی، مبادلات از راه دریایی از خلیج فارس، عربستان، شرق آفریقا، هند و جنوب شرقی آسیا تا چین نسبت به راه زمینی، اهمیت بیشتری می‌یابد.



تصویر ۴۱: معاینهٔ نبض بیمار توسط پزشک چینی؛

نبض مهم‌ترین ابزار تشخیصی در طب چینی باستان بوده است. بازرگانان سیرافی با گذر از تنگهٔ مالاکا به سوی چین بادبان گشوده و موجب تبادلات علمی و پزشکی ایران و چین را فراهم نمودند. بخشی از دست‌یافته‌های طب چین دربارهٔ گیاهان دارویی از طریق آشنایی با مکتب پزشکی سیراف حاصل آمد.

سلیمان سیرافی در سفرنامهٔ گران‌بهای خود می‌نویسد: «کالاها از بصره و عمان به سیراف منتقل و از آنجا به کشتی‌ها بار می‌شود. از سیراف آب شیرین برای آشامیدن برمی‌دارند و بادبان کشیده به مسقط می‌روند. در آن بندر لنگر می‌اندازند و آب می‌گیرند و رهسپار هند می‌شوند. بعد

از یک ماه به «کولم ملی» می‌رسند و از آنجا به چین عزیمت می‌کنند.^(۱۲) بندر کاله که در شبه جزیره مالایا و در مسیر آبی تنگه مالاکا قرار داشته، یکی از مهم‌ترین بنادر ترانزیتی بوده است.

کشتی‌های اقیانوس‌پیمای هند در زمان رفتن به چین، در این بندر پهلو می‌گرفته‌اند و یا از همین بندر پس از تخلیه بار خود و بارکردن کالاهای جدید، به سوی هند و کشورهای اسلامی برمی‌گشته‌اند. شهر کاله (در شبه جزیره مالایا)، بندر تجاری شرق و غرب بوده است. بازار و تجارت، عود، کافور، صندل، عاج، قلع، آبنوس، بقم و همه نوع ادویه و نباتات معطر و محصولات دیگر در آن جا بر قرار بوده است (۲۰). بندر مهم پالم بانگ در جنوب شرقی سوماترا، جزایر سوماترا و جاوه و دیگر جزایر کوچک و بزرگ شرق و غرب اندونزی، دارای صادرات منظم فوفل، قرنفل، عود، کافور، داروهای گیاهی و فرآورده‌های دارویی بوده‌اند.

این مبادلات تجاری به حدی وسیع و فشرده بود که در قرن دوم هجری/ هشتم میلادی، یک کلونی از بازرگانان مسلمان و غیرمسلمان در خانفوا نیز به وجود آمده و به سبب همین ارتباطات تجاری گسترده و دائمی خارجیان و خصوصاً ایرانیان در بنادر چین بود که در قرن دوم و سوم هجری در حدود یکصد و بیست هزار نفر خارجی، که اکثر آن‌ها ایرانی بودند، در شهر خانفوا سکونت داشتند و تاثیرات طبیعی فرهنگ و آداب آن‌ها در سرزمین چین به حدی بوده که حتی به این وسیله اسامی بسیاری از گیاهان، میوه‌ها و غذاها نیز از ایران به چین منتقل شده است (۲۰).

در سدهٔ سوم و چهارم هجری، تجارت خلیج فارس با چین به بالاترین حد رسید و دریانوردان و تجار، پیوسته با کشتی‌های بزرگ، این مسافت طولانی را برای حمل هر چه بیشتر کالاهای خود به چین می‌پیمودند. گلاب و عرق شکوفهٔ خرما (تارونه)، بومادران، عرق زعفران، عرق بیدمشک، عرق سوسن، عطر بنفشه، نیلوفر، نرگس، زنبق، بادرنگ، بهار نارنج، مرزنجوش، پنبه، زردچوبه و داروهای مختلف از طریق بندر سیراف به چین می‌رفت (۲۰).



تصویر ۴۲: چارت نبض از یک نسخهٔ چاپ ۱۶۹۳م تحت عنوان «رموز نبض»؛ هیچ مکتب پزشکی‌ای همانند طب اسلامی از نبض آشنایی نداشته است. در متون پزشکی ایران، توضیح بیش از ۵۰ نوع نبض داده شده است. بی‌شک دانش نبض‌شناسی مکتب پزشکی سیراف، تاثیر فراوان بر پزشکی چین گذاشته است.

در نتیجه، بررسی کالاهای مسیر بازرگانی بندر سیراف به خاور دور، مالزی، سوماترا و چین نشانگر معرفی داروها، ادویه و گیاهان دارویی ایران زمین، سیلان و هند از سوی تجار سیرافی به خاور دور و چین است (۲۱). هر چند دستاوردهای طب آیورودایی هند به زبان چینی در سدهٔ چهارم میلادی ترجمه شد و در سدهٔ هفتم میلادی نیز دانشجویان چینی در هند در دانشگاه نالاندا^۱ به تحصیل طب آیورودایی پرداختند و طب چینی تأثیرات وسیعی از طب هندی یافت، اما بخشی از دست‌یافته‌های طب چین به گیاهان دارویی از طریق مکتب پزشکی جندی‌شاپور که توسط بازرگانان سیرافی ارائه می‌شد حاصل گردید.

طب گیاهی چین بسیار کاربرد داشته است و از داروهای گیاهی که در فهرست دارویی چین قدیم به چشم می‌خورد، زقوم هندی، اقونیطون، بادرنجبویه، شاه بلوط، صبر زرد، گلپر، افسنتین، جین‌سینگ (گیاه مخصوص چین)، ماش، خیزران، سنا، شبت، رازیانه و جونتینا، ریوند، روغن کرچک، زنجبیل و... را می‌توان نام برد (۲۲). به طوری که مشاهده می‌شود، بسیاری از داروهای گیاهی ایران و هند در این فهرست وجود دارند که از طریق بازرگانان سیراف در خاور دور معرفی شده‌اند.

¹ Nalanda



تصویر ۴۳: نه تنها نخستین استادان بزرگ کیمیا همچون جابر و رازی از پزشکی آگاه بودند و طبابت می‌کردند. بلکه در سراسر تاریخ اسلام، بسیاری از کیمیاگران به حرفهٔ پزشکی اشتغال داشتند. معرفت آنان دربارهٔ گیاهان هم به منظور مداوا بود و هم به منظور اعمال مربوط به کیمیا و حتی از داروهای کانی نیز در مداوا استفاده می‌کردند. بسیاری از دستاوردهای داروسازی ایران و اسلام، از طریق دریانوردان سیرافی در هندوستان، خاور دور و شرق آسیا رواج پیدا کرد.

به طور مثال، بازرگانان سیرافی، انقوزه را که در سیستان و مکران ایران نیز فراوان بوده است، از پنجاب تهیه می‌کردند و به چین صادر می‌نمودند. انقوزه در آسیای میانه و هند در طب گیاهی، برای مشکلات گوارشی ساده مانند سوءهاضمه و یبوست استفاده می‌شود. روغن فرار آن دارای ترکیباتی است که هنگامی که از راه دستگاه تنفسی خارج می‌شوند، بر تخلیهٔ موکوس احتقان یافته از طریق سرفه مؤثر است. معمولاً به صورت قرص برای برونشیت، آسم برونکیال، سیاه سرفه و مشکلات تنفسی دیگر کاربرد دارد، همچنین فشار خون را پایین آورده و خون را تصفیه می‌کند. کاربرد آن در شرایط نورتیک نیز مشهود است (۲۳).

به طور کلی، نفوذ طب اسلامی توسط این سفیران مکتب پزشکی جندی شاپور چنان می‌شود که پایه‌های فارماکولوژیک طب اسلامی در چین روایی چندانی می‌یابند تا بالاخره، به فرمان کوبلای خان در سال ۱۲۷۰م در پایتخت خاندان یوان، بیمارستانی به نام *guang hui* تاسیس می‌شود که در آن تمام پزشکان، مسلمان بوده و بسیاری را با داروها و طب اسلامی درمان می‌کردند (۲۴).

بی‌شک انتقال علوم پزشکی جندی شاپور از خلیج فارس به خاور دور یک سویه نبوده و تأثیراتی نیز بر این مکتب داشته است که می‌توان از آن به کاربرد داروهای گیاهی چینی، سوماترای و جاوه‌ای در ایران اشاره کرد. سواحل شرقی آفریقا از قرن ماقبل از اسلام نیز با بنادر خلیج فارس مبادلات تجاری داشته‌اند و بندر بین‌المللی سیراف نیز در قلب تپندهٔ این

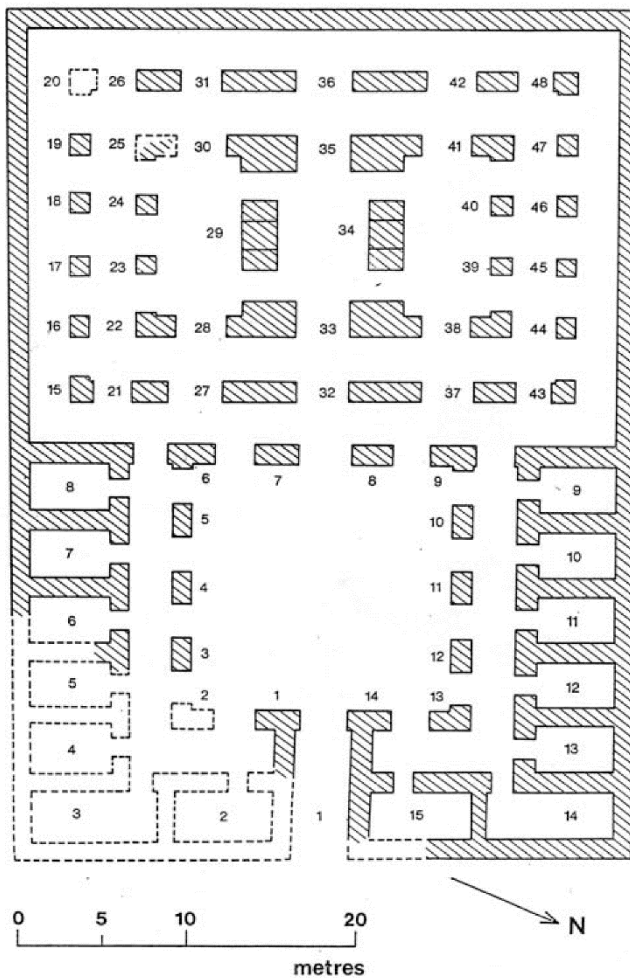
زنجیرهٔ بازرگانی بوده است و تجارت دریایی با جزایر و بنادر زنگبار، لامو، پومبا، کیلوا و سفاله در شرق آفریقا از سدهٔ هشتم تا دوازدهم میلادی در دوران تمدن اسلامی در اوج شکوفایی خود بوده است (۲۵-۲۶).

از این رو، هر چند یافته‌های باستان‌شناسی و تاریخی در زمینهٔ تجارت دریایی ایران با شرق آفریقا رو به انباشت است ولی در زمینهٔ انتقال دانش پزشکی میان ایران و آفریقا در منطقهٔ اقیانوس هند، به پژوهش‌های فراگیر و گسترده‌تری نیاز می‌باشد.

همان‌گونه که بیمارستان بغداد و دیگر شهرهای اسلامی با الگو برداری از بیمارستان دانشکدهٔ پزشکی جندی‌شاپور شکل گرفتند، چنین می‌نماید که بیمارستان بندر سیراف نیز به همین الگو بنیان یافت. شکل‌گیری این بیمارستان نشانگر قدرت نفوذ مکتب پزشکی جندی‌شاپور در مهم‌ترین بندر خلیج فارس که خود جولانگاه آمیزه‌ای از طب آیورودایی، چین، مصر، اسکندرانی و سریانی بوده است، می‌باشد. در ساخت این بیمارستان، همانند بیمارستان جندی‌شاپور، نگاه تخصصی وجود داشته و تالار بزرگ آن به بخش‌های مختلف ارتوپدی، داخلی و زنان و زایمان تقسیم می‌شده است (۲۷).



تصویر ۴۴: محوطه باستانی در بندر سیراف که شامل ساختمانی بزرگ و مکان احتمالی بیمارستان سیراف است.



تصویر ۴۵: پلان بیمارستان بندر سیراف در حاشیهٔ خلیج فارس؛ احتمالاً بخش غربی ساختمان منطبق با تالار بیمارستان‌های تمدن اسلامی برای بخش‌های ارتوپدی، داخلی و زنان و زایمان بوده و بخش شرقی با اتاق‌های منفرد در دو سوی شمال و جنوب، کاربرد بخش ایزولهٔ بیماران بستری را برای بیمارستان داشته است.

در همین بیمارستان پزشکیانی چون ابن ماهان سیرافی طبابت می کرده‌اند. محمد بن اسحاق القدیم در کتاب الفهرست، از رساله «السفر والحضر فی الطلب» ابن ماهان سیرافی معروف به یعقوب سیرافی یاد می‌کند و در تاریخ الحکماء قفطی نیز از ابن ماهان به عنوان مشهورترین اطباء یاد شده است (۲۸).

نتیجه‌گیری

در یک فراگرد جامع، بازرگان سیرافی در انتقال پایه‌های طب آیورودایی (هندی) و معرفی گیاهان دارویی هند و چین، مصر و شرق آفریقا به مکتب پزشکی رو به رشد جندی‌شاپور در دوران ساسانیان تلاش نمودند و تا چند سده پس از افول ستاره درخشان شهر دانشگاهی جندی‌شاپور، با معرفی دستاوردهای مکتب پزشکی جندی‌شاپور در زمینه داروهای گیاهی و روش‌های درمانی در سرزمین‌های اقیانوس هند تا خاور دور نقش بی‌همتایی را از خود نشان دادند. دستاوردهای این گفتمان پزشکی، هنوز با گذر قرن‌ها، همچنان در سرزمین‌های اقیانوس هند - آرام پابرجا است.

منابع

- 1) Daryae T. The persian Gulf trade in late antiquity. *Journal of World History* 2003; 14 (<http://www.historycooperative.org/journals/jwh/14.1/daryae.html>).
- ۲) هادی حسن. سرگذشت کشتیرانی ایرانیان. ترجمه امید اقتداری. تهران، شرکت به نشر، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶-۱۲۸.
- ۳) مصطفوی سید محمد تقی. اقلیم پارس، آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس. چاپ دوم. نشر اشاره، ۱۳۷۵، ص ۵۱۸.
- 4) Whitehouse D. Excavation at Siraf, First Interim Report. *Journal of Persian Studies* 1968;6:1-29
- ۵) براون ادوارد. تاریخ طب اسلامی. مسعود رجب‌نیا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۵۵.
- ۶) صفا ذبیح‌الله. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۷.
- ۷) نجم‌آبادی محمد. تاریخ طب در ایران پس از اسلام. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۱۱-۱۰۶.

۸) خلیفه‌زاده علیرضا. بندر دیلم، هفت شهر لیراوی. بوشهر، انتشارات شروع، ص ۴.

۹) رستگار محمد، توانا زینب، خادمی رحیم، نبی پور ایرج. اتنوفارماکولوژی گیاهان بومی رودخانه حله استان بوشهر. طب جنوب زمستان ۱۳۹۱؛ ۱۵(۴):۳۱۶-۳۰۳.

۱۰) همان شماره ۵، ص ۵۵.

۱۱) الگود سیریل. تاریخ پزشکی ایران. ترجمه باقر فرقانی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۶۸-۶۹.

۱۲) ندوی سید سلیمان. روابط بازرگانی هند و عرب. محمد حسین مشایخ فریدن، تحقیقات اسلامی (نشریه بنیاد دایرةالمعارف اسلامی)، سال دوم، شماره ۲ (۱۳۶۶)، ص ۷۰-۴۰.

۱۳) مظاهری علی. زندگی مسلمانان در قرون وسطا. مرتضی راوندی، صدای معاصر و علم و هنر، ۱۳۷۸، ۴۵۵-۴۳۹.

14) Jones AHM. Asian trade in Islam and the trade of Asia, ed. D.S. Richards Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1970, P.9.

15) Chevallier A. Encyclopedia of medicinal plants. London, Dorling Kindersley Limited, 2001, P. 88.

16) Agrawal DP, Tiwari L. Ayurveda. the traditional Indian medicine system and its global dissemination. 2005 (http://www.infinityfoundation.com/mandalalt_es/t_es_agraw-ayurveda.htm).

۱۷) نبی پور ایرج. بندر سیراف. مجله بندر و دریا، شماره هفدهم، ۱۳۶۷، ص ۷۴.

۱۸) همان شماره ۷، ص ۲۶ ص ۲۵۷-۲۶۸.

۱۹) همان شماره ۲، ص ۱۵۹

۲۰) طاهری محمود. سفرهای دریایی مسلمین در اقیانوس هند. انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰، ص ۴۴۳-۴۱۶ و ۴۸۸-۴۶۷.

- 21) Wink A, Hind AL. The making of the Indo-Islamic world, Vol 1, Early medieval India and the expansion of islam 7-11th centuries, Leiden, 1990, p. 65.

۲۲) فنتزمر گرهارد. پنج هزار سال پزشکی. ترجمه سیاوش آگاه. تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۳۲۰.

۲۳) نبی پور ایرج. اندیشه‌های پزشکی علامه سید عبدالله بلادی بوشهری. انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، ۱۳۸۳، ص ۷۸.

۲۴) آیفانگ لی. مبادله علمی ایران و چین در زمینه پزشکی و بهبود مکانیسم ایمنی توسط موکسی بوستینون. خلاصه مقالات کنگره بین‌المللی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران ۱۴-۱۱ مهرماه ۱۳۷۱، ص ۲۶.

- 25) Horton, M, Middleton J. The Swahili. Blackwell, Oxford. 2000. 52-61.

- 26) Horton M. Shanga. The archaeology of a Muslim trading community on the coast of East Africa. The British Institute in Eastern Africa, London. 1996.

۲۷) نبی پور ایرج. پیش‌درآمدی بر تاریخ پزشکی خلیج فارس. دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، ۱۳۸۶، ص ۶۶.

۲۸) محمد بن اسحاق الندیم. کتاب الفهرست. محمد رضا تجدد. انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶، ص ۵۳۰.

۲۹) حکیم عبدالوحید، حکیم صدیقی. داروهای مورد مصرف در طب سنتی ایران و هند. مؤسسه مطالعات طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۲.

۳۰) حکیم نیر واسطی. تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان. مؤسسه مطالعات طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۲.

و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر
دانشگاه علوم پزشکی
9 786005 032727
ISBN: 978-600-5032-72-7



مرکز تحقیقات
زیست فناوری درمانی خلیج فارس



دانشگاه علوم پزشکی
و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر



جمهوری اسلامی ایران
وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی
معاونت آموزشی
کانون منطقه پتج



بنیاد اوراقشناسی
شعبه بوشهر